



المکنون فی حقائق الکلم النبویه

عرائس الحدیث

ابو محمد روزبهان بقلی فسایی شیرازی

تحقیق و تصحیح: علی صدرایی خویی
تعلیق و تحشیه: علی امینی نژاد



المكنون في حقائق الكلم النبويّة

أبومحمد روزبهان بقلی فسایی شیرازی (م ۶۰۶ق)

تحقيق : علی صدرایی خویی

درآمد

ابومحمد روزبهان بن ابی‌نصر بن روزبهان بقلی فسایی شیرازی معروف به روزبهان بقلی و شیخ شطاح فارس، از عارفان دانشمند سدهٔ ششم و هفتم هجری قمری است. وی در سال ۵۲۲ در فسا به دنیا آمد. در مکتب به آموختن قرآن پرداخت و در محضر دانشمندان عصر به فراگرفتن علوم متداول مشغول شد. از همان اوان زندگی تمایلات عرفانی داشت تا اینکه در ۲۵سالگی از خلق برید و در کوه‌های اطراف شیراز به عبادت و ریاضت پرداخت و قرآن را از بر کرد و نزد نخستین مرشد خود شیخ جمال‌الدین فسایی رفت و سپس به محضر یکی از زهاد کُرد به نام جاگیر (متوفی ۵۹۱) رسید که در سامره می‌زیست و از

شیخ سراج‌الدین محمود بن خلیفه (متوفی ۵۶۲) خرقه داشت.
بقلی در سفر حج، به همراه مریدانش از شیخ ابوالصفا در واسط خرقه گرفت و پس از حج به مصر و شام رفت و سرانجام به شیراز بازگشت و باقی روزگار خود را به تدریس، تربیت مریدان و نگارش کتاب گذرانید.
مریدان وی از میان طبقات مختلف از جمله بزرگان و علما، صاحبان مشاغل و زنان بودند. گویند که حتی نجم‌الدین کبری (متوفی ۶۱۸) گاه کسانی را از خوارزم، برای تربیت نزد وی می‌فرستاد.
اگر چه بقلی کرامت را برای عارف از جملهٔ حجاب‌های وصال به حق می‌شمرد، کرامات زیادی از وی نقل می‌کردند.
بقلی هر هفته چند نوبت در مسجد عتیق و مسجد سُنقُری وعظ می‌کرد و کلامش تأثیر شگرفی داشت. او در اواخر عمر به نوعی فلج دچار شد، اما باز هم با شوق و به کمک مریدان به مسجد می‌رفت و وعظ می‌کرد و پس از بیان مختصری در باب معانی ظاهری آیات و روایات به توضیح معانی عرفانی آنها می‌پرداخت.
روزبهان عاقبت در سال ۶۰۶ در شیراز درگذشت. مزارش در قبرستان محلهٔ باغ نو و جنب رباطی بود که بر اساس کتیبهٔ قدمگاه، خود آن را در ۵۶۰، در شیراز ساخته‌بود و بعدها مزارش به این رباط ملحق شد. معتقدان این پیر در گذشته به زیارت این محل در روز سه‌شنبه تأکید می‌کردند و وضو گرفتن با آب چاه این رباط و نماز گزاردن بر مزار بقلی را موجب روا

شدن حاجت می‌شمردند. این مزار و رباط که بتدریج به صورت نیمه مخروبه و نیمه متروکه در آمده بود، امروزه تعمیر و بازسازی شده‌است.

شرح حال روزبهان در منابع زیر قابل دسترسی است:

۱ ـ تحفة اهل العرفان فی ذکر سید الاقطاب الشیخ روزبهان[1]، تألیف شیخ شرف‌الدین ابراهیم فرزند صدرالدین روزبهان ثانی در قرن هشتم هجری به فارسی.

۲ ـ روح الجنان فی سیرة الشیخ روزبهان[2] از شمس‌الدین عبداللطیف بن صدرالدین ابی‌محمد روزبهان ثانی، به فارسی.

۳ ـ روزبهان نامه از زنده یاد استاد محمدتقی دانش‌پژوه، که در سال ۱۳۴۷ش در تهران از سوی انجمن آثار ملی به قطع وزیری در ۸۹+۴۲۷ص به چاپ رسیده‌است. این کتاب حاوی این مطالب است:

دیباچه‌ای در شرح حال روزبهان از استاد محمدتقی دانش‌پژوه (۸۹صفحه)، متن تصحیح شده تحفة اهل العرفان ص ۱ـ۱۵۰، متن تصحیح شده روح الجنان ص ۱۵۱ ـ ۳۷۵، منظومه روح الجنان روزبهان بقلی ص۳۷۵ـ۳۸۶، منازل القلوب شرح رسالهٔ قدس روزبهان بقلی از عبدالله سیمابی الهی از عرفای قرن نهم ص۳۸۷ ـ ۴۲۱.

۴ ـ روزبهان بقلی، نوشتهٔ کارل ارنست، ترجمهٔ دکتر مجدالدین کیوانی، نشر مرکز، ۱۳۷۷ش.

---

۱ و ۲. متن هر دو کتاب در روزبهان نامه، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه، اولی در صفحات ۱ تا ۱۵۰ و دومی در صفحه‌های ۱۵۱ تا ۳۷۵ به چاپ رسیده‌است.

۵ـ دانشنامه جهان اسلام مادهٔ «بقلی شیرازی».

آثار

بقلی تألیف را نیز حجاب شمرده اما بیش از شصت اثر در علوم ظاهر و باطن داشته که برخی از آنها موجود است. آثاری که بقلی در شرح و تفسیر احادیث و تفسیر قرآن نگاشته عبارتند از:

ـ**الإعانة یا شرح الحُجب والأستار فی مقامات أهل الأنوار والأسرار**، به عربی که شرح و تفسیر و تأویل حدیث معروف نبوی است که طبق آن، پیامبر ﷺ فرموده است: هر روز برای زدودن تیرگی‌های بسیار اندکی که بر قلبم نشیند، بیش از هفتاد بار استغفار می‌کنم. چون در این حدیث فعل غَین (وَإِنَّهُ لَیُغانُ علی قلبی) آمده‌است آن را «حدیثِ إغانه» نامیده‌اند.

ـ**مشرب الأرواح**: که از لطیف‌ترین مصنفات وی است و در آن هزار و یک مقام از مقامات نیکان در بیست باب فراهم آمده و در همهٔ موارد به اقوال پیشوایان بزرگ تصوف استناد شده‌است. بسیاری از احادیث امام علی ﷺ نیز در آن نقل شده‌است.

ـ**عرایس البیان در تفسیر المفاتیح فی شرح المصابیح** در شرح احادیث، **المکنون فی حقایق الکلم النبویة یا عرایس الحدیث**.

المکنون في حقائق الکلم النبويّة

روزبهان در این اثر حدود ۴۰۰ حدیث از کلمات حضرت پیامبر ﷺ را نقل و به شرح و تفسیر عرفانی آنها پرداخته‌است. ویژگی مهم این اثر آن است که حاوی اغلب احادیث عرفانی

است که در کتاب‌های این فن بدان استناد می‌شود. دیگر آنکه روزبهان در نقل این احادیث از مصادر شیعه و سنی هر دو بهره جسته و در حقیقت این اثر تلاشی بوده در جهت نزدیک کردن شیعه و سنی به همدیگر.

این اثر تاکنون منتشر نشده ولی مورد استفاده و استناد بوده‌است. در کتاب تحفة العرفان ده حدیث از این کتاب همراه با شرح آن با برگردان فارسی نقل شده‌است.[1] همچنین در کتاب روح الجنان نیز ده حدیث با شرح به عربی از این کتاب نقل گردیده‌است.[2]

در دیباچه **عبهر العاشقین** (ص۶۷) و **روزبهان نامهٔ** دانش‌پژوه ص۴۴ و دانش نامه جهان اسلام نیز از این کتاب معرفی شده است.

این کتاب به نامهای متعددی نامیده شده‌است. در تحفة العرفان با نام «شرح احادیث» در روح الجنان «کتاب المکنون». در روزبهان نامهٔ دانش‌پژوه «المکنون فی حقایق الکلم النبویة» و در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی «عرایس الحدیث» و در فهرست نسخه‌های عکسی آن کتابخانه «مکنون الحدیث» و در دانشنامه جهان اسلام «المکنون فی حقایق الکلم النبویة» نقل شده‌است. ولی با توجه به مصادر کهن که از این کتاب یاد کرده، به نظر می‌رسد نامی که کتابشناس خبیر مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه نقل کرده، به واقع نزدیک‌تر است و ما نیز همان

---

۱. تحفة اهل العرفان ۸۱_۹۲

۲. روح الجنان، ص۲۵۸_۲٦٤

نام را برای این رساله برگزیدیم.

تاکنون یک نسخه از این کتاب شناسایی گردیده که تحقیق نیز بر اساس آن صورت گرفته‌است. این نسخه در ضمن مجموعه شمارهٔ ۴۲۰۵ کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی واقع شده[1] و حاوی دو اثر از روزبهان است. اثر اول عرایس البیان فی حقایق القرآن که در ۱۳ رجب ۸۹۵ تحریر آن به پایان رسانیده است. اثر دوم همین المکنون في حقائق الکلم النبویّة است که در ۱۹ ربیع‌الثانی ۸۹۵ تحریر آن خاتمه یافته‌است. این نسخه به خط نسخ تحریر شده و کاتب در برخی جاها در تحریر، کلماتی را غلط نوشته‌است و معلوم نیست که نسخهٔ مورد استناد وی چنین بوده یا وی مرتکب اشتباه شده‌است. به هرحال این نسخه اصل قرار گرفته و احادیث با مراجعه به مصادر شیعه و عامه استخراج و موارد اختلاف در پاورقی‌ها تذکر داده شده‌است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، سیداحمد حسینی، ج ۱۱، ص۲۰۶

الحمد لله الذي اصطفى المصطفى على جميع المرسلين ومنّ بارساله منه الى الخلق على العالمين
وجعل متابعته وسيلة لمحبة المحبين وكلامه سببا لهداية المريدين واختاره للمقام المحمود
من كافة المقربين والصديقين والنبيين وشرّفه بالمشاهدة الكبرى والمكاشفة
الادنى وعلّمه غرائب النجوى فاوحى الى عبده ما اوحى ما كذب الفواد ما راى واودع
فواده غيب علوم الملكوت ووضع في صدره مرآة لطائف حكم الجبروت وانطق
لسانه بانبائه العجيبة واسراره الغريبة ليكون برهان رسالته وحجة لاولياء امته صلى الله
عليه بعدد قطر الامطار وورق الاشجار والنور والنوار في كريم ميلاده ووجهه الى
معاده سابق الانتشار [illegible] وفضلا وشانيها شرعا في علا وعلى آله الاخيار واصحابه الابرار
وازواجه الاطهار اما بعد فقد وجدت اهل علوم الظاهر قد صنفوا في
تفسير ظاهر احاديث النبي صلى الله عليه وسلم دواوين كثيرة المتقدمين مثل الموطا والمعالم
والاعلام شرح الصحاح والحسان والمتاخرين مثل شرح السنن وما وجدت مشايخنا
من صنّف كتابا مفردا في حقايق تفسير غرائب الحديث الا قليل شرح بعض متفرقاته
في كتب شتى فاحببت ان اصنف كتابا في تفسير غريب حديث رسول الله صلى الله عليه وآله
ما وافق حقايق العارفين واشرحه بلسان مشايخ الصوفية ليكون في طريقتهم اعلام
مذهبهم وامارات حقيقة حكمتهم ومعرفتهم ودليلا لنكت مقالتهم فاستخرت الله تعالى
في ذلك وانتخبت من كتب اشارات سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه في حقايق علوم
المعرفة والحكمة والمحبة والمشاهدة والمكاشفة والتوحيد والتجريد والتفريد وما
يتعلق بمقاماته بين يدي الله تعالى من عظيم كراماته ومعجزاته وانوار قربه وما وجد
من اسرار ملكه وملكوته وما فيه من بيان حكم الانبيا وشرف الاصفيا وشرحته بقدر
قصور خاطري وعلى حسب ما سنح له الوقت وجاد به الموجد عز وما جمعت فهو من
اسرار ما اوحى الله تعالى الى نبيه ورسوله وخليله وحبيبه وامينه وكليمه وسفيره
وخليفته وخاتم انبيائه وامام اوليائه وصفي مملكته وصفيه من بريته مفتاح كنوز
حقايق علوم الازلية ودقايق حكمة السرمدية فكل كلمة صدرت من معدن رسالته بحر
من بحار الحكمة وكل لفظة [illegible] من كتابة اشارته در من انهار المعرفة يستغرق فيها
همو

صفحهٔ اول نسخهٔ خطی المكنون في حقائق الكلم النبويّة نسخهٔ شمارهٔ ۳۲۰۵ كتابخانهٔ حضرت آيت الله مرعشی

[illegible] وربنا وفي كمال الدهشة في كمال الوقفة فانه كان في حجاب
[illegible] الصفات [illegible] عين الجمع فما [illegible] قدرة اسم الملك
ترث في الروحاني لا يتقادر على كل شيء ولما ارتفعت الوسيلة صار العين واحدة
بالحاجب الاثري ان كان [illegible] انقطع عنه الوحي سنة وذلك من امارة بلوغه مشاهدة
الاصل واسقاط الوسائط من بينه وبين حبيبه وهذا اشارة لا يعرفها الا اهل التوحيد
من الموحدين المتصوفين بعين الجمع وعين الالتباس والاتصاف بحقيقة النسبة
و[illegible] كل مقام الوصلة وقد ذكرت في اشارة كتابي هذا شرح مشايخنا بعض الاحاديث
ال[illegible] الله عليه وسلم وصنعت آخره بتفسير الشيخ الامام ابو سليمان [illegible] في
ذكر لطايف الحديث وما ذكرت من تفاسير الحديث الا نبذ من طرفها
وما حقايقها وما [illegible] به كتابي من تفسيره اكثر من اعلام الحديث
الذي [illegible] رحمه الله عليه ليكون دليلا لكتابنا ومقويا
لتفسيرنا والله اعلم بالصواب تم نسخ هذه
الكتاب بتوفيق الله وعونه في تاسع
عشر ربيع الثاني سنة خمس و
تسعين وثمانمايه هجريه
بمحروسه شيراز حرست
عن الاعواز وغفر
لكاتبه ولمن
نظر فيه

صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی المکنون فی حقائق الکلم النبویة نسخهٔ شمارهٔ ۴۲۰۵ کتابخانهٔ حضرت آیت الله مرعشی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اصطفى المصطفى على جميع المرسلين، و منّ بإرساله منه إلى الخلق على العالمين ، وجعل متابعته وسيلةً لمحبّة المحبّين، وكلامه سبباً لهداية المريدين، واختاره بالمقام المحمود من كافة المقربين والصديقين والنبيّين وشرّفه بالمشاهدة الكبرىٰ والمكاشفة الأدنىٰ وعلّمه غرائب النجوى ﴿فَأَوْحَى إلى عَبْدِهِ ما أَوْحَى ما كَذَبَ الفُؤادُ ما رَأى﴾[1] وأودع فؤاده غيب علوم المكتوب، ووضع في صدره مرآة لطائف حِكَم الجبروت، وأنطق لسانه بأنبائه العجيبة وأسراره الغريبة؛ ليكون برهان رسالته وحجةً لأولياء أُمّته.

صلّى الله عليه بعدد قطر الأمطار وورق الأشجار والنَّور والأنوار، في كريم ميلاده ورجوعه إلى معاده، سابق الأنبياء شرفاً وفضلاً ، وسائقها شرعاً وعدلاً، وعلى آله الأخيار وأصحابه الأبرار وأزواجه الأطهار.

أمّا بعد: فقد وجدتُ أهل علوم الظاهر قد صنفّوا فى تفسير ظاهر أحاديث

---

١ ـ النجم، آيه ١١.

النبيّ ﷺ دواوين كثيرة: للمتقدمين مثل الموطأ[1] والمعالم[2] والأعلام[3] [في] شرح الصحاح والحسان؛ وللمتأخّرين مثل شرح السنن. وما وجدتُ [مِن] مشايخنا مَن صنّف كتاباً مفرداً في حقائق تفسير غرائب الحديث إلاّ قليل شرح بعض متفرّقاته في كتب شتّى، فأحببتُ أنْ أصنّف كتاباً في تفسير غريب حديث رسول الله ﷺ ما وافق حقائق العارفين، وأشرحه بلسان مشايخ الصوفية؛ ليكون في طريقتهم أعلام مذهبهم، وأمارات حقيقة حكمتهم ومعرفتهم، ودليلاً لنكت مقالتهم.

فاستخرتُ الله تعالى ذكره في ذلك، وانتخبت من كتب الحديث إشارات سيّد المرسلين ـ صلوات الله وسلامه عليه ـ في حقائق علوم المعرفة والحكمة والمحبّة والمشاهدة والمكاشفة والتوحيد والتجريد والتفريد، وما يتعلق بمقاماته بين يدي الله تعالى من عظيم كراماته و معجزاته و أنوار قربه وما وجد من أسرار ملكه و ملكوته وما فيه من بيان حكم الأنبياء وشرف الأصفياء، وشرحتهُ بقدر قصور خاطري وعلمي حسب ما سنح له الوقت وجادَ به الحقّ ـ جلّ وعزّ ـ

وما جمعتُ فهو من أسرار ما أوحى الله تعالى إلى نبيّه ورسوله وخليله وحبيبه وأمينه وكليمه وسفيره وخليفته، وخاتم أنبيائه وإمام أوليائه، وصفيّ مملكته وخيرته من بريّته ، مفتاح كنوز حقائق العلوم الأزليّة ودقائق الحكمة السرمديّة. فكلّ كلمة صدرت من معدن رسالته بحرٌ من بحار الحكمة، وكلّ لفظه سارت من كفاية إشارته نهرٌ من أنهار المعرفة، تستغرق فيها فهوم الفُهَماء وعقول العقلاء. فغرفت منها غرفة من مكنونات غوامض أسراره النبويّة، وقبضت قبضة من لطائف رموزه الربّانيّة، وبيّنتها بلسان المعرفة اقتداءً بأُسوته وقدوته وبراهين

---

۱. الموطأ في الحديث، لمالك بن أنس الحميريّ المتوفى ۱۷۹ هـ ق. انظر: كشف الظنون، ج۲، ص۱۹۰۷

۲ و۳. معالم السنن في شرح سنن أبي داود، وأعلام السنن في شرح صحيح البخاريّ، كلاهما لأبي سليمان أحمد بن محمد بن إبراهيم بن خطّاب البستيّ الخطّابيّ المتوفى سنة ۳۳۸ق.

القرآن وحججه، وأردفتُها تفسير المشايخ بعض أحاديثه ـ عليه الصلاة والسلام ـ وذكرتُ بعدها ما فسّر أبوسليمان الخطّابيّ رحمه الله[١] من الحديث الذي وافق مقالة مشايخ العارفين في بيان هذه الإشارات؛ ليكون لنا فيما رسمتُ من حقائق تفسير الحديث حجّة، وعلى من أنكر لطائف إشارات الصوفية في الألفاظ النبويّة صكّةً[٢] ولأعناقهم دكّةً[٣].

فإنْ قال قائل منهم: هل يكون للاستنباط في هذه الأحاديث التي أوردتَها دليلٌ من العلم؟

فأقول : نعم، قول النبيّ ﷺ لأصحابه وهم عنده مجتمعون، وفيهم عبدالله بن عمر رضي الله عنهما وهو أحدثهم سنّاً، فقال النبيّ ﷺ : أيّ شجرة تشبه ابن آدم من الأشجار؟ قال: فوقع الناس في أشجار الأودية، ووقع في قلبي أنّها النخلة، واستحييت أنْ أُجيب رسول الله ﷺ فسكتُّ. حتى قال ﷺ : إنّها النخلة. فقلت: نعم، لقد كدت أن أقول إنّها النخلة، فهبتُ رسول الله ﷺ فقال ﷺ «لئن قلت ذلك كان أحبّ إليّ من حمر النعم».[٤] فيه بيان خالص للاستنباط. إذ اختار النبيّ ﷺ من جميع الأشجار شجرة النخل وشبّهها بابن آدم، ثمّ عرض إشارته فيها على أصحابه ليجرّب استنباطهم وإدراك مراده. والحجة في ذلك أنّ أحداً لم يستنبط من أصحابه معنى ما سألهم عنه رسول الله ﷺ إلا عبدالله بن عمر هُو أصغرهم سنّاً.

كذلك الاستنباط في هذه الأحاديث على مقدار ما يفتح الله على قلوب أوليائه من غيبه. وحكمة تشبيه النبيّ ﷺ النخلة بابن آدم أنّ جميع أجزائها سبب منافع

---

١. أبوسليمان أحمد بن الخطّابيّ المتوفى سنة ٣٣٨ق.
٢. صَكّهُ، صَكّاً : إذا ضرب قفاه ووجهه بيده مبسوطةً «المصباح المنير».
٣. الدكّ: الدقّ، و قد دكّه: إذا ضربه و كسره حتى سوّاه بالأرض.
٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٥٤، فيه: «... واحدة منهن أحبّ إليّ من حمر النعم ...».

الخلق: ثمرها طيّب، وأصلها ثابت ومنبتها طاهر، ولها قلب وشخص ورأس كصورة الآدميّ، مؤونتها قليلة، وأثمارها كثيرة، ومنافعها غزيرة شريفة، قدمُها قائم بقوّتها، ووجودها ثابت بقلبها. فكذلك الإنسان جميع أجزائه سبب المنافع والعبادات، قليل المؤونة كثير الخير، أصله ثابت في الدين وفرعه معاملة الحقّ، بدنه قائم بروحه، رأسه سيّد جسده من فرقه إلى قدمه، في حياته راحة الأرواح والأشباح، وفي مماته سبيكة الإكسير الأعظم، مولده طيّب ونشوؤه طيّب، وموته حسرة على جميع الخلق كحسرة صاحب النخلة على انقلاع النخل من عواصف الرياح، اختاره الله لمعرفته وطاعته من جميع البريّه كما اختار النخل بهذه المنافع فى الدنيا والآخرة.

وأيضاً دليل الاستنباط في حقيقة الحديث ما روت عائشة ـ رضي الله عنها ـ أنّ بعض أزواج النبيّ ﷺ قلن للنبيّ ﷺ: أيّنا أسرع بك لحوقاً؟ قال ﷺ: أطولكنّ يداً.[1] قالت: فأخذن قصبةً يذرعنها، وكانت سودة أطولهن يداً. فعلمنا بعدُ إنّما كان طول يدها صدقة. وكانت أسرعنا لحوقاً به وكانت تحبّ الصدقة.

فمالتْ كلهنّ إلى أنّ طول يدها يؤوّل إلى ظاهرها فتذارعنها.

ومالت عائشة ـ رضي الله عنها ـ فيما تأوّلته إلى أن مدّها العطاء والصدقة. ولحوقها بالنبيّ ﷺ أوّلاً من أدلّة نبوّته، إذ لا يعلم الغيب إلا ربّه الذي أطلعه عليه وأعلمه إيّاه ﷺ واستنبط أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب ؑ من حديثه ﷺ ما قال: ما أنزل الله آية إلاّ ولها ظهر وبطن وحدّ ومطلع.[2] قال عليّ ـ كرم‌الله وجهه ـ: القرآن على أربعة أرباع. فربع فينا، وربع في عدونا، وربع أمثال وعبر، وربع محكم ومتشابه.

---

١. صحيح مسلم، ج٧، ص١٤٤، فيه: «أسرعكنّ لحاقاً بي أطولكنّ يداً».

٢. ورد باختلاف يسير في وسايل الشيعه، ج ١٨، ص ١٤٥.

وفي حديثه ـ صلّى الله عليه وسلم ـ هذا بيانِ حثّهِ خواصّ أمّته على الاستنباط.

واستنبطَ من قوله ـ عليه الصلاة والسلام ـ في هذا الحديث حسنُ البصريّ ـ رحمة الله عليه ـ قال: الظهر هو الظاهر، والبطن هو السّر، والحدّ هو الجوف الذي فيه علم الخير والشرّ، والمطلع الأمر والنهي.

ففي هذه الأحاديث واستنباط الصحابة والتابعين فيها، دليلٌ على ما فسّرنا من حقائق ما انتخبنا من نفائس الأخبار والآثار التي أودع الله أسرارها القلوب الخالصة، وأخفى أنوارها في الصدور الصافية، التى خصّها بمكنونات علمه وبدائع حكمته، حتى أطلعها على بعض سرائر خصائص غيبه الذي لم يُطلِع عليه أحداً إلا من ارتضى من رسول.

والحمد لله على ما هدانا إلى هذا العلم الذي اختاره لنجباء أوليائه ونقباء أصفيائه، وعليه كفايتنا فيه وعصمتنا به[١]، فإنّه منقذ أوليائه من امتحانه، ومعين كلّ طالب بمراده.

ثم ما أوردتُ في هذا الكتاب كلّه سرّ النبوة والولاية، وإنّه علم ذو شجون وفنون، حكمتها قوّة لمعرفتها، ومعرفتها قوة لسرّها وحقيقتها، والظاهر منها يشبه باطنها، وباطنها يشبه حقيقتها، وحقيقتها تشبه عينها، ولكلّ حرف منها علم، ولكلّ علم أصل، وبعضها شاهد بعض. خصّ بها كلّ عالم من الربّانيين بسرّ علمٍ منها، وكلُّ واحد منهم حظّه منها بقدر معرفته بالله وسيره في ملكوته وجبروته.

وإخبار من كُشِف له هذا العلم لغير أهله تعدٍّ وظلم لأنّ للأنبياء والأولياء أسرار لايجوز كشفها إلاّ لأهلها، وهي أمانات الله في قلوبهم، أطلعهم على مكنون سرائر غيبه، وكشف لهم عن حقيقة ما أوحى إلى نبيّه ـ صلّى الله عليه وسلم ـ فنطقوا به

١. في الأصل «له» و لكن ما أثبتناه أولى بالسياق.

عن الحقائق، وعبّروا عن مشكلات الدقـائق، واسـتشرفوا عـلى قـلوب البـريّة، فعلموا ضمائرها، وفهموا دقائقها، كما وصفهم رسول الله ـ صلى الله عليه وسلم ـ فإنّ لله ـ عزّوجلّ ـ صفوة من بريّته قسم لهم من حظوظ كل نفس، هم مشرفون على هموم الخلائق كلّهم أجمعين.

وسئل ابن عباس عن تفسير آية، فلم يفسّرها، ثم قال: ما يؤمنك أن أفسّرها لك فتكفر؛ لأنّ سرائر العلم لايحتملها إلاّ الأقوياء من العلماء والأبطال من الحكماء. وقال: قلت يا رسول الله! أُحدِّث بكلّ ما أسمع منك؟ قال ﷺ: نعم، إلاّ أن تحدث بحديث لايبلغ عقول القوم ذلك الحديث فيكون على بعضهم فتنة.[1]

وقال عليّ ـ كرّم الله وجهه ـ: لو جمعت من خياركم فأحدّثكم من غدوة إلى العشيّ ما سمعتُ من في أبي‌القاسم ـ صلوات الله عليه ـ فتخرجون من عـندي وأنتم تقولون: إنّ علياً من أكذب الكذّابين وأفسق الفاسقين.[2]

هذا إرشاد إلى حقيقة سرّ الخبر. وإنّ ما أوردنا في هذا الكتاب خاصٌّ لذوي الأبصار من الربّانيّين والعارفين، وبالله التوفيق والعون والعصمة.

١ـ قال رسول الله ﷺ: إنّما الأعمال بالنيّات[3].

أيّ تتعلق أعمال الظاهر بما وقع في القلوب من أنوار الغيوب، وكشوف أسرار الحقيقة في الباطن ما بُدِئَ من وقوع الوحي والإلهام، إذا انشرح سَـنابَرقُ صـفة الفِعل من نور الصفات.

٢ـ وقال ـ عليه الصلوة والسلام ـ: لاتسبّوا الدهر فإنّ الله هو الدهر [4].

---

١. لم يوجد في المصادر
٢. لم يوجد في المصادر
٣. تهذيب الاحكام، ج ١، ص ٨٣؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٢٥: «... بالنية و...»؛ صحيح البخاري، ج ١، ص ٢؛ سنن كبرى، ج ١، ص ٤١ و ص ٢١٥ و ص ٢٩٨.
٤. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٨، ص ٧١

هذا إشارة إلى عين الجمع إذا التبس الحق بالصفات الفعليّة ويتجلّى منه في موجد مراده للعالم، فتظهر منه صنائع الغيب. وإذا غُصت في بحار التوحيد وجدتَ ـ بعد إفراد القدم عن الحدوث ـ الفاعلَ والمفعولَ والفعل واحداً من كلّ الوجوه. ولايعرف هذا المقام إلاّ صاحب المكاشفة الالتباسيّة.

٣ ـ وقال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: يقول الله تعالى: إذا علمتُ أنّ الغالب على قلب عبدي الاشتغال بي جعلتُ شهوة عبدي في مسألتي ومناجاتي، فإذا كان عبدي كذلك عشقني عبدي وعشقته، فإذا كان عبدى كذلك فأراد عبدي أن يسهو عنّي حُلتُ بينه وبين السهو عنّي، أولئك أوليائي حقّاً، أولئك أبطال، أولئك الذين إذا أردت أهل الأرض بعقوبة زويتها عنهم من أجلهم[١].

جوّز ـ عليه الصلاة والسلام ـ إطلاق اسم العشق على الله تعالى، وأنّ عشق العبد من اشتغاله بطلب مشاهدة ربه، وما وجد من لذة شهوته في مناجاته، ومسألته عنه، وعشق الله تعالى بعد عشقه لله. وذلك إشارة على الترغيب. لكن عشق الله أزليّ سابق له، قال تعالى: ﴿يحبهم ويحبونه﴾ عشق العبد وعشقه، لكن وقع من زند عشقه في حُرَق أفعاله فبدا عشقه في عشقه فصارا واحداً؛ لأنّ في الحقيقة العشق والعاشق والمعشوق في عين الجمع. فإذا كمل العبد في العشق صار مراداً معشوقاً محبوباً معصوماً عن الاحتجاب بشيء دون الله، فإذا أراد أن يقول له كن فيكون رحمة للعباد والبلاد، لأنّه أثر الله في العالم.

٤ ـ و حكى ـ عليه الصلاة والسلام ـ عن الله تعالى: الكبرياء ردائي، والعظمة[٢]

١. لم يوجد في المصادر

٢. في المصدر: «العزة ازاري».

إزاري، فمن نازعني واحداً منهما أدخلته[1] النار[2].

وصف نعتين من نعوته القدميّة: الكبرياء، والعظمة. كبرياؤهُ قِدَمُهُ، وعظمته بقاؤه، التبس الحقّ بهاتين الصفتين رداء القِدَم وإزار البقاء، وتجلّى منهما للعارفين والموحّدين. فمن استقبلها بنعت الفناء والتلاشي يؤويه الحقّ إلى حجاب القِدَم والبقاء، فيريه عيون الصفات ويربّيه بمشاهدة الذات، حتى يكون من أهل جنان المشاهدة والقرب. ومن استقبلهما برؤية نفسه في عظمة جلاله وجماله، وَسَمَهُ الحقّ بسِمَة البعد وطرده عن مقام القرب، وأدخله في نار الحجاب.

٥ـ و قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: الصوم جُنّة[3].

ذكر الجُنّة ولم يقل لأيّ شيء. جمع في هذا اللفظ معاني كثيرةً منها أنّ الصوم جنةُ جميع الشهوات التي ترميها الشياطين إلى أهداف طبائع الإنسانيّة، ومن كان الصوم جُنّته يسدّ طرق الشياطين في قلبه، فيكشف بعد إزالة ظلمهم ويرى بنور الغيب خزائن لطائف حِكَم الصفات، فيستتر بأنوارها عن جميع المخالفات وجميع الآفات في الدنيا والآخرة.

٦ـ وقال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: جفّ القلمُ بما أنت لاقٍ.[4]

قد أشار ـ عليه الصلاة والسلام ـ في ذلك إلى رؤية القدَر السابق في مرآة الكون، لتنفتح بعين السرّ مشاهدة الوحدانيّة بنعت تجلّي أسرار العلوم المكتومة

---

١. في المصدر «ألقيته في النار»

٢. بحارالأنوار، ج ٢٣، ص ٢٦٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص٢٤٨ و ٣٧٦ و ٤١٤ و ٤٢٧؛ جامع صغير، ج ٢، ص ٨١؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٣٤

٣. بحارالأنوار ج ٦١، ص ٣٣١ و ج ٨٠، ص ١٢٣؛ سنن نسائي، ج ٤، ص١٦٦ و ١٦٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص٣٠٦ و ص٤٤٣ و ص٤٦٢؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص٢٥؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣١٤؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٢٤

٤. مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص٣٠٧ وج ٢، ص١٩٧؛ صحيح بخاري ج ٣، ص ١٥٤ وج ٤ ص ٩٢ وأحاديث مثنوى ص٣٨

الغيبيّة

٧ ـ و قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: إنّ الله تعالى خَلَق الخلق[١] في ظلمة، فألقى عليهم من نوره، فمن أصابه من ذلك النور اهتدى، ومن أخطأه ضلّ.[٢]

أي خلقهم في ظلمة الطبائع، فألقى نور مشاهدته إلى من كان له استعداد الاصطفائيّة الأزليّة، ومن لم ينكشف لسرّه نُور جماله بقي في ظلمة النفس وضلّ عن طريق الإيقان وسُبُل العرفان.

٨ ـ وقال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: بَدَأ الإسلام غريباً وسَيَعودُ غريباً كما بَدَأ، فطوبى للغرباء.[٣]

الإسلام نور صفات الحقّ ، وهو غريب الأزل بدا من الحقّ لغرباء المعرفة غريباً؛ لأنّهم من المحدث وهو قديم فيعود إلى الأزل غريباً، لأنّ الخلق لم يعرفوه بحقّ المعرفة. وطوبى شجرة ظلّ الفنائيّة فيستظلّ منها غرباء المعرفة ظلال المشاهدة. ومن أدّى حقّ الإسلام فقد بلغ إلى مقام مشاهدة الحقّ بنعت المعرفة وهو غريب في العالمين.

٩ ـ وقال ﷺ : نوم الصائم عبادة[٤].

أي من صام برؤية هلال المشاهدة عن حظوظ البشريّة، وأمسك نفسه عن الشهوة الطبيعيّة، وفَطَم قلبه عن ألبان مرضعة القوى، فهو غائب عن رسوم أهل الصورة، وصارت معاملة أركانه إلى أسرار قلبه، فيكون في جميع أنفاسه مشاهدَ الملكوت والجبروت. فإذا كان كذلك فتكون في نومه روحه في معراج الغيب،

---

١. في المصدر: «خلق خلقه».

٢. سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٣٥؛ جامع صغير ج ١، ص ٩٦؛ أحاديث مثنوي ص ٦

٣. بحارالأنوار، ج ٨، ص ١٢ و ج ٢٥، ص ١٣٦؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٠؛ مسند احمد، ج ١، ص ٣٩٨ و ج ٤، ص ٧٣

٤. بحارالأنوار، ج ٨٦، ص ٣٦٠ و ج ٨٩، ص ٢٤٨؛ كنزالعمّال، ج ٨، ص ٤٤٣

وقلبه في منهاج الذكر، وسرّه في ملكوت العلا، وعقله في المنظر الأعلى، وجسده نائم في خدمة المولى، فتكتب أنفاسُه حسناتٍ؛ لأنّه نام في الحقّ لا عن الحقّ فنومه عبادة جميع العباد، لأنّه يطلب بذلك ترفية جوارحِه ليخدم بها خالقه، وهذا من أحسن أركان العبادة.

١٠ ـ و قال ﷺ: كلمة الحكمة ضالّة كلّ حكيم[1].

الحكمة إلهام الله، وهي مفقودة جميع الحكماء؛ لأنّها كانت تُرفرف على قلوبهم فلم تجد موقعاً إلاّ وهو مملوء من المعرفة، فانفلتت منهم بعد سكونها في خواطرهم، فإذا وجدوها عرفوا ضالّتهم فيفرحون بوجدانها. وأيضاً هم أهل الله وخطابه أهلهم، فإذا غابوا عنه في المخاطب ضلّوا عنه وهو ضالّتهم، فإذا أفاقوا عن المشاهدة وجدوا ضالّتهم وهم أحق بها من غيرهم.

١١ ـ وقال ﷺ: الإحسان أن تعبدالله كأنّك تراه، فإن لم تكن تراه فإنّه يراك[2].

معناه وجودُ إخلاصِ العبوديّة عن رؤيةِ الغير، بنعتِ إدراك القلب عيان جلال ذات الحق تعالى، وفنائه عن الرسوم فيه. وقوله: «فإن لم تكن تراه فإنّه يراك» إشارة إلى مقام المراقبة في الإجلال، وحصول الحياة من العلم باطّلاع الجبّار.

١٢ ـ وقال ﷺ الإيمان بضع وسبعون شعبةً، أفضلها قول لاإله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق. والحياء شعبة من الإيمان[3].

أي أصل التوحيد كشوف سبعين باباً من عيون صفات الحقّ، وأصلها عين كشف عين الذات، وأدنى المقام منها إفراد القِدَم عن الحدوث، وهو إماطة قذى

---

١. بحارالأنوار، ج ١، ص ١٤٨؛ كنزالعمّال، ج ١٠، ص ١٨٠؛ جامع الصغير، ج ٢، ص ٩٣ وفيه: «الحكمة ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها».

٢. بحارالأنوار، ج ٥٨، ص ١١٦ و ج ٦٣، ص ١٩٦؛ سنن كبرى، ج ١٠، ص ٢٠٣

٣. سنن نسائي، ج ٨، ص ١١٠

الكونين عن عين عيان القديم. و«الحياء» من أخلاق الوحدانيّة التي تلبّس العارف بها، وهو ذوبان السرّ في إجلال تجلّي القِدَم.

۱۳ ـ وعن سفيان قال: قلت يا رسول الله: قل لي في الاسلام قولاً لاأسأل عنه أحداً غيرک. قال ﷺ: **قل آمنت بالله ثم استقم.**[1]

إذا وقفتَ بالتوحيد ورؤية جلال قِدَمه دُر مع الحقّ حيث دار إمّا قضاءً وإمّا رضاء، ولاتنزل عن مقام الرضى إلى فَترةُ النفس والهوى.

۱۴ ـ وقال ﷺ: **الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الإسلام خيارهم في الجاهلية إذا فقهوا.**[2]

أي صدور الناس معادن أحكام الربوبيّة من المواجيد والكواشف والمعارف، فخيارهم في الإسلام من كان له تلك المنافع في قلبه من بدء أمره إلى منتهى علم إذا ظهرت آثارها، وهو انفساح القلوب بينابيع الحكم وانفجارها على ألسنتهم.

۱۵ ـ وقال ﷺ: **العلماء ورثة الأنبياء**[3].

يعني العلماء بالله العارفون بصفاته وذاته من غير كسب وتعليم كالأنبياء، ورثوا ما أنعم الله على الأنبياء الميراث الاصفيائيّة بالمعرفة.

۱۶ ـ وقال ﷺ: **فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم**[4].

العالم عارف والعابد مقلّد؛ والعارف يأخذ من الله والعابد يأخذ منه؛ العارف طيّار، والعابد سيّار؛ العارف يعرف مكائد العدوّ ويعرف معالجتها، والعابد كالطفل لايعرف خفايا المكر.

---

۱. مسند أحمد، ج۳، ص٤١٣

۲. بحارالأنوار، ج ٦٠، ص ١٢١؛ كنزالعمّال، ج ١٠، ص١٤٩

۳. كافى، ج١، ص٣٢؛ مسندأحمد، ج٥، ص١٩٦ وسنن الدارمي، ج١، ص٩٨ وفيه: «العلماءهم ورثة الأنبياء».

٤. بحارالأنوار، ج ٥٧، ص ٢٤٥؛ سنن الدارمي، ج١، ص٨٨؛ سنن ترمذي، ج٤، ص١٥٤

١٧ ـ وقال ﷺ: فقيه واحد أشدّ على الشيطان من ألف عابد.[1]

يعني من بلغ مقام المعرفة وصار عالماً بمكريّات القهر فيعرف سلاح الشيطان، فيراقبه من طرق الاستدراج، فنجم خاطره وقّاد نيران المحبة، فيرمى إليه شُهُبَ أنفاس الحقيقة فيرجمه بها فيدفع مكائده عن أمّة محمّد ﷺ

١٨ ـ وقال ﷺ: طلب العلم فريضة على كلّ مسلم[2].

يعني طلب المعرفة بربوبيّة الحقّ وأحكامه.

١٩ ـ وقال ﷺ: خصلتان لاتجتمعان في منافق: حُسْنُ سَمْت، وفِقه في الدين[3].

جمال الظاهر وصفاء الباطن لايكون إلاّ في الأولياء.

٢٠ ـ وقال ﷺ: أُنزل القرآن على سبعة أحرف، لكل آية منها ظهر وبطن ولكل حدّ مطلع[4].

سبعة أحرف ظهور سبع صفات من عيون القِدَم فيه، ظاهرها أخبار وباطنها أنوار، حدودها مراد الحق فيها، ومطلعها ذات القِدَم الذي هو منبع كلّ صفة ومرجع كل أمرٍ.

٢١ ـ وقال النبيّ ﷺ: استقيموا ولن تُحصوا، واعلموا أنّ خير أعمالكم الصلاة، ولايحافظ على الوضوء إلاّ مؤمن[5].

أمرهم بالاستقامة وأعلمهم فيها عجزهم عن إحاطة علم القدَر عليهم بنعت التصرّف على مراد الحقّ، بيّن فيه الأمر وأخبر عن قصور العبوديّة في الربوبيّة.

---

١. بحارالأنوار، ج ١، ص ١٧٧، و ج ٢، ص ١٦ و ص ٢٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٨١

٢. الكافي، ج ١، ص ٣٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٨١؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١، ص ١١٩

٣. بحارالأنوار، ج ٣٠، ص ٥٤٩ و ص ٥٨٨ فيه: «... و فقه في السنة»؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٥٤، فيه: «... ولا فقه في الدين».

٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٢٤؛ وفيه: «إن القرآن نزل على سبعة أحرف».

٥. سنن كبرى، ج ١، ص ٨٢

وخصّ الصلاة من سائر العمل لأنّ فيها ترى الأرواح هلال المشاهدة. والمحافظة على الوضوء ترسم القلوب بسنا المحبة، وقوله عزوجل: ﴿إنّ الله يحبّ التوّابين ويحب المتطهرين﴾.

٢٢ـوقالت عائشه ﷺ فقدتُ رسول الله ﷺ من الفراش فالتمستُه فوقعت يدي على بطن قدمه وهو في السجدة وهما منصوبتان، وهو يقول: **اللهمّ أعوذ برضاك من سخطك، وبمعافاتك من عقوبتك، وأعوذ بك منك، لاأُحصي ثناءً عليك، أنت كما أثنيت على نفسك.** وفى رواية: **سجد لك خيالي وسوادي، وآمن بك فُؤادي**[1].

كان ﷺ: في مشهد القرب، فبرق له برق التوحيد من سحائب العظمة، فغاص في بحر الكبرياء بنعت التلاشي، فلم يدرك قعر قلزم القِدَم، فرجع إلى ساحل العبوديّة، ونعت وجوده بالخشوع في العظمة فبذل وجوده فقال: «سجد لك خيالي وسوادي» حاز خياله بالعبوديّة حتى لاينفرد شيء منه بغير نعت الفناء، فدقّ الطريق في التواضع اذا كان لم يخلُ خياله عن مقام الفناء في بقاء الحقّ. ثم تطرّق من الخيال إلى الصورة وأدخل عنق البشريّة في ربقة العبوديّة، وأفناها في قهر سلطان الأحديّة.

ثم علا من رؤية النفس والصورة إلى عالم القلب وقال: «آمن بك فؤادي» أي أيقنك قلبي بنعت البقاء في بحر ديموميّتك ونعت فنائه فى كبرياء عظمت. ثم فَنِي عن الخيال والسواد والفؤاد ورؤيتها في رؤية بروق تجلّي القِدَم في بروزه بنعت قهر كبرياء الأزل، فكاد أن يحترق بأنوارها، ففرّ عن مشاهدة القهر إلى مشاهدة اللطف، وهما نعتان قديمتان، فقال: «أعوذ برضاك من سخطك».

ثمّ رأى طوارق المَكرِيّات في صفات الأفعال، ففرّ من صفة إلى صفة من

---

١. سنن نسائي، ج١، ص١٠٢؛ مسند أحمد، ج٦، ص٩٦ و ورد مع اختلاف يسير في بحارالأنوار ج ٩١، ص ٤١٧

صفات الأفعال التي هي مجاري تـجلّي اللـطف فـقال: «وأعـوذ بـمعافاتك مـن عقوبتك» يعني من هجرانك بوصالك.

ثمّ شاهد قرب القرب ورأى الحقّ بالحقّ، وفني عن الصفات فى الذات، وعلم أنّ عين القِدَم مصدر الصفات، فخاف به منه في رؤية تلاطم أمواج قهر بحر القِدَم، فاستعاذ به منه فقال: «أعوذ بك منك» لأنّه رأى في وجه القِدَم. بِشرَ لطف الأزل مع عزّ سلطنة الصمديّة فرجع منه إليه.

ثمّ زيد دنوّ الدنوّ من مشاهدة الحقّ، ووجد معنى من معاني البقاء فأفناه عن الاستعاذة به والالتجاء إليه، ثم أوقعه في نور قدس القدس فكاد أن يُثنّي على القِدَم فلم يُهَيّأ له الثناء؛ لأنّ ثناءه يصدر من الحدوثيّة، ويعلم أنّ ثناء الخليقة لايليق إلا للخليقة، ورأى تنزيه الأزل فقال: «لاأحصي ثناءً عليك».

ثم قطع لسان الثناء بمقراض التنزيه عجزاً في جلال الأبد، وأضاف ثناءه تعالى إليه لأنّه عرفه لاغير، فقال: «أنت كما أثنيت على نفسك» هذا نهاية حقيقة التفريد وخالص التجريد في توحيد سيد المرسلين ـ صلوات الله عليه ـ الذي لو اجتمع جميع إشارات الموحّدين والعارفين والمتحقّقين فـي التـوحيد لم يـبلغ عُشَـير معشار ما أشار سيّد المرسلين، ـ صلوات الله عليه ـ من الأزل إلى الأبد، بعدد ما خلق وما يخلق، وعلى جميع الأنبياء والمرسلين.

وعن مُطَرِّف بن عبدالله عن أبيه قال: أتيت النبيّ ـ صلى الله عليه وسلم ـ وهو يصلّي ولجوفه أزيز كأزيز المرجل من البكاء[1].

للنبيّ ـ صلى الله عليه وآله ـ درجات في القربات، ومنهاج في المكـاشفات، ومعراج في المشاهدات، وأسرار في الأنوار، وأنوار في الأسـرار، وخـطاب فـي

---

۱. لم يوجد في المصادر

الوصلات، ووصال في المناجاة. وهذه اللطائف قرّة عينه في الصلاة، ففي كلّ درجة له ألف مقام لودنا منها أهل الملكوت لاحترقوا من شعاعها ولمعانها، وفي كلّ درجة له وصال وخطاب وأُنس وشوق وعشق. فإذا أدرك زيادة من فيض المشاهدة وأنوار اللقاء هاج سرّه بالأنس إلى طلب المزيد، فإذا انكشف مراده في الصحو سَكِر روحه بالأحديّة، وبكى عقله بالوحدانيّة، وضحك روحه من الفرح بالمشاهدة. فاذا بدا لعين سرّه هلالُ المشاهدة تواجد قلبه وأزّ صدره وبكت عينه من احتراق سرّه بنيران كبرياء الأزل، فصارت صورته تقشعرّ من ثقل بُرَحاء المشاهدة، ويكون كالغائب عن الوجود من حلاوة المشاهدة، فظهرت آثارها في خَلقه وخُلقه من البكاء والوجد والسكر. سبحان الله الذي فتح لسيّد المرسلين وقدوة المقرّبين وشاه العارفين أبواب خزائن جبروته، وملّكه على أملاك ملكوته ـ صلوات الله عليه ـ دهراً بعد دهر وأبداً بعد أبد، بعدد ما مضى من الزمان وعدد ذرّات الأكوان.

٢٣ـ وقالت عائشة ـ رضي الله عنها ـ: ما رأيت أحداً الوجعُ عليه أشدّ من رسول الله ﷺ[١].

كان ـ عليه الصلاة والسلام ـ جِنانيّ الصورة، إلهيّ الصفة، ربّانيّ الروح، مصفىً من كدر الخليقة، مُذاباً في أنوار المشاهدة، لايبقى على ظاهره شعرة ولابشرة ولا في بطنة ذرّة إلا هي مملوءة من أنوار سبحات ذات الصمديّة وسنا صفات الألوهيّة، سقيمة من بلاء بُرَحاء طوارقات كشوف الأزليّات، ولايبقى عليها موضع آلام امتحان الظاهر. فإذا زيد عليه ألم الصورة كان بلاؤهُ فيه أوجَع، ويكون سُقمه مرتين كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ إنّما أُوعَك كما يُوعك أحدكم مرتين وفيه

١. مسند أحمد، ج٦، ص١٧٣، وفيه: «مارأيت الوجع على احد أشد منه على رسول الله ﷺ».

أنّه كان عليه الصلاة والسلام في رؤية عين الأحديّة، فتتجلّى له نعوت القهر على قدر ما تتجلّى له صفات اللطف من كنه القِدَم. اللُّطفيّات له جزاء المعرفة، والقهريّات له جزاءُ النكرة، فيبقى تارةً بنعت المعرفة بنعمة مشاهدة الأبديّات و يغنى تارةً بنعت النكرة في بلاء الأزليّات، لذلك قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: نحن معاشر الأنبياء أشد بلاءً ثمّ الأمثل فالأمثل. أي نحن أعرف الخلق بالله فبلاؤنا يكون موازناً لمعرفتنا، وبلاؤنا قلّة إدراكنا كنه عين القِدَم، وبلاؤنا من تقصيرنا في أداء ما وجب علينا من حقوق الربوبيّة بقدر الحق، ونحن لانقدر على ذلك لأنّ الحدوثيّة تفنى عند بروز جلال الأحديّة. ثم أخبر عن خواصّ أُمّته في هذا اللفظ الذين شاهدوا الحقّ بمشاهدة الحقّ لابِهم فوجدوا آلام الهجران بقدر الوصال، فبلا ؤهم لايوازنه بلاء جميع الخلق، لأنّ بلاءهم بالمعرفة وبلاء الخلق بالجهل، فجعلهم الله أئمّة الهدى وقدوة أهل البلوى.

٢٤ـ وقال ﷺ: تحفة المؤمن الموتُ[١].

الموتُ تحفة المشتاقين؛ لأنّ فيه وصولهم به إلى مشاهدة ربّ العالمين، ويستريح به من قيد بلاء العاشقين، ويرجع به إلى معادن قرب سلاطين المحبّين. لأنّ أرواحهم مطمئنّة بالذكر، وقلوبهم صافية بالفكر، وأسرارهم طاهرة بنور القدس، وعقولهم عاشقة بقهر الأنس أوّاهين بصياح الأزليّات، مشتاقين إلى مشاهدة الأبديّات، تلّائين بخطاب الصفات بألحان الوُصُلات.

٢٥ـ قال ابن عباس ـ ﷺ: إنّ النبيّ ﷺ دخل قبراً ليلاً فأسرج له سراج، فأخذ من قِبَلِ القبلة فقال ﷺ : رحمك الله، إن كنت لأوّاهاً تلّاءً للقرآن[٢].

---

١. الدعوات للراوندي، ص٢٣٥؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص٢٦٨؛ مستدرك الحاكم، ج٤، ص٣١٩

٢. ورد مع اختلاف يسير في روض الجنان و روح الجنان، ص ٦٢؛ سنن ترمذي، ج٢، ص٢٦؛ سنن

هذا وصف قوم ذكرنا صفتهم من أهل بلاء المعرفة، الذين يقرؤونَ الأناجيل بوصف رؤية مشاهدة الصفات، يُـؤَوِّهُون من إدراك جلال الذات، من فرط عشقهم وأزيز مواجيدهم، كما وصف الله تعالى خليله ﷺ بالتأوُّه في الوجد وحملِ موارد أنوار المشاهدة، قال تعالى: ﴿إنّ إبراهيم لَأَوّاه﴾.

٢٦ـوقال ﷺ: لاتحلّ الصدقة لغنيّ ولالّذي مِرَّة سَوِيٌّ[١].

الغنيّ العارف بالله، وغناه التوكّل والرضى والتسليم، غَنِيَ بالله واستغنى من دون الله بالله، وما فتح الله لبصر سرّه خزائن ذخائر غيب ملكوت القِدَم فيرى في كل ذرّة سَنيٌ مواهب الله كأنّها تناثرت فيض جبروت الله. قال تعالى: وعنده مفاتح الغيب لايعلمها إلاّ هو. وقال تعالى: عالم الغيب فلايظهر على غيبه أحداً إلاّ من ارتضى من رسول.

والمستقيم المطمئنّ بنعت اليقين في مقام المكاشفات والمشاهدات هو ذو مرّة برَوح قدس الله سَوِيّ متمكّن الخلق في أحكام العبوديّة، بنعت الصبر والرضى فيما يأتي من الحقّ إليه من طوارق القهر وكرائم اللطف. وهذان إذا بلغا ما وصفنا من نعوت الرجال الذين لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله لايحلّ عليهما صدقات أهل التهمة في المعرفة؛ لأنّها أوساخ خواطر البخلاء، وهي علّة خرجت من مذلّة الأسباب، لذلك ما أكل منها رسول الله ﷺ لأنّ آكِلَها يُتّهم، وأولياء الله وأنبياؤه تركوها حتّى يكون الدين كلّه لله.

٢٧ـوقال ﷺ: اليد العليا خير من اليد السفلي[٢].

❖ كبرى، ج٤، ص٥٥، فيه: «... لأوّاها تالياً...»

١. قرب الاسناد، ص١٥٥؛ معاني الاخبار، ص٢٦٢؛ تهذيب الاحكام ج٤، ص٥١؛ سنن نسائي، ج٥، ص٩٩؛ مسند أحمد، ج٢، ص١٩٢

٢. الكافي، ج٤، ص١١؛ من لا يحضره الفقيه، ج٤، ص٣٧٦؛ سنن نسائي، ج٥، ص٦١؛ مسند أحمد، ج٢، ص٤

واليد العليا هي المُنفِقة والسفلى هي السائلة. اليد العليا يدُ الله الأزليّة الأبديّة، التي هي ملأى من العطايا القديميّة سحّاً آناء الليل والنهار، انصبّ منها مأمول جميع السائلين. قال تعالى: بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء وقال تعالى: يدالله فوق أيديهم. واليد السفلى يد الخاضعين السائلين الخاشعين المتواضعين العارفين المحبّين المتذلّلين أنفسهم بنعت الخشوع فى كبرياء قِدَم الحقّ تعالى. وأيضاً اليد الفارغة من الكونين وما فيهما هي يد العارفين الذين غسلوا أيديهم من غبار الحدثان وتخلّقوا بأخلاق الرحمن، أيديهم أيدي الحقّ، لأنّهم في مشهد عين الجمع، قال تعالى: وما رميت إذ رميت ولكن الله رَمىٰ. واليد السفلى هى يد أهل الأخذ والعطاء الذين أخذو الله وأنفقو الله، وهم خزائن نفائس نِعَم الحق على عباده.

٢٨ ـ وقال ﷺ: لايجتمع الشُّحّ والإيمان في قلب عبدٍ أبداً[١].

أصل البخل من تهمة الشكّ فيما قُدِّر في الأزل، والإيمان طبيب القلب بصفاء اليقين في رؤية مقادير الغيب. الأوّل شرك، والآخرُ توحيد، والشرك والتوحيد لايجتمعان في قلب مؤمن قطّ. وفيه من الفهم أنّ الشحّ من أخلاق النفس الأمّارة وهو في المؤمن خاطر رديء خطر من الطبع الإنسانيّ، إذا بدت ظلمته في القلب اختفى نور المعرفة حتى انطمس ذلك الخاطر، فإذا ذهب جآء نور الإيمان في معدن العقل والروح، وذلك النور والظلمة ضدّان لايجتمعان كاللّيل والنهار.

٢٩ ـ وقال ﷺ: إذا مُدِح المؤمن في وجهه ربا الإيمان في قلبه[٢].

إذا بلغ المؤمن مقام المعرفة وعرف نفسه بمعرفة الله واتّصف بصفاته يرى على نفسه نور تجلّي خلقه القديم، ويُبصر جميع الشواهد ملتبسة بنور الشاهد، ويسمع من ألسنة الخلق ثناءالله تعالى، فيفرح بثنائه ولذّة خطابه إذا مدحه الحق

---

١. الخصال، ص ٧٦؛ روضة الواعظين، ص ٣٨٣؛ سنن نسائي، ج ٦، ص ١٣؛ مستدرك الحاكم، ج ٢، ص ٧٢
٢. المحجة البيضاء، ج ٢، ص ١١٨؛ كنزالعمّال، ج ١، ص ١٤٤

بلسان واصفه فيزيد إيمانه ومعرفته بوجدان أياديه، ويرى صفاء إيمانه، ويتواضع لكبرياء الله بعد علمه بأنه بلسان الخاطب وصف نفسه تعالى لا غير. هذا بخلاف ما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: «إيّاك والمدح فإنّه الذبح». لأنّ الأوّل صفة العارف الذي لايدخل في قلبه عجبُ النفس، والثاني صفة المريد الذي يُخاف عليه عوارض البشريّة.

٣٠ ـ وقال ﷺ: [عن الله تعالى]: الصوم لي وأنا أجزي به[١].

أي الصوم من نعوت الصمديّة المتمكّنة في غيب قلب العبد، فإذا اتّصف العبد بهذه الصفة: أجزيه بما أفَطِّره من صومه بشراب مشارب جلالي، بعد أن أُرِيَهُ هلالَ مشاهدتي حتى يفرح منّي بي. والصوم سرّ خالص عن نظر الخلقية فجزاؤهُ كشوف الأسرار المكتومة والملكوتيّة المخفيّة عن أعين الخلق.

٣١ ـ وقال ﷺ: للصائم فرحتان: فرحة عند إفطاره، وفرحة عند لقاء ربه[٢].

أطلق ﷺ لفظ اللقاء ولم يعيّنه بوقت معيّن، معناه: للصائم فرحتان فرحة نفسه وفرحة قلبه، فرحة نفسه في إتمامها عبوديّة خالقها، وفرحة القلب في كشف مشاهدة الحقّ في خلال الصوم. وأيضاً فرحة النفس بالإفطار وانطلاقها من ثقل العبودية، وفرحة القلب في روية جلال الحقّ عند إفطاره. وأيضاً للفطيم عن ألبان مُرضِعة الحدثان بنعت الصوم عمّادون الله فرحتان: فرحة عند فطره بوصل الحقّ عند هلال مشاهدته، وفرحة عند بروز لقاء جمال القديم بعد وصوله إليه بوصف دنوّ البقاء. ونعت معرفة القديم أوّل الفرحة من المحبّة وآخر الفرحة من المعرفة.

---

١. مصباح الشريعة، ص١٣٦؛ الكافي ج ٤، ص٦٣؛ مسند أحمد، ج ١، ص٤٤٦ وج ٢، ص٤٦٧؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص١٥٨

٢. الكافي، ج ٤، ص٦٥؛ الخصال، ص٤٤؛ معاني الأخبار، ص٤٠٩، سنن كبرى، ج ٤، ص٢٣٥؛ كنزالعمّال، ج٨، ص٤٤٨؛ مسند أحمد، ج ٢، ص٥١٠، فيه: «...و فرحة حين يلقى ربه...».

٣٢ ـ وقال ﷺ: ولخلوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك[١].

خلوف فم الصائم من رائحة نسيم جلال المشاهدة الذي تَنَسَّمَه العارف من بطنان غيب القِدَم، فإذا بلغ سرّهُ معارج القلب تعطّرت روحه بنسيم الأزل وعطر مشاهدة الأبد، فاختلطت أنفاس الروح بذلك النسيم، فإذا خرجت من فم الروح وصعدت إلى الملكوت طيّبت أهل سرادق الجبروت؛ لذلك كان أطيب من ريح دم محرقٍ تطيّب به أهل الدنيا.

٣٣ ـ وقال ﷺ: صوموا لرؤيته وأفطروا لرؤيته[٢].

فيه «رمز نبويّ». في مطلع الحديث إيماء إلى أهل الإشارة من المكاشفين والمشاهدين جمال جلال الأزليّ تعالى، أي إذا بدا سنا هلال المشاهدة من سمآء الغيب للأرواح القدسيّة الطائرة في هواء الهويّة، صُوموا عمّا دون مشاهدته في زمان بدء المكاشفة ووقت الإرادة. ثمّ إذا غاب عنكم ذلك الهلال في زمان امتحانها واحتجابها عن رؤية الربوبيّة بالعبوديّة، حتى مضى عليها احتراقها في نيران الأشواق والعشق والمحبّة، ووجدت فى هذه المقامات جميع المراتب الغيبيّة، حتى خرجت من رسوم السيران والطيران في مَهمَهِ الآزال والآباد بنعت المعرفة والنكرة والحيرة وفقدان جلال الكبرياء، وبلغت قفار الفناء وذابت واضمحلّت في تراكم هموم المحبّة، ثم تبدو لها أنوار قدس هلال القِدَم في مقام البقاء: أفطروا من صوم الفراق برؤية هلال الوصال.

وهذا مقام الخليل ـ صلوات الله على نبينا وعليه ـ في رؤية جمال الجليل في

---

١. روض الجنان و روح الجنان، ص ٤٥٤؛ المحجة البيضاء، ج٢، ص١٢٢؛ سنن الدارمي، ج٢، ص٢٤؛ صحيح البخاري، ج٨، ص١٩٧ و ص٢١٢؛ صحيح مسلم، ج٣، ص١٥٨

٢. الناصريات، ص٢٤٢: الخلاف، ج٢، ص١٧٣؛ عوالي اللئالي، ج٢، ص٢٣٣، بحارالأنوار، ج٥٨، ص٣٥٦؛ مستدرك الحاكم، ج١، ص٤٢٥

لباس الآيات وملكوت السموات إذا بدا له كوكب نور الفعل الملتبس بسنا نعوت الأزليّة قال: هذا ربي، ثمّ بدا عين الصفات في قمر الأفعال فقال: هذا ربي، ثم بدا سبحات الذات في لباس شمس الصفات في مقام الالتباس قال: هذا ربي وصام بالخلّة عن الأوصاف البشريّة، فإذا تمكن في المحبة أخرجه الحق من منازل الآلاء وعين الجمع إلى عين القِدَم فقال ﴿إنّي بريء مما تشركون﴾ وأفطر برؤية الصرف عن صوم الالتباس.

٣٤ـ وقال ﷺ تسحّروا فإنّ في السَّحُورِ بركة[1]

أي تسحّروا في مقام استنشاق نفحات الصمديّة عند النزول في الأسحار بنسيم مشاهدة الجلال، لأنّ فيه بركة قدس المحبة والتوحيد والمعرفة والتجريد، وقوّة القلب في صوم الفقدان في زمان الهجران، وصوم النفس عن ملاحظة الحدثان، وصوم العقل عن مباشرة الأكوان.

٣٥ـ وقال ﷺ: شهرا عيدٍ لاينقصان[2].

شهر العبوديّة من أوّل إيجاد الخلقية، حين عرّف الحقّ تعالى نفسه لها عند بروزه بنعت المشاهدة والخطاب للارواح فقال: ألست بربكم وعهد معها بإفراده عن الحدوث قالوا بلى بنعت التوحيد، لاينقص عن حقّها في حقّ الربوبيّة حين أهلّ هلال المشاهدة، عند خروج الأرواح عن الأشباح إلى عالم الافراح. وينقص شهر الربوبيّة في حقّ العبوديّة إذا يعطي الحق جزاء العباد بمشاهدة جلاله في الآخرة في عيد الجنّة والدخول فيها، لم ينقص عبوديّته لأنّها حقّه على العباد، ولم ينقص ربوبيّته لأنّها صفة القدم والبقآء. عيد العبوديّة معرفة الربوبيّة، وعيد الربوبيّة

١. شرح شهاب الأخبار، ص٣١٦؛ المحجة البيضا، ج١، ص ٩٢، سنن النسائي، ج٤، ص١٤٠ و ١٤١؛ مسند أحمد، ج٢، ص٤٧٧؛ صحيح البخاري، ج٢، ص٢٣٢

٢. الخرائج والجرائح، ج٣، ص١٠٤٦؛ بحارالأنوار، ج ٩٢، ص ١٦٥؛ سنن الترمذي، ج٢، ص١٠٠

ظهور صفات القِدميّة للأبصار العاشقة والأرواح الناطقة والقلوب الشايقة والعقول العارفة. أوّله المعرفة وهي لاتزيد ولاتنقص، إذ هي نعوت الأزليّة؛ وآخره المشاهدة وهي لاتزيد ولاتنقص، لأنّها منزّهة عن تغاير الحدثيّة. عبارتها توحيد أميرالمؤمنين ـ كرّم الله وجهه ـ لوكشف الغطاء ما ازددتُ يقيناً[1].

٣٦ ـ وقال ﷺ: يقول الله تبارك وتعالى: من شغله القرآن عن ذكري ومسألتي أعطيتهُ أفضل ما أعطي السائلين[2].

القرآن ذكره القديم. أي مَن شغله ذكر القديم عن ذكر الحدث والسؤال برؤية المسؤول الباقي، أُعطيه معرفة نعوتي وأسمائي وصفاتي وآلائي وأفعالي وجلال ذاتي، وأفتح له خزائن ملكوتي وجبروتي وأُلبسه غِناي حتّى يستغني بي وبمشاهدة صفاتي وذاتي عن ذكره وسؤاله. وهي أفضل العطا عند أهل الكمال.

٣٧ ـ وقال ﷺ: لوكان القرآن في إهاب ما مسّته النار[3].

أي لو كان القرآن بنعت مباشرته وتجلّي غيب حقائقه في شَغاف القلوب ما مسّتها نيران الحجاب ولم تحرقها بنار الدنيا والآخرة، لأنّ العارف إذ اتّصف بصفات القرآن صار ملتبساً بنعوت القدم ولم يحترق بعد بنار الحدث، ألا ترى قول عائشة ـ رضي الله عنها ـ إذ سئل عنها عن خلق النبيّ ﷺ قالت: «خلقه القرآن» أي اتّصف بصفات الحقّ فصار القرآن خلقه. هذا إشارة إلى عين الجمع؛ لذلك قوله تعالى: ﴿وإنّك لعلى خلق عظيم﴾ أي خلقك خلقي وهو عظيم، وخلقي ما أظهرت وأخبرت في كتابي عن الكرم والجلال وإفضال النوال: ألبس نبيّه صفاته

---

١. غررالحكم و دررالكم، ج ٥، ص ١٠٨؛ منهاج البراعة، ج ٢، ص ٣٨٣؛ المناقب، ج ٢، ص ٣٨

٢. ورد باختلاف يسير فى الدعوات للراوندى، ص ٣٣؛ عدة الداعي، ص ٢٦٨؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٢٥٦

٣. الأمالي، ج ١، ص ٤٢٦؛ جامع الأخبار، ص ٤٨؛ مسند أحمد، ج ٤، ص ١٥٥؛ كنزالعمّال، ج ١، ص ٥٣٦.

وأدّبه بكتابه حتى ذاق وجودُه جلال جميع القرآن، فصار قلبه مشكاة صفة القدم، برزت أنوارها لمصابيح عقول العقلاء والعرفاء، قال تعالى: ﴿الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح﴾.

٣٨ ـ وقال ﷺ: ادعوا الله وأنتم موقنون بالإجابة[١].

أفهمنا أنّ مقام المتّقين مقام استجابة الدعوة، ولايجوز للعارف أن يدعو إلاّ في مقام اليقين؛ لأنّ مقام اليقين منزل الإجابة. أ لاترى إلى قول الصوفي محمد الجريريّ ﷺ حين قيل له في المركب: ادعُ الله فنحن غَرقَى، قال: هذا ليس بوقت الدعاء، هذا وقت التسليم. وأيضاً: إذا هاج سرّكم بطلب المراد من الحقّ وتنسّمْتُم رائحة نسيم نفحات ظهور الحق ونزول رَوح الإلهام في صميم أرواحكم، وأخبرها الإلهام أن هذا وقت إجابة دعوةً أبقيتموه ذلك بلاتردّد واضطراب وشكّ وشبهه، فادعوا الله فإنّه أراد أن يعطيكم نواله ويسديكم عطاه.

٣٩ ـ وقال ﷺ: سبق المفردون. قالوا: وما المفردون يا رسول الله؟ قال: الذاكرون الله كثيراً والذاكرات[٢].

المفرودن بذكر الله القديم، الغائبون في رؤيته عن ذكر الحدثان. وأيضاً المفردون بالمعرفة فى رؤية المعروف. والذكر الكثير هو الفناء في بقاء الله بوصف الحيرة وفقدان تحصيل الإحاطة بالمذكور.

٤٠ ـ وقال ﷺ: يقول الله: أنا عند ظنّ عبدي بي، وأنا معه إذا ذكرني؛ فإن ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي، وإن ذكرني في ملإ ذكرته في ملإ خيرٍ منهم[٣].

---

١. نزهة الناظر، ص١٩؛ الدعوات، ٣٠؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ج ٧، ص ٢٣٧؛ عدة الداعي، ص١٣٢؛ مستدرك الحاكم، ج ١، ص٤٩٣؛ كنز العمّال، ج ٢، ص ٧٢

٢. رياض السالكين، ج ٢، ص٣٩؛ صحيح مسلم، ج٨، ص٦٣؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٤١١ وليس فيه لفظة: «والذاكرات».

٣. روض الجنان و روح الجنان، ص٢١٣ (با اندكى اختلاف)، مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٥١؛ صحيح مسلم،

إذا أدخل الحقّ عبده في مقام الرجاء، وآنسه بحسن البقاء، وكاشفه نعوت الآلاء والكرامات، ونوّره بنور المكاشفة، يكون موقناً بوجدان ما اصطفاه الله به في الأزل من الغفران والمشاهدة، أعطاه مراده إذ هو مراده. وهو عند مراده إذا ذكره في نفسه بوصف الأزليّة وفنائه في أبديّته بنعت الكتمان عن غيره، ذكره الحقّ بجلاله في جماله باصطفا وما اختاره في ذكره السابق. وإن ذكره بين العموم ذكره الحقّ بين خصوص الأنبياء والأولياء والملائكة بالتشريف واختصاصه بالولاية.

٤١ ـ وقال ﷺ: إنّ الله تعالى قال: من عادى لي وليّاً فقد آذنته بالحرب. وما تقرّب إليّ عبدي بشيء أحبّ إليّ ممّا افترضت عليه. وما يزال عبدي يتقرّب إليّ بالنوافل حتّى أحببتهُ، فإذا أحببتهُ كنت له سمعاً وبصراً ولساناً ويداً[١]. وفي روايةٍ «كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ويده التي يبطش بها، ورجله التي يمشي بها، وإن سألني لأُعطينّه، وإن استعاذ بي لأُعيذنّه. وما تردّدت في شيء أنا فاعله تردّدي عن نفس المؤمن يكره الموت وأنا أكره مساءتَهُ»[٢].

أفهم أنّ للولي أحكام المعارف والكواشف يتقلب فيها بحكم الوقت بغير اختياره، فربّما نفع في بحر النكرات فيسقط عن عيون الخلق بها، فمن رآه بعين النقص سقط من عين الله. وفيه إشارة إلى عين الجمع؛ لأنّه تعالى تلبّس بخلقه في خلق الوليّ، وأظهر وجوده منه، ألا ترى إلى قوله تعالى: «كنت سمعه وبصره» وهذا بعد عبور العارف بحر المحبّة بسفن العبوديّة وهي الفرض والنفل، فرضه بذل

↔ ج٨، ص٦٧؛ سنن ابن ماجه، ج٢، ص١٢٥٦؛ سنن الترمذي، ج٥، ص٢٣٨

١. صحيح البخاري، ج٧، ص١٩٠

٢. السنن الكبرى، ج٣، ص٣٤٦. فيه «...وما زال يتقرب... كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها...».

نفسه إلى خالقه، ونفله إعراضه عما دونه. وإذا كان في الأزل مصطفى بالمعرفة هيّجته أحكامها إلى طلب محبّة الله ومشاهدته وقربته، فإذا خرج بهذه النعوت قبله الحقّ بنعت حبّه إليه، وذلك الحبّ من الحقّ أزليّ مسرمدٌ تجلّيه مرهون بما بدا من العبد ماكتب له من مقادير العبوديّة. وإذا بلغ من مقام المحبّة يشتاق الحقّ إلى لقائه فيقبض روحه إليه، وموتُه من الدنيا شديدٌ على الحقّ ومن شدّته عليه يكاد أن يمحو مقدار أجله ويزيد في عمره، ﴿يمحو الله ما يشاء ويثبت﴾ لكن سبق في قدَر القدر مشيئته وغلب حكمه على أمره. قال تعالى: ﴿والله غالب على أمره﴾.

٤٢ ـ وقال ﷺ: الجنّة أقرب إلى أحدكم من شراک نعله، والنار مثل ذلك[١].

إشارة إلى القلب والنفس. القلب الروحانيّ باب الملكوت، وفيه روزنة من عالم الجبروت، انتهى جنان الحقّ ونورها إلى تلك الروزنة. وهكذا نيران الجحيم تلتهب في طبع النفس الأمّارة.

٤٣ ـ قال ﷺ: في هذا المعنى في وصف القلب: لو لا أنّ الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء[٢].

أي إذا انكشفت عن القلوب الحجب النفسانيّة والشيطانيّة عاينت الغيوب واتّصل صفاؤها بصفة الجنة حتى صارا كشيء واحدٍ. وأشار في حديث النار والتهابها في الطبع الحيوانيّ قال: «الحمّى من فَيْحِ جهنّم» يعني: انفتح أبواب النّار الظاهر الفتح و اشارع استيفاد الفتح في العالم الجسمانيّ وهي النفس، وانفتح أبواب الجنة [في العالم] الروحانيّ وهو القلب.

٤٤ ـ وقال ﷺ: لاتَبعْ ما ليس عندك[٣].

---

١. علم اليقين في أصول الدين، ص٩٤٩ وص١٠٠٩؛ صحيح البخاري، ج٧، ص١٨٧

٢. اختيار مصباح السالكين، ص٤٥٢؛ عوالي اللئالي، ج٤، ص١١٣

٣. تذكرة الفقهاء، ج١، ص٤٦٢، إيضاح الفوائد، ج١، ص٤١٧؛ سنن ابن ماجه، ج٢، ص٧٣٧؛ سنن ابي

أي لاتدع من مقام لم تبلغ إليه، فإن المتشبّع بما لم يعطَ كلابس ثـوبَي زُور، يعنى المرائي لبس ثوب زور نفسه ودعواها الباطلة، ولبس ثوبَ زور الإضافة إلى الله تعالى ما لم يرد ولم يفعل، فلبس ثوب زور من جهة نفسه وثوب زور من جهة الحقّ لتكذيبه على ربه.

٤٥ـ وقال ﷺ: لاتدخل الملائكة بيتاً فيه كلب ولا تصاوير[١].

أي لاتدخل رسل الإلهام بإشارات التوحيد والمعرفة في قلب قد بقي فيه حرص كلب النفس ومخايل إبليس؛ لأنّ المحبّة بضدّ الغضب والغضب هو الكلب، ومشاهدة الوحدانيّة بضد الخيال وهو الصورة.

٤٦ـ وقال ﷺ: العين حقّ[٢].

أي إذا بدا غيرة قهر القِدَم في عين الحسود، وتضرب ضربة القهر على المستحسن، فتلك العين عين الحقّ لاغير.

٤٧ـ وقال ﷺ: لاطيرة، وخيرها الفأل. قالوا: وما الفأل؟ قال: الكلمة الصالحة يسمعها أحدكم[٣].

أشار إلى ما نطق به الحقّ على ألسنة الخلق في وقت كشوف الخطاب وبروزه من كلمات العادات، وهي لسمع المراقبين يسمعون من ألسنةٍ شتّى صالحات

↔ داود، ج٢، ص١٤٤؛ سنن الترمذي، ج٢، ص٣٥١

١. الطرائف، ص٢٢٠؛ بحارالأنوار، ج٨٣، ص٢٤٥، با اندكى اختلاف؛ صحيح البخاري، ج٧، ص٦٤؛ مسند أحمد، ج١، ١٠٤؛ سنن الدارمي، ج٢، ص٢٨٤؛ أيضاً صحيح البخاري، ج٤، ص٨٢، وفى الثلاثة الأخيرة: «... ولا صورة».

٢. دعائم الاسلام، ج٢، ص١٤١؛ نهج البلاغه، ص٥٤٦، مسند أحمد، ج١، ص٢٧٤ و ص٢٩٤ و ج٢، ص٣١٩ و ج٣، ص٤٤٧؛ صحيح البخاري، ج٧، ص٢٤ و ص٦٤؛ صحيح مسلم، ج٧، ص١٣؛ سنن ابن ماجه، ج٢، ص١١٥٩

٣. عوالي اللئالي، ج١، ص١٠٣؛ زهرالربيع ص١٢٣؛ مسند أحمد، ج٢، ص٢٦٦ و ص٥٢٤؛ صحيح البخاري، ج٧، ص٢٧؛ صحيح مسلم، ج٧، ص٣٣

الخطاب.

٤٨ ـ وقال ﷺ: الرؤيا الصالحة جزء من ستةٍ وأربعين جزءاً من النبوة[١].

لم يرد أنّ الرؤيا الصالحة من العموم من نبوّة الأنبياء، ومن رأى شيئاً منه فهو معه شيء من النبوّة، إنّما أراد أنّ الرؤيا الصالحة شبه من رؤياه الذي رآه قبل الوحي.

٤٩ ـ وقال ﷺ: من رآني في المنام فقد رآني، فإنّ الشيطان لايتمثّل في صورتي[٢].

ليس في صورته كثافة الإنسانيّة ولا ثقل البشريّة، لتجانسها بروحه القدسية، فصار روحه وصورته شيئاً واحداً فخلق روحه من عالم القدس وصورته من تربة المحبّة، وهو متّصف بصفات الحقّ وخُلق القدم، وليس للشيطان سبيل إلى تمثيله بصورة؛ لأنّه قدسيّ ربّانيّ لايدخل في مرآة خيال إبليس. ولم يطق إبليس أن يتمثّل جماله ﷺ بصورة من الصور؛ لاتّصافه بوصف الحقّ، لأنّه في عين الجمع يتجلّى الحقّ منه للعالم، والحقّ ليس له مثل: ﴿ليس كمثله شيء﴾ لذلك:

٥٠ ـ قال ﷺ: من رآني فقد رأى الحق

أشار إلى مقام الالتباس وعين الجمع، أي كنتُ مرآة جمال الحقّ بكشف جلاله في نفسي لمن له بصر الحقيقة.وهكذا:

٥١ ـ قال ﷺ: من عرفني فقد عرف الحقّ

أي أنا لباس فعل نور الأزل ومشكاة سنا القِدَم، ومن عرفني فقد عرف صنع الخاصّ، ومن عرف صنع الخاصّ فقد عرف الصفة، ومن عرف الصفة عرف

---

١. مفاتيح الغيب، ص٦٠٩، المحجة البيضاء، ج٨، ص٣١٣؛ بحارالأنوار، ج ٦١، ص١٧٨؛ مسند أحمد، ج٢، ص٣٦٩ وص ٤٩. وفي الأخير «... من سبعين جزءاً...».

٢. المنامات، ص١٢؛ دارالسلام ج ٤، ص ٢٧٦؛ مسند أحمد، ج٣، ص ٣٥٠؛ صحيح البخاري، ج٧، ص١١٨

الذات، قال تعالى: ﴿مثل نوره كمشكاة﴾ وإذا رأى نفسه متجانس روحه وكذلك جميع الأنبياء والرسل.

۵۲ـ قال ﷺ: نحن معاشر الأنبياء أرواحنا أجسادنا[۱].

أي تجلّي الحق بالذات لأرواحنا، وبالصفات لأجسادنا، فمازَج أرواحنا بأجسادنا وأحياهما بحياته، فصارت أرواحنا أجسادنا وأجسادنا أرواحنا، لانموت ولكن ننقل من دار إلى دار. قال تعالى: ﴿بل أحياء عند ربهم﴾.

وأيضاً: أي أرواحنا تخرج من عالم الملكوت وأجسادنا من تراب أرض الجبروت فأرواحنا كالأجساد و أجسادنا كالأرواح، قيل خُلق صورة آدم من تراب تحت العرش و روحه من نور الملكوت و أيضا فإنّ الله تعالى خلق أرواحنا قبل أجسادنا ثم صوّر أجسادنا شبه أرواحنا، فمن رآنا في المنام رأى أرواحنا، ومن رأى أرواحنا فكأنّها رأى أجسادنا أحياءً؛ لأنّ أرواحنا مثل أجسادنا في الصورة.

۵۳ـ وقال ﷺ: إنّ من البيان لسحراً، ومن العلم جهلاً[۲].

أي إنّ من كشف علم المبهم من أهل الفصاحة في مقام المعرفة كالسحر في ظهوره بنعت الواقعه من التأثير، وإنّ من علم الدقائق في دقّته وإبهامه كالجهل من قلّة إدراك الخواطر منه. وربّ علم من أحكام الصفات ومعرفة شواهد الغيوب جهلاً عند قوم.

وأيضاً: أي مِن المعرفة [ما] يفضي إلى النكرة؛ ولأنّ من كان أعرف بالله يكون جهله بالله أكثر، لأنّ معرفته لانهاية لها، والمعرفة في ضمنها نكرة، ونكرته في ضمنها معرفة. وهو قول الصدّيق ﷺ: العجز عن درك الإدراك إدراك.

---

۱. لم يوجد في المصادر

۲. تحف العقول، ص۵۷؛ الأشعثيات، ص ۲۳۰؛ النوادر، ص۲۶؛ كنزالعمّال، ج۳، ص۵۷۹

٥٤ـ وقال ﷺ: إذا رأيتم المدّاحين فاْحثوا في وجوههم التراب[١].

أي أعطوهم الدنيا لأنّها تراب يَفني. وفيه رمز من إشارات العارفين. وأنا أقول: التراب في وجه من مدح القِدَم بلسان الحدث، ومن يحصي ثناءه، حيث قال سيّد العارفين: لا أُحصي ثناءً عليك، قطع لسان الثناء بمقراض التنزيه عند مشاهدة القديم مع جلالته وفصاحته بحكم التوحيد، بما أخبر عن نفسه بقوّة تحقيق العبادة عن صفات الألوهيّة.

٥٥ـ وقال ﷺ: بُعِثْتُ بِجَوامِع الكَلِم[٢].

أي بُعِثت بألسنة الصفات وكلمات المقامات، من بحر حقائق الذات. ينطق الحقّ بلساني، ولساني لسانُ الحق الذي تكلم به للخلق. وهو إشارة عين الجمع، وجوامع كلماته خطاب البحر الأزليّ الذي قال تعالى: ﴿قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي﴾.

٥٦ـ وقال ﷺ: إنّ أكرمكم عند الله أتقاكم[٣].

أي أتقاكم بالله عمّا دون الله.

٥٧ـ وقال ﷺ: المؤمن مرآة المؤمن[٤].

أي قلب المؤمن مرآة قلب المؤمن، رأى في نفس المؤمن ما رأى في نفسه من

---

١. الطرائف، ص٤٩٢؛ روض الجنان و روح الجنان، ص١٨٢؛ مسند أحمد، ج٢، ص٩٤ و ج٦، ص٥؛ صحيح مسلم، ج٨، ص٢٢٨

٢. سنن النسائي، ج٦، ص٣و ٤؛ مسند أحمد، ج٢، ص٤٥٥؛ صحيح البخاري، ج٤، ص١٢ و ج٨، ص٧٦ و ص١٣٨؛ صحيح مسلم، ج٢، ص٦٤

٣. الغايات، ص٢٠٤؛ مستدرک الوسائل ج١١، ص١٧٥؛ صحيح البخاري، ج٤، ص١٥٣؛ مستدرك الحاكم، ج٢، ص٤٦٤، و لا يخفى أنّ هذه آية (الحجرات ١٣) قد استشهد النبيّ ﷺ بها وورد في مسانيد الحديث.

٤. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص٩٦؛ المحجة البيضاء، ج٣، ص٣٣٤؛ سنن ابي داود، ج٢، ص٤٦٠؛ السنن الكبرى، ج٨، ص١٦٧؛ كنزالعمّال، ج١، ص١٤١

الآفات الشيطانية، فيداويها بالهمّة، ورأى في قلب المؤمن ما رأى في قلبه بعين الفراسة من المقامات والأحوال والكشف والأسرار، فيفرح بها منةً لله ويشكر بفضل الله، فصار المؤمن محلّه من جميع الجهات.

٥٨ ـ كذلك قال ﷺ : اتّقوا فراسة المؤمن، فإنّه ينظر بنور الله[1].

أي ينظر بنور الغيوب ما في القلوب، ويرى بكحل الصفات حقائق الآيات؛ لأنّه سراج الله في أرضه، وجاسوسه بين خلقه، يبصر بعين الله خطرات أهل الامتحان، وإلقاء الشيطان.

٥٩ ـ وقال ﷺ : الأرواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلَف، وما تناكر منها اختلف[2].

الأرواح قسمان: قسم منها أهل النكرات، وقسم منها أهل المعارف. أهل النكرة وقعت في حجاب الخذلان فاختلفت بأهل الإيمان، وأهل المعارف منها وقعت في مقام المشاهدة والعرفان فائتلفت بقدر موافقة المقامات والحالات. هكذا تلك الطائفتان من بدو الأزل إلى الآباد، فإذا كان من نعت التعارف ائتلاف صار من القلوب إلى القلوب روازن المكاشفات والفراسات، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ : «من القلب إلى القلب روزنة». روزنة القلب فتح بصر السرّ إلى عالم الغيب، وانغراس عروق أشجار المحبّة فى قلوب أهل الموافقة بالمعرفة إذا هبّت عنها رياح الألفة تهتزّ أغصانها بالمحبّة. وهذه صفة المتحابّين في الله الذين وصفهم الله تعالى فيما أخبرنا عنه ـ عليه الصلاة والسلام ـ بقوله: وجبت محبّتي

---

١. بصائر الدرجات، ص٣٥٧؛ الأمالي، ج ١، ص ٣٠٠؛ اختيار مصباح السالكين، ص٩٨؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٣٦٠؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١٠، ص٢٦٨؛ كنزالعمّال، ج ١١، ص ٨٨

٢. مصباح الشريعة، ص١٥٦؛ أصل جعفر بن محمد الحضرمي، ص٦٨؛ مروج الذهب، ج٢، ص٣٠١؛ مسند أحمد، ج٢، ص٢٩٥ و ص٥٢٧؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص١٠٤؛ صحيح مسلم، ج٨، ص٤١؛ مستدرك الحاكم، ج ٤، ص ٤٢٠

للمتحابّين فيَّ والمتجالسين فيّ والمتزاورين فيّ والمتباذلين فيّ، أي وجبت محبّتي في الأزل لهم قبل وجودهم، فظهرت أنوارها في موافقتهم، قال تعالى: ﴿يحبهم ويحبونه﴾ المتحابّين بالمحبّة لمشاهدتي، والمتجالسين بالمحبّة في مقام أنسي، والمتزاورين بالمحبّة لحقائق شوقي، والمتباذلين أنفسهم بمكافاة مشاهدتي.

٦٠ـ وقال ﷺ : حسن الظنّ من حُسن العبادة[١] .

إذا حسُنتِ العبادة صفا الإيمان، وإذا صفا الإيمان صفا اليقين، وإذا صفا اليقين حصل حسن الرجاء في العبد ويظنّ في الله ما في خُلقه من كرم القِدَم.

٦١ـ قال ﷺ : الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطّلع عليه الناس، والبرُّ ما اطمأنّ به صدرك أو قلبك[٢] .

الإثم هواجس النفس، وهي يحك الصدور بنعت التنغيص والاضطراب والضيق والتشويش؛ لأنّها ثقيلة على الأرواح. والبرّ لطائف الغيب ممزوجة بنور الذكر، فتطمئن به القلوب وتنفتح به الغيوب، قال تعالى: ﴿ألا بذكر الله تطمئن القلوب﴾.

٦٢ـ وقال ﷺ : إن الله جميل يحبّ الجمال[٣] .

يحبّ جمال الباطن من المحبّة والمعرفة واليقين، وجمال الظاهر من الخشوع

---

١. روض الجنان و روح الجنان، ص ٧٠؛ شرح شهاب الأخبار، ص ٣٥٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٩٧ و ص ٣٠٤ و ص ٤٠٧؛ سنن ابي داود، ج ٢، ص ٤٧٥

٢. ورد مع اختلاف يسير في التبيان، ج ١، ص ٣٣٥؛ كنز الدقائق، ج ٢، ص ٧٠؛ مسند أحمد، ص ١٨٢ و مستدرك الحاكم، ج ٢، ص ١٤ وكنز العمّال، ج ٣، ص ٧ وفى كل الثلاثة هكذا: «البر حسن الخلق والاثم ما حاك فى صدرك وكرهت ان يطلع الناس عليه». أيضاً مسند أحمد، ج ٤، ص ٢٢٧ و كنز العمّال، ج ٣، ص ٤٣٢ وفيهما: «البر ما انشرح له صدرك والإثم ما حاك في...».

٣. الكافي، ج ٦، ص ٤٣٨؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ٣٢١؛ مستدرك الحاكم، ج ١، ص ٢٦ و كنز العمّال، ج ٣ ص ٥٣٣ وفي كلاهما: «والله جميل يحب الجمال».

والخضوع. من رأى جماله يكون صاحب الجمال، ويستأنس بكلّ مليح.

۶۳ـ وعن أبي ذرّ قال: قيل لرسول الله ﷺ أرأيت الرجل يعمل العمل من الخير ويحمده الناس عليه؟ قال ﷺ: **تلك عاجل بُشرى المؤمن**[1].

أي إنّ العبد المخلص إذا خرج من رؤية الخلق والعمل، ويعمل لله بنعت رؤيته ومشاهدته، جزاه الله بالثناء الحسن في الدنيا والآخرة من ألسنة كلّ صديق، كما سأل الخليل ﷺ قال: ﴿واجعل لي لسان صدق في الآخرين﴾.

۶۴ـ وعن أبي هريرة ﷺ قال: قلت: يا رسول الله، بينا أنا في بيتي في مُصَلّاي إذ دخَل عليّ رجل فأعجبني الحال التي رآني عليها. فقال ﷺ: **رحمك الله ـ أبا هريرة ـ لك أجران: أجر السرّ، وأجر العلانية**[2].

هذا حال مَن بلغ صفاء الأحوال وصدق الأعمال، وافقت نفسه روحه بسقوطها عن رؤية الخلق، واطمأنّت بصفاء الذكر وفرحت بعبوديّة خالقها، فإذا ظهر حالها بالعبوديّة عند الخلق فرحت، تفرح بالله وتتفاخر بعبوديته إذ كانت موسومة بسمة أعلام الربوبيّة.

۶۵ـ وقال ﷺ: **إنّ لكل شيء شرة، ولكلّ شرة فترة، فإن صاحبها سدّد وقارب فارجوه، وإن أُشير إليه بالإصبع فلاتعدوه**[3].

أشار إلى نفرة النفس عن العبادة الكثيرة، فإنّ تتابع أثقالها وتراكم شدّتها على النفس شرّة إذا تجاوزت عن الحدّ، فتُفضي تلك الشرة إلى الفترة عن كلّيتها. فإذا سدّد صاحبها بنشاط القلب في العبادة، ووجدان صفائها عند مشاهدة الحقّ،

---

١. معاني الأخبار، ص ٣٢٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٥٥؛ مسند أحمد، ج ٥، ص ١٥٧ و ص ١٦٨؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٤٤؛ كنزالعمّال، ج ٣، ص ٦٧٦، ح ٨٤٣٣

٢. [الحقائق، ص ٨٧] البته رحمك الله ـ أبا هريرة ـ را ندارد.

٣. قد ورد بألفاظ مختلفة في عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٢٩٦؛ الكافي، ج ٢، ص ٨٦؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٥٢؛ كنزالعمّال، ج ٣، ص ٣٦، ح ٥٣٤٩

فالولاية منه مرجوّة، وإن بقي في الفترة وضرب شرة النفس وشهر نفسه بالسمت الأوّل ويكون معروفاً بالزهد والرياضة، ويقع في فضول القبول فلايعدّ من العارفين ولا من المريدين.

٦٦ـ وقال ﷺ: والذي نفسي بيده، لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً[١].

أي ما علمت من عجائب الصفات وعالم القهريّات واللطفيّات، ومشاهدة جلال الله وشوقه إليكم لو أنّكم تعلمون من هذه الخصائص التي استأثر الله لي لبكيتم من الشوق إلى لقائه والخوف من عظمته، حتى صارت دموعكم دماءً. وهذا إشارة إلى ما خصّه الله تعالى من أسراره العجيبة وعلومه الغريبة قال تعالى: ﴿فأوحى إلى عبده ما أوحى﴾ وقال: ﴿ما كذب الفؤاد ما رأى﴾.

٦٧ـ وقال ﷺ: شيّبتني هودٌ وأخواتها[٢].

قد أشارة عليه الصلاة والسلام إلى مقام الاستقامة الذي أمره الله تعالى أن يستقيم فيه حيث قال: ﴿فاستقم كما أُمرت﴾ واستعمال سُنّة إخوانه من المرسلين التي قَصّها في أخوات هود، وهو قوله تعالى في قصة إبراهيم ولوط ويونس وهود وإسحاق وإسماعيل ويعقوب ويوسف ـ عليهم السلام ـ ومقام الاستقامة أداء حقيقة العبوديّة في منزل رؤية الربوبيّة. وأيضاً: أي شيّبني ذكر ما نزل بالأمم الماضية واهتمامي لجهة أُمّتي.

٦٨ـ وقال ﷺ : يدخل الجنّة أقوام أفئدتهم مثل أفئدة الطير[٣].

---

١. روض الجنان و روح الجنان، ص ٣١٤؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ١٣٤؛ مسند أحمد، ج٢، ص٥٠٢ و ٤٣٢ و ٤٥٣؛ سنن نسائي، ج٣، ص١٥٢

٢. كنزالدقائق، ج ٦، ص ١١٩؛ التبيان، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج٧، ص٣٧؛ كنزالعمّال، ج١، ص٥٧٣، ح٢٥٨٦

٣. كنزالدقائق، ج ٦، ص ١١٩؛ التبيان، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ كنزالعمّال، ج ١، ص ٢٤١، ح١٢٠٨

وصف قوماً من أبدال أُمّته الذين لايعرفون أحوال الدنيا ولا يتّحدون بأهلها من سلامة صدورهم واضطراب قلوبهم من آفاتها، كما يخاف الطير من المضرّات. قلوبهم روحانيّة بروح الملكوت، وأرواحهم ربّانيّة بأنوار الجبروت، يدخلون جنة المشاهدة بلامجاهدة، وهم كالصبيان الذين لايجري عليهم قلم التكليف من سكونهم بالله عن غير الله.

۶۹ـ وقال ﷺ : نحن أولى بالشكّ من إبراهيم إذ قال: ﴿رب أرني كيف تحيي الموتى﴾[1].

فيه معنيان: أوّلهما أنّه تواضع عليه الصلاة والسلام كعادته، أي كان إبراهيم في درجة اليقين على محلّ تحقيق المشاهدة حيث قال تعالى: ﴿وكذلك نري إبراهيم ملكوت السموات والأرض﴾ وليس كان هو في الشكّ إنّما سأل رؤية الصرف في مقام الالتباس في قوله: ﴿أرني كيف تحيي الموتى﴾ استعمل الأدب في مقام الانبساط، ولم يكن كموسى عليه السلام في إسقاط الحشمة عند قوله: ﴿أرني انظر اليك﴾ ونحن أولى بالشكّ إذ كنا في بدء أمرنا نقول: زمّلوني. ويمكن أنّه أشار على اضطراب بواطن أُمّته.

والمعنى الآخر: أي نحن أولى بالشكّ لأنّي غائب في قفار القدم فإنّ في سطوات الكبرياء، فانتهى سرّي إلى أنّي لم أكن بعد ذلك شيئاً مذكورا في سرادق الكبرياء، لتراكم نكرات كنه القِدَم عليّ، فألبستى الحقّ نعوت الأُلوهيّة وأخرجني من النكرة إلى وصف الجمع فبلغ حالي في الإماميّة إلى أمر ظننت أنّي هو، فتردّدت بين العبوديّة والربوبيّة، فأنا أولى بالشكّ؛ لأنّ من كان أقرب من القِدَم فيكون حجاب الغيرة إليه أقرب فأنا أولى بالله وبمعرفته وبالنكرة والحيرة عن

---

۱. الطرائف، ص ۳٦۲؛ إحقاق الحقّ، ج ۲، ص ۲۵۰؛ صحيح البخاري، ج ۵، ص ۱٦۳؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۹۲ و ج ۷، ص ۹۸ وفى كلاهما: «نحن أحق بالشك من إبراهيم، إذ قال رب أرني كيف تحيي الموتى».

إدراك سرّ ألوهيّة القِدَم.

٧٠ـ وقال ﷺ : يرحم الله لوطاً لقد كان يأوي إلى ركن شديد[١].

ترحّم ـ عليه الصلاة والسلام ـ على أخيه لوط ﷺ في حال احتجاجه عند صدمات قهر الامتحان عن رؤية عزّة القِدَم، التي هي ركن سلطان الكبرياء الذي هو مأوى جميع العارفين. ثم أخبر أنّه يأوي إليه بعد سكونه عن الاضطراب، وأدرك مافاته من عيان القدم. وهذا إشارة إلى تمكينه ـ عليه الصلاة والسلام ـ في مشاهدة عظمة الله وكبريائه في جميع أوقاته.

٧١ـ وقال ﷺ : لو لبثت في السجن طول ما لبث يوسف ﷺ لأجبت الداعي[٢].

فيه إشارة إلى تمكين يوسف ـ عليه السلام ـ ورفقه وتؤدته، وتواضع في هذه الكلمة ـ عليه الصلاة والسلام ـ كما كانت عادته. وفيه إشارة إلى غاية صفاء قلبه ورقّة أحواله ولطافة أُنسه، أي لو كنت مكان يوسف لأجبت الداعي؛ لأنّي ألطف من يوسف في مقام الأُنس بمشاهدة الجمال والجلال، والرفاهية مقامي فأُوثر صفاء أنسي ومشاهدتي على امتحان بلائي و مجاهدتي في السجن لأنّ المجاهدة مقام المريدين والمشاهدة مقام العارفين. وأيضاً: أي كان يوسف ﷺ يريد براءة نفسه عن سوء المقال لإعلامه قومه طهارته في مقام النبوّة عن المساوي، ولو كنت مكانه لاأُبالي بحديث الخلق إذا كان بيني وبين الله صدق. هو كان في مقام الأمر، وأنا في مقام التوكّل، وليس التدبير بالعلم كالتوكّل.

٧٢ـ وقال ﷺ: في حكاية موسى ﷺ فيما آذاه بنو إسرائيل في قولهم: إنّ موسى

---

١. ورد مع اختلاف يسير في رياض السالكين، ج ١، ص ١٤٧؛ كنز الدقائق، ج ٦، ص ٢٠٣؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١١٩ و ج ٥، ص ٢١٧؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٢ و ج ٧، ص ٩٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٣٦

٢. مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٢٦؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١١٩ و ج ٥، ص ٢١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٣٦

«آدَرٌ» لأنّ موسى عليه السلام كان رجلاً حيياً ستيراً لا يُرى من جلده شيء استحياءً، وإن الله تعالى أراد أن يبرئه فخلع يوماً وحده ليغتسل فوضع ثوبه على حجر فـفرّ الحـجر بثوبه، فجمع موسى عليه السلام في أثره فقال: ثوبي يا حجر ثوبي يا حجر، ثوبي يا حـجر، حتى انتهى إلى ملإ بني إسرائيل فرأوه عريان أحسن ما خلق الله، وقالوا: والله مـا بموسى من بأس. وأخذ ثوبه فطفق بالحجر ضرباً فوالله إنّ بالحجر نُدباً من أثر ضربه ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً[1].

فيه إشارة إلى سلطنة موسى وعربدته مع الحقّ وانبساطه به، إذ ضرب عصاه إلى فعل الملتبس بالصفة في مقام الجمع، فإنّ الحجر من صفات الفعل على صفة الخاصّ في عين الجمع. وأيضاً: أي لو كنت مكان موسى ما ضربتُ الحجر، فإنّ الحجر هو هو في مقام عين الجمع، وما خاصمتُ مع الحقّ لأنّي شاهد علمه وما أراد بي. وهذا غاية التسليم في مراد الحقّ، أي كان موسى في رؤية الفعل، وأنا في رؤية الذات والصفات.

٧٣ ـ وقال صلى الله عليه وآله: بينا أيّوب يغتسل عريانا فخرّ عليه جرادٌ من ذهب، فجعل أيّوب يحتشي في ثوبه، فناداه ربه: يا أيّوب ألم أُغنِكَ عما ترىٰ؟ قال: بلى وعزّتك، ولكن لاغَناءَ بي عن بركتك[2].

أشار ـ عليه الصلاة والسلام ـ إلى محبّة أيّوب صنيع ربه ومعروفه من غـاية محبّته لربه. وأيضاً: لو كنت مكانه اشتغلتُ بالمعطي عن العطاء، لأن ما منه حجاب فيما فيه تعالى وتبارك.

٧٤ ـ وقال صلى الله عليه وآله: لاتفضّلوني على أخي يونس[3].

---

١. سنن ترمذي، ج٥، ص٣٩؛ سنن الكبرى، ج١، ص١٩٨؛ صحيح مسلم، ج٧، ص٩٩. مع اختلاف يسير.
٢. سنن نسائي، ج١، ص٢٠١؛ مسند أحمد، ج٢، ص٣١٤؛ صحيح البخاري، ج١، ص٧٤ و ج٨، ص١٩٧
٣. لا يوجد هذا الحديث في مصادر العامة. وفي إحقاق الحق، ج٢، ص٢٥١ و بحار الأنوار، ج٢٩، ص٢٥٩

هذا إشارة التواضع وشرفُ مرتبة يونس؛ لأنّ معراجه كان في بطن الحـوت، ومعراج النبيﷺ فوق العرش، أي: إنّ الله تعالى واحد رآه يونس في بطن الحوت كما رأيته فوق العرش، النبوّة واحدة والرؤية واحدة، وإن كنتُ أقرب منه. وهذا اشارة إلى قدرة الله تعالى وظهوره في كلّ شيء وعلى كلّ شيء.

٧٥ـ وقال ﷺ: جاء ملك الموت عليه السلام إلى موسى عليه السلام فقال له: أجب ربك. قال: فلطم موسى عين ملك الموت وقد فقأها، قال: فرجع الملك إلى الله فقال: إنّك أرسلتني إلى عبد لك لايريد الموت، وقد فقأ عيني. قال: فردّ الله إليه عينه. الحديث[1].

فيه إشارة إلى فضل الأنبياء على الملائكة. وأمّا فقأ عين الملك: إنّ الله تعالى قادر عليه وإن كان روحانياً غير جسمانيّ، وفي الروحانيّ لايكون طمس العين من اليد الجسمانيّ ولَطَمه، لكن لَطمهُ موسى بيده الروحانيّة فأثّـر الروحـانيّ فـي الروحانيّ. وأيضاً إنّ ملك الموت أتـى إلى موسى بـصورة الآدمـي وكـان فـي الظاهرفقأ عينه لا في حقيقة صفته، إنّما كانت عيناً مركّبة في وجهه عـلى سـبيل المثال لا على سبيل الحقيقة.

وفيه إشارة إلى أنّ الملائكة بصورة الآدميّين وطمس أعينهم ممكن، أ لاترىٰ إلا قوله ـ عليه الصلاة والسلام ـ فردّ الله عينه. وأمّا لطم موسى عين ملك الموت من حِكَم النبوّة علم أنّ الله تعالى متى يقبض روحه فأتى ملك الموت إليه بغير وقته فضربه حِدّةً عليه، و إعلامه بأنّه لم يأت إليه بوقت أجله، أ لاترى إلى رجوعه إلى الحضرة ولبث زمانه في مُضيّه ومجيئه. وفيه إشارة أُخرى، أي لو كنتُ مكان موسى لأجبتُ ملك الموت، واخترت مراد الحقّ على مرادي؛ لأنّ ذلك يقتضي حقيقة التوكّل والرضى، وأنا أشدّ شوقاً إلى جمال الله من موسى، والمشتاق يحبّ

---

* ورد بلفظ: «لا تفضلوني على يونس».

١. مسند أحمد، ج٢، ص٣١٥ و ٣٥١؛ صحيح مسلم، ج٧، ص ١٠٠ مع اختلاف يسير.

لقاء حبيبه.

٧٦ـوقال ﷺ : كنتُ نبيّاً وآدم بين الماء والطين[١].

أي كنت مصطفًى بالنبوّة قبل خلق آدم، وكما كنت مقدّماً بالروح كنتُ مقدّماً بالنبوّة؛ لأنّ الله تعالىٰ خلق روحه قبل جميع الأرواح كما روي في الحديث. وفيه سرّ خفيّ، أي كنت نبيّاً من الله في بدء الأمر إلى جميع أرواح الأنبياء والأولياء وأخبرتها من الحقّ سبحانه بأسرار الملك والملكوت فأسلمت الأرواح على روحي، فكان ـ صلى الله عليه وسلم ـ إذا جلس يتحدّث يكثر أن يرفع طرفه إلى السماء، كان ـ عليه الصلاة والسلام ـ في محلّ إجلال الله ورؤية عظمته بنعت المراقبة والحياء، وفيه إشارة إلى غلبة محبّته واشتياقه إلى ربّه.

٧٧ـوقال ﷺ ـ لعليّ بن أبي طالب ؑ ـ: أنت منّي بمنزلة هارون من موسىٰ، غير أن لا نبيَّ بعدي[٢].

فيه إشارة إلى مقام شرف ولاية عليّ ـ رضى الله عنه ـ ووزارته للنبيّ ـ صلى الله عليه وسلم ـ و اتّحاده في الأُخوّة كما قال لعليّ : أنت منّي وأنا منك، أي ولايتك ونبوّتي شقائقان. أ لاترى إلى قوله: أنا دار الحكمة وعليّ بابها، أي الولاية باب النبوّة، وكان علي ؑ مخصوصاً بالعلم اللدني و خصائص أحكام النبوّة التي سمعها من النبيّ ﷺ

٧٨ـوقال ﷺ :فاطمة بضعة منّي[٣].

---

١. نص النصوص، ص٤٦؛ عوالي اللئالي، ج٤، ص ١٢١؛ مستدرك الحاكم، ج٢، ص٦٠٩؛ كنزالعمّال، ج١١، ص٤٠٩ و ٤٥٠؛ في الأخيرين بهذا اللفظ «كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد».

٢. معاني الأخبار، ج ص٧٤؛ العمدة، ص٢٨٥؛ مسند أحمد، ج٣، ص٣٢ و ج٦، ص٣٦٩ و ٤٣٨؛ صحيح مسلم، ج٧، ص ١٢٠

٣. الأمالي، ص ٢٦٠؛ الطرائف، ص٢٦٢؛ مسند أحمد، ج٤، ص٣٢٦؛ صحيح البخاري، ج٤، ص ٢١٠ و ٢١٢؛ صحيح مسلم، ج٧، ص ١٤١؛ سنن ترمذي، ج٥، ص ٣٦٠

كانت ﷺ باتّحادها بالنبيّ ﷺ من جميع أولادهﷺ لأنّ منها انشعبت لآلئ بحار النبوّة، وكان لها مقام في الولاية التي هي جوهرة من بحر النبوّة.

٧٩ـ وقال ﷺ : مثل أُمّتي مثل المطر لايُدرى أوّله خير أم آخره[١]

فيه توجيه أُمّته وأسلافها والغابرين إلى يوم القيامة منها، وأن الولايه لاتتغيّر بالزمان والمكان؛ لأنّها موهبة الرحمن تعالى أوّله وآخره واحد.

٨٠ـ وقال ﷺ : أعدى عدوّك الذي بين جنبيك[٢].

أي أعدى بالله وبحوله وبقوته نفسك التي [هي] سارق بلد قلبك الذي بيُن جنبيك، فأدِّبها بنيران المجاهدات في طلب المشاهدات.

٨١ـ وقال ﷺ : لحارثة : لكلّ حقّ حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا، فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأنّي أنظر إلى عرش ربّي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنّة في الجنّة يتزاورون، وأهل النّار في النار يتعاوون. قالﷺ: عرفت فألزم[٣].

أفهمنا أنّ حقيقة الإيمان هو مشاهدة الغيب ورؤية عالم الجبروت والملكوت بنعت المعرفة وتبرئة النفس عن مألوفاتها، ومعرفة مكائدها ومعالجتها بأفانين العلوم والمعاملات.

٨٢ـ وقال ﷺ : سل الله العفو والعافية واليقين في الدنيا والآخرة[٤].

---

١. عوالي اللئالي، ج ١، ص٣٣؛ مسند أحمد، ج٣، ص١٣٠ و ج٤، ص٣١٩؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج١٠، ص٦٨

٢. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص٥٩؛ المحجة البيضاء، ج٥، ص٦؛ كنزالعمّال، ج٤، ص٤٣١، ح١١٢٦٣ و ١١٢٦٤، وفيه: «... أعدى الأعداء نفسك الّتي بين جنبيك» و «...عدوّك نفسك التي بين جنبيك».

٣. المحجة البيضاء، ج٧، ص٣٥١؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج١، ص٥٧؛ كنزالعمّال، ج١٣، ص٣٥١، ح٣٦٩٨٨

٤. ورد مع اختلاف يسير في الكافي، ج٥، ص٧١؛ المحاسن، ص٣٨٩؛ مستدرك الحاكم، ج١، ص٥٢٩ و فيه

العفو والعافية الخروج من جميع الامتحان، وهي في الدنيا والآخرة. واليقين في الدنيا خاصّاً؛ لأنّ في الآخرة صار اليقين عياناً. العافية منزل الرفاهية، واليقين منزل الأنس والمشاهدة، وهما آخر درجات المؤمنين.

٨٣ـ وقال ﷺ : الخلق يُبعثون على ما يموتون عليه[1].

أي على درجاتهم من المعرفة والمحبّة والشوق والتوحيد والرجاء والأنس والبسط، وسمة السعادة والشقاوة كما وسموا في الأزل بهاتين النعتين.

٨٤ـ وقال ﷺ في صوم الوصال : لستُ كأحدكم، أبيتُ عند ربّي ، يطعمني ويسقيني[2].

أي أنا ملتبس بوصف الصمديّة حتّى صرت صمدانيّاً مما أثّر في نفسي من تجلّي صمدانيّة الحقّ، وباشر سرّها سرّي حتى أكون متّحداً بها. لست كأحدكم من جهة الاتّحاد وعين الجمع، وما أشرب من بحر الأزل شراب مشاهدة الأوليّة، وما آكل من خوان مشاهدة البقاء والآخريّة، وأنتم محجبون من هذه المقامات السنيّة.

٨٥ـ وقال ﷺ : بعثت لِأُتمّم مكارم الأخلاق[3].

أي لأتّصف بجميع صفات الحقّ فى الدنيا، حتى أكون في الآخرة أهلاً له. أ لاترى إلى قول عائشة ـ رضي الله عنها ـ حين سُئلت عن خُلُق رسول الله ﷺ فقالت: كان خلقه القرآن يعني كان موافقاً للقرآن. وأيضاً أي لأتمّم مكارم أخلاقكم، وأُلبسكم سنا كسوة العبوديّة؛ لأنّي خرجت من سرادق الربوبيّة كاملاً بالحقّ تامّاً بخُلقه، قال تعالى : ﴿وإنّك لعلى خلق عظيم﴾.

﴿ «سلوا الله... فى الأولى والآخرة».

١. لم يوجد في مصادر العامة والخاصة

٢. المناقب، ج ١، ص ٢١٤؛ شرح على المائة كلمة، ص ٥٠؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٣٧

٣. نص النصوص، ص ١٣؛ الحقائق، ص ٦٠؛ السنن الكبرى، ج ١٠، ص ١٩٢؛ كنز العمّال، ج ١١، ص ٤٢٠

٨٦ـ قال ﷺ : أنا أعلمكم بالله وأخشاكم منه[1].

أي أنا أعرفكم بالله بما عرّفني صفاته وذاته وأعلمني كرمه و قهره، فأخشاكم منه لما علمت منه أنّه لو أهلك جميع المقرّبين في لحظة لايبالي به ولا يضرّ بملكه ذرّة؛ لأنّه منزّه عن وجود الخلق وعدمه. وما خفي عنّي ممّا سبق في ملكه في حقّي لأنّ مكرَه قديم لايطّلع عليه غيره، وما أدرى ما يفعل بي ولا بكم، فخوفي منه لعلمي به، وقلّة علمي في قدره ومشيئته لأنّ قدره لايطّلع عليه أحد. قال: «القدَر سرٌّ من أسرار الله لايطّلع عليه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل». أخفى قدره لثبوت أحكامه ورسالة أنبيائه؛ لأنّ القدر لو ظهر تعطّل الأمر وبطلت الأحكام واضمحلّت رسوم النبوّة.

٨٧ـ وقال ﷺ : خُيّرت بين أن أكون نبيّاً مِلكاً أو نبيّاً عبداً، فأشار إليّ جبرئيل أن تواضع، فقلتُ: بل أكون عبداً أشبع يوماً وأجوع ثلاثاً[2].

هاج سرّ النبيّ ﷺ حين امتحنه الحقّ تعالى بمكر القِدَم من العبوديّة إلى الربوبيّة، حتى يكون فرداً متّحداً بالحقّ من غاية التوحيد والعشق، فعلم جبرئيل حِدَّةَ محبّته وخاف منه شكر الانبساط وما يخفى من الحال ما سبق من مكر القِدَم، فأشار إليه بالتواضع؛ لأنّ جناب الربوبيّة غيور على كلّ مدّعٍ سَكرانٍ، ولا يدخل فيه أحد إلاّ بنعت العبوديّة. فأدرك ـ عليه الصلاة والسلام ـ غيرة الحقّ على الملكوت فاختار العجز، لعلمه بسلطنة الكبرياء وأن لو بلغ أحد إلى غاية الأنانيّة فهو مخدوع بالمكر؛ لأنّ الألوهيّة ممتنعة عن مطالعة الخليقة منزهة عن الاختلاط بالحدثات.

٨٨ـ وروي في الحديث أنّه ﷺ لبس منديلاً له علم ثم رمى بها وقال: كاد أن

---

١. مستدرك الحاكم، ج١، ص٤٧٤ وفيه «فأنا والله أعلمكم بالله وأتقاكم له».

٢. السنن الكبرى، ج٧، ص٤٩

يلهيني أعلامها. وقال: ائتوني بانبجانيّة أبي جهم[۱].

كان ﷺ في مشاهدة القدم مستغرقاً في بحر التوحيد والوحدانيّة، وتمكّن سرّ المحبّة والعشق في قلبه، فيطلب روحه استراحة من بُرَحاء أثقال التوحيد ورؤية القِدَم، ويفرّ منها إلى عالم الأنس والبسط ورؤية المستحسنات من ملكوت الأرض والسماء، فخاف ـ عليه الصلاة والسلام ـ من احتجابه عن مقام التوحيد بالأنس في رؤية المستحسنات حتى لا يسقط من حقّ التوحيد إلى حظ الروح من عالم الأنس؛ لأنّ المستأنس يستأنس بجميع المستحسنات. وأيضاً خاف من غيرة الحقّ على عبوديّته وامتحانه، فطلب إفراد نفسه عن جميع الحظوظ في مشاهدة الحقّ؛ لذلك وصفه الحقّ تعالى قال: ﴿ما زاغ البصر وما طغى﴾.

۸۹ـ وقال ﷺ: أنا سيّد ولد آدم ولا فخر[۲].

كان ـ عليه صلاة والسلام ـ عارفاً بما اصطفاه الله تعالى من المقام المحمود ودنوّ الدنوّ، فأخبر بلسان الانبساط لكن ما سُرّ بالعطاء ولا افتخر، لكن سُرّ بالمعطي وافتخر به. وقوله: لا فخر، أي لا فخر بالعطاء ولكن فخري بالمعطي، وكان في مقام الانبساط لايُسقِط الإحشام، وحفظ حسن الأدب في مقام البسط خوفاً من غيرة الحقّ.

۹۰ـ وقال ﷺ: مالي وللدنيا[۳].

أي خُلقتُ مقدّساً عن علّة الدنيا، فليست هي أهلي ولستُ أهلها؛ لأنّي من جِنان الملكوت وأنا طير بساطين الجبروت.

---

۱. لم يوجد في مصادر العامة والخاصة.

۲. التفضيل، ص۱۲؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۷٦؛ إرشادالقلوب، ص۲۳۱؛ مسند أحمد، ج۱، ص۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱٤٤۰؛ مستدرك الحاكم، ج۲، ص٦۰٥

۳. الكافي، ج۲، ص۱۳٤؛ كشف الغمة، ج۱، ص۱۰؛ مستدرك الحاكم، ج٤، ص۳۱۰

٩١ـوقال ﷺ في دعواته : اللهم اكفُلني كفالةً ككفالة الوليد وواقيةً كـواقـية الوليد، لاتَكِلْني إلى نفسي طرفة عين[١].

أظهر من نفسه صدق اللّجإ وإظهار الفقر وصدق الفاقة إليه والاستكانة بين يديه، بلا مشاهدة حركة من حركاته ولا إضافة فعل إلى نفسه؛ لأنّه شاهد عين القِدَم بنعت قوّة جبروته وحول ملكوته بعين الله، و رأى قهره شاملاً لكل ذرّة من العرش إلى الثرىٰ، ولم ير الكون في جناب القِدَم شيئاً، فأعجز نفسه في ميادين العبوديّة عند سلطان الربوبيّة، وفرّ منه إليه واستعاذ به منه، حتى لا يفني في بقائه ولا يضمحلّ في قهره.

٩٢ـوقال ﷺ عند موته : واكرباه[٢].

وقع في نور قدس المشاهدة، ورأى من عجائب جلال الحقّ وجماله، فحزن لمافات منه في أداء رسالته واشتغاله بأُمته في بعض أنفاسه وما لم يدرك من عين الوحدانيته في طول عمره، فأراد دوام مشاهدة جلال القديم من بدو ولادته إلى وقت وفاته، فإذا كان لم يكن كذلك اشتدّ عليه خروجه من الدنيا.

وأيضاً لمّا انكشفت له بحار عظمة الذات والصفات عند معاينة الحقّ تحيّر فيها، وعلم أنّها غير مدركة بأبصار أهل الحدثان فقال: واكرباه، من قلة إدراكي عين القِدَم وغاية ضعف بشريّتي فيما لا غاية له من عظمة بقائه وسلطان كبريائه.

وأيضاً رأى الخلق محجوبين عن ذلك الجمال والجلال، فحزن لامته فقال واكرباه أي على أمتي إذا هم ممنوعون عن نعمة هذه المشاهدة. و أيضاً اشتدّت المنيّة عليه لمبادرته إلى ما لاحظ عند الموت من كمال مقامه في سرادق مجد الكبرياء فقال : واكرباه من البقاء في الدنيا، شوقاً منه إلى وُصلة الحق بالكلّيّة

١. لم يوجد في مصادر العامة و الخاصة.
٢. مثيرالأحزان، ص ١١٥

بلاتردّد البشريّة.

وأيضاً أي واكرباه من تقصيري في العبوديّة وقلة أدائي حقّ الربوبيّة، وهذا عند معاينة الحقّ.

٩٣ـ وقال ﷺ: لي مع الله وقت لايسعني فيه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل[١].

أشار إلى تمكينه في وقت كشوف المشاهدة وانتقاله واستغراقه في بحار الوحدة والقِدَم، إذ لا يبقى فيه أثر البشريّة والكونين، وهو محل استقامته في مشهد التمكين الذي أخبر الله تعالى عنه من مقامه في وصلة الأصليّة بقوله: ﴿دنا فتدلّى فكان قاب قوسين أو أدنى﴾ وليس هناك مقام جبرئيل وإسرافيل وجميع الكرّوبيين، ولا مقام الصفيّ آدم والخليل والكريم ومَن دونهم من جميع الأنبياء ﷺ وكان هو خاصّاً به دون غيره، كما أخبر ـ عليه الصلاة والسلام ـ عنه قال: «هو المقام المحمود الذي خصّني الله به». وكان أكثر أوقاته كذلك، لكن الله ردّه إلى تأديب أُمّته في بعض الأوقات ليُجري عليه أحكام التلوين، ولئلا يذوب في نيران كبرياء الأزل.

٩٤ـ وقال ﷺ: رزقي تحت ظلّ سيفي[٢].

رِزقه مشاهدة الحقّ، وسيفه كشف جماله.

٩٥ـ وقال ﷺ: إذا رأيتم أهل البلاء فاسألوا العافية[٣].

البلاء هو المجاهدة واهله أهل الامتحان، والعافية المشاهدة وأهلها أهل العيان.

---

١. نص النصوص، ص ١٦٩؛ روضة المتقين، ج١٣، ص ٨

٢. اخلاق محسني، ص ١٠٥؛ منهج الصادقين، ج ١٠، ص ٢٧٧؛ مسند أحمد، ج٢، ص ٥٠؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج٥، ص٢٦٧ و ج٦، ص٤٩ وفي كلاهما لفظة «رمحي» بدل «سيفي».

٣. جاويدان خرد، ص١١٩، مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، ص٤٠٧ فيه «إذا رأيتم أهل البلاء فاسألوا ربكم العافية».

٩٦ـ وقال ﷺ : سائل العلماء وخالل الحكماء، وجالس الكبرآء[١].

سائل العلماء أحكام الشريعة و خالل[الحكماء] لإحكام الطريقة، وجالس الكبراء بأحكام الحقيقة. العلماء المجاهدون والحكماء السالكون والكبراء المحدثون. علم العلماء علم الإيمان، وعلم الحكماء علم الإيقان، وعلم الكبراء علم العرفان. لم يأمره من العلماء إلا السؤال عنهم لأنّهم أهل البداية في طريق الأحوال، لم يعلموا إلاّ علم المعاملات. وأمره باختلاط الحكماء لأنّهم أهل الوسط، ولم يعلموا إلاّ حكم السلوك. وأمره بمجالسة الكبراء لأنّهم أهل التمكين، وعندهم جميع المراد، ينظرون بنور الحقّ، وينطقون عن الحقّ بالحقّ.

٩٧ـ وقال ﷺ : المؤمن من يسّره حسنته ويسوؤه سيئته[٢].

حسنته هو مشاهدة الحقّ تعالىٰ يَسُرُّه جلاله وجماله، وسيئته: نفسه التي يحتجب بها عند الامتحان.

٩٨ـ وقال ﷺ : الدنيا ملعونة ملعون ما فيها إلاّ ذكر الله[٣].

الدنيا هو الحرام، وما فيها هو الشبهة، وذكر الله هو الحلال.

٩٩ـ وقال ﷺ : أصحابي كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم[٤].

شبّه ﷺ أصحابه ﷺ بسيّارات السماوات التي أقسم الله تعالىٰ بها، والنجوم ما

---

١. منية المريد،ص ١٢٥ ؛ مفاتيح الغيب، ص ١٢٧؛ كنزالعمّال، ج٩، ص١٨٧ ؛ في الأخير ورد بهذا اللفظ : «جالس الكبراء وخالط العلماء وخالل الحكماء».

٢. ورد في المصادر : «من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن»الكافي، ج ٢، ص ٢٣٢ ؛الخصال ص ٤٧ ؛ مسند أحمد، ج ١، ص١٨؛ مستدرك الحاكم، ج ١، ص ١٤؛ السنن الكبرى، ج٧، ص ٩١؛ كنزالعمّال، ج ١، ص ١٤٤

٣. شرح أصول الكافي، ص ١٤٣؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص١٣٧٧؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٣٨٤

٤. عيون أخبار الرّضا، ج ٢، ص ٨٧؛ إحقاق الحق، ج ١، ص ٣٩؛ الطرائف، ص ٥٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ١٥٦، راجع حول حديث مقالة «كلمة موجزة حول حديث أصحابي كالنجوم» للسيد عبدالله السامرائي و في مجلة علوم الحديث العربي العدد الأول صص ٣٠٠ـ ٣٠٥ و مقالة «نقدى برحديث أصحابي كالنجوم» للعباس جلالي في مجلة علوم الحديث الفارسي العدد الأول صص ١٥٣ـ ١٨١.

يُهتدى به في البرّ والبحر لكبره وكثرة ضوءه ونوره. ولم يشبّهم بـالكواكب لأنّ الكواكب هي الصغار التي لايهتدى بها، فدلّ على أن الاهتداء باقتدائـهم يكـون كاهتداء من اقتدى بالنجوم ونجاته بها من مهالك البر والبحر، كذلك من اهتدى بأصحاب النبيّ ﷺ ينجو من جميع مهالك الدنيا والآخرة، يهتدي بهم إلى صراط مستقيم. ولم يخصّ الاقتداء ببعضهم دون بعض؛ لأنّ جـميع أصـحاب رسـول اللهﷺ هم أهل المكاشفات والمـعاملات والعـلوم والأحكـام، شـاهدوا الوحـي ونازلوا منازل النبوة والولاية ببركة محبّة النبيّ ﷺ وهـمْ نـجوم سـماوات القِـدَم وسيّارات أفلاك البقاء، يسيرون في أبراج النبوّة ويضيئون بأنوار الرسـالة بأهـل الاقتداء من الأمّة، يهدون الخلق إلى الحقّ بـنور المـحبّة وضـياء الولايـة وسـنا الخلافة.

۱۰۰ ـ وقال ﷺ : يا حنظلة، لو كنتم في بيوتكم كما تكونون عندي لصافحتكم الملائكة على فراشكم. يا حنظلة، ساعةً فساعةً[۱].

أشار إلى تسرمد وقته في جلال الله ومشاهدته. وأفهم أنّ من شاهد الحقّ في دوام الأوقات تزوره الملائكة تبرّكاً به؛ لأنّه يكون مشكاة أنوار مشاهدته كآدمﷺ حيث أمر الله تعالىٰ ملائكته بسجوده، قال تعالىٰ: ﴿اسجدوا لآدم﴾. وأشار إلى رَوح القلب ساعة بصورة الرسوم لئلا يحترق صاحب القلب بنيران المشاهدة.

۱۰۱ ـ وقال ﷺ : أدّبني ربّي فأحسن تأديبي[۲].

أي ألبسني خُلُقه وعرّفني نفسه حتى أكون متأدّباً به وبعلمه وخلقه في صحبته، و في «أحسن تأديبي» إشارة إلى أنّ تأديبه كان بغير الامتحان والابتلاء بل بالتعطّف

۱. مسند أحمد، ج٤، ص٣٤٦

۲. لم يوجد في مصادر العامة و وجد في مصادر الخاصة، نص النصوص، ص٤١٧؛ منهج الصادقين، ج٩، ص٣٧٠؛ بحار الأنوار، ج١٦، ص٢١٠

والتلطّف، كما أخبر تعالى عن تأديبه بقوله: ﴿عفا الله عنك﴾ وقال: ﴿ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبک و ماتأخر﴾.

١٠٢ ـ وقال ﷺ : ليس الغنى عن كثرة العَرَض، إنّما الغنى غنى القلب[1].

أشار ﷺ بأنّ الغنى ليس من جهة الدنيا، إنّما الغنى صفة الآخرة التي جبلت قلوب الأولياء بها، لأنّها صدرت من معدن السخاء الذي خلق الله تعالى أرواح الأسخياء منه. كذلك قال ـ عليه الصلاة والسلام: ـ الجنة دار الأسخياء، لأنّها معدنهم يرجعون إليها من جهة الأهليّة. والأسخياء الذين يبذلون أنفسهم وأموالهم لله؛ لأنّ غناهم بالله، وسخاءهم من صفة غنى الله التي هى كسوة القِدَم، باشرت تلك الكسوة بنعت التجلّي قلوب الأسخياء فأوجد غِنى الحقّ القلبَ في قلوبهم، حتى يستغنوا بالله من دون الله. فصار الغنى عندهم غنى القلب لا غنى المال؛ لأنّ غنى المال عَرَض يَفنى، وغنى القلب بالله يبقى إلى الآباد.

١٠٣ ـ وقال ﷺ : زر غبّاً تزدد حُبّاً[2].

أثبت ـ عليه الصلاة والسلام ـ زيادة المحبّة وحقّ الأصدقاء في زيارتهم على فترة الأوقات إبقاءً لتحقيق المحبة و زيادةً فى الشوق إلى لقائهم لأنّ في بعض الإعراض عن الصديق إبقاء المودة وزيادة الحرمة وحقيقة الإرادة، وهذا إذا كان المرء في بداية الأخوّة. وإذا كان في حقيقة الأخوّة، لايطيق أن يفارق صديقه لحظة؛ لأنّه في منزل الاتّحاد مع الصديق، وصار الصديق حياةً له. والنبيّ ﷺ حكم على أبي هريرة للمبتدئين لا للمتعهّدين لأنّه كلّ وقت في جناب سيّد المرسلين ـ

---

١. تحف العقول، ص ٥٧؛ المحجةالبيضاء، ج ٦، ص ٥١؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٤٣ و ص ٢٦١ و ص ٣٩٠؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٧٨؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٠٠. و ورد فيها: «... العرض ولكن إنما الغني غنى النفس».

٢. العين، ج ٤، ص ٣٥٠؛ الرواشح السماوية، ص ٢٠١؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٨، ص ١٧٥ و كنزالعمّال، ج ٩، ص ٣٠ و ص ٩٦ و ج ١٠، ص ٤٩٣

صلوات الله عليه وسلامه عليه ـ .

۱۰۴ ـ وقال ﷺ ـ: يدخل الجنّة فقراء أُمّتي قبل الأغنياء بخمس مائة عام[1].

الوقوف في العرصات ألف سنة للعموم، وللفقراء خمسمائة، الأغنياء في حساب أنفسهم، والفقراء لشفاعة المذنبين. ثم إنّهم سبقوا الأغنياء المتعفّفين إلى الجنّة بخمس مائة عام لشدّة شوق الله إليهم، وهؤلاء الفقراء الذين آثروا الله على الدنيا والآخرة والنفس والروح، اشتاقوا إلى الله بنعت الافتقار وتجرّدوا عمادونه بنعت الافتخار به له وعليه.

۱۰۵ ـ وقال ﷺ : ما بعث الله نبيّاً إلاّ حَسَن الصوت[2].

حُسن صوت الأنبياء والأولياء من ألحان أرواحهم القدسيّة التي أنطقها الله بأصواته الأزليّة، فألبسها نوراً من أصواته فصارت أصواتهم أصوات الحقّ، ليسمع منهم تلك الأصوات بنعت الغنى والقبول وزيادة الشرف والشوق إلى صحبتهم؛ لأنّه تعالىٰ يحبّ فعله وهم فعله، وفعله من صفته وصفته من ذاته. فإذا أحبهم أحبّ نفسه تعالى و تقدّس، لذلک قال ﷺ: **ما أَذِنَ الله لنبيّ كإذنه لنبيّ حسن الصوت** فإذا كان كذلك فتكون ألحانهم مطيّبة بصوت الحقّ، محبوبة إلى قلوب جميع المخلوقات، كما روي في الحديث أنّ داود ﷺ كان قد أُعطي من حسن الصوت حتى كان يستمع لقراءته إذا قرأ الزبور الجنُّ والإنس والوحش والطير، وكان يجتمع لقراءته وحسن صوته بنو إسرائيل فيستمعون منه، فكان إذا فرغ ربّما حمل من مجلسه أربعمائة جنازة ممن قد مات ـ على ما روي في الحديث ـ لأنّهم

---

۱. النقض، ص ٦٩٩؛ مسند أحمد، ج ۲، ص۲۹٦ وفيه: «يدخل فقراء المؤمنين الجنة قبل أغنيائهم بخمسماة عام». و في سنن ابن ماجه، ج۲، ص ۱۳۸۰ و سنن الترمذي، ج ٤، ص۹

۲. الكافي، ج ۲، ص ٦١٦، المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الوافي، ج ۹، ۱۷٤۱؛ ورد في كنزالعمّال، ج۷، ص ۱۷۱ حديث عن علي ﷺ يقرب منه وهو هذا: «ما بعث الله نبياً قط إلا صبيح الوجه، كريم الحسب، حسن الصوت، وكان نبيكم ﷺ صبيح الوجه، كريم الحسب، حسن الصوت».

كانوا يسمعون أصوات الوُصلة من الحقّ بواسطة صوت داود ﷺ. جذب الحقّ أرواحهم من مناداته وصوته بنعت دعوتهم إلى لقائه، إذا حرّك جرس أصوات القِدَم للأرواح المباركة. وذلك الصوت في أمّة محمد ﷺ يبدو في أصوات المحبّين في وقت هيجان شوقهم إلى لقاءالله تعالى. وقال ﷺ: **لقد أُعطي أبوموسى مزماراً من مزامير آل داود**[1].

قال يحيى بن معاذ: الصوت الحسن لوحة من الله لقلب فيه حبّ الله.

١٠٦ ـ وقال ﷺ: أنا ابن امرأة من قريش كانت تأكل القديد[2].

كان في ذلك الوقت في مشاهدة عظمة الله، فتواضع لكبرياء الله وخاف من غيرة جلاله، وذلك مقام الإجلال كما روي في الخبر أنه ـ عليه الصلاة والسلام ـ قال: «رأيت جبريل ﷺ مثل الحِلس البالي فعلمت فضل علمه وخشيته علىّ». يحتمل أنّه ﷺ كان في تلك الساعة في مقام الرجاء وحسن البسط، وجبريل في مقام الخوف، فرأى خوفه وخشيته وعلمه بالقهر أكثر من خوف نفسه وعلمها بالقهر؛ لأنّها في رؤية الآلاء والنّعماء، فإذا زاد الرجاء نقص الخوف. أو كان في ذلك الوقت في بداية النبوّة، فإذا بلغ عين التمكين صارخوفه وعلمه أكثر من خوف جبريل وعلمه. أو كان ﷺ في رؤية عظمة الذات، وجبريل في رؤية قهر الأفعال وعلم الأفعاليات، والخشية من قهرها حجاب من كان في مشهد القديم، وهذا كمال إذ هو في عالم الجمع وليس في عالم التفرقة، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ «أنتم أعلم بأمور دنياكم وأنا أعلم بأمور آخرتكم» أو كان يستعمل

---

١. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٣١٨؛ بحارالأنوار، ج ٦، ص ٣٠٩؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٤٧٣ وفيه: «... لقد أوتي أبو موسى ...».

٢. الأشعثيات، ص ٢٣٣؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٩؛ مستدرك الحاكم، ج ٣، ص ٤٨ و قد تكرر الحديث في رقم ١٦١.

التواضع من ظرف خُلقه ـ عليه السلام.

١٠٧ ـ وقال ﷺ: تقول جهنّم يوم القيامة للمؤمن: جز يا مؤمن فقد اطفأ نورُک لهَبَي[١].

نور المؤمن نور الله، وهو تجلّي جلاله لقلبه. ولهبُ جهنّم مخلوق الله، فلا تبقى صفة الفعل في صفة الذات، ولايبقى الحَدَث عند القِدَم.

١٠٨ ـ وقال ﷺ: إذا أنعم الله على عبد بنعمة أحبَّ أن يرى أثرها عليه[٢].

نعمته مشاهدته ومعرفته ومحبّته وعلمه وحكمته، وهذه من أعظم النعم، أثرها فيض علم العارف للمريد وتركتها للعالمين، يحبّ إخبارهم عن أحوالهم بين يديه عند طلاّب المشاهدة، ليجذب بها قلوبهم. قال تعالى لسيد المرسلين: ﴿وأمّا بنعمة ربك فحدث﴾[٣].

١٠٩ ـ وقال ﷺ: إنّ في الجنّة ما لا عين رأت، ولا أُذن سمعت، ولا خطر على قلب بشرٍ[٤].

أشار إلى مشاهدة القِدَم، وغيبوبات لباس تجلّي الوحدانية، ومخفيّات الصفات عن أعين الحدثان، هو كما هو، لم يأت في عيون خلقه، ولا تشير إليه النواظر، ولا تحيط به الضمائر، ولا تحويه الألسنة بنعت الوصف والأذن بوصف الحصر. قال تعالى: ﴿لاتدركه الأبصار﴾ أي لا تحيط بحقيقة ذاته. وأيضاً أشار إلى غرائب الغيب، وعجائب غيب الغيب، وسرّ الغيب، وسرّ السرّ، من كرائم أفعاله، ونوادر ملكه، وعجائب صنعه، ولطائف حكمه التي أودعها جنان قدسه، ومجال

---

١. منهج الصادقين، ج ١، ص ١٠٠ مع اختلاف يسير؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١٠، ص ٣٦٠ فيه: «تقول النار للمؤمنين يوم القيامة جز يا مؤمن...».

٢. لم يوجد في المصادر العامة و ورد في المصادر الخاصة في مجمع البيان، ج ٢، ص ٤٧.

٣. الضحى، آية ١١.

٤. مفاتيح الغيب، ص ١٩٠؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٧٠؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١٠، ص ٤١٢

أنسه، وبواطن ملكوته، وأسرار جبروته.

١١٠ ـ وقال النبيّ ﷺ: لله عزّوجلّ صفوةٌ من بريّته، قسم لهم من حظوظ كلّ نفس، هم مشرفون على هموم الخلائق كلّهم أجمعين، وإنّ أبا بكر منهم[١].

وصَف الأبدال والأوتاد من أصفياء اُمّته، الذين اصطفاهم الله بأسرار معرفته وأنوار حكمته، وجعل قلوبهم ظروف محبّته، وعقولهم معادن علمه، ثم كحِل عيون أرواحهم بكحل نوره، حتى يروا بضياء صفته عرصات قلوب الخلائق وما يجري فيها من الهموم والمقاصد، يستشرفون عليها بأعين بارقة وفراسة صادقة وأبصار نافذة، ويكتمونها عليهم ستراً على عباد الله. ولا تعجبَ في رؤيتهم حقائق كلّ قلب؛ لأنّهم يبصرونها بعين الله، والله محيط بكلّ شيء.

١١١ ـ وقال ﷺ: نطق الله على لسان حمزة[٢].

ألبس الله لسان حمزة نور الصدق، ثم ألبس ذلك النور سنا الوصف، ثم تجلّى بصفات القِدَم لقلبه حتى صار جاذب الغيب، فأوحى بالصفة إليه أحكام الربوبيّة، فكان لسانه وقلبه واحداً.

فصار لسانه فعل الخاص موقعاً لنزول الصفة، فتكلّم الحق به إذ هو متّصف بصفته، فتكلّم الحق بنعته لابالغير. وهذا إشارة إلى عين الجمع. وظاهر الأمر لسانه كلسان جبرئيل، ونطق الله بلسان جميع الأنبياء والملائكة والأولياء.

١١٢ ـ وقال ﷺ: القلوب بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلّبها كيف يشاء. ثم قال: يا مقلّب القلوب ثبّت قلبي على دينك وطاعتك[٣].

رأى ـ عليه الصلاة والسلام ـ الأرواحَ والعقولَ والنفوس متقلّبةً بتقليب صفات

---

١. لم يوجد في المصادر

٢. لم يوجد في المصادر

٣. بحارالانوار، ج ٧٠، ص ٥٣؛ مستدرك الحاكم، ج ٢، ص ٢٨٨؛ كنزالعمّال، ج ١، ص ٢٤٢.

الحقّ من الآزال إلى الآباد: الأرواح في رؤية الذات، والعقول في رؤية الصفات، والقلوب في الأسماء واللطفيات والنفوس في النعوت والقهريّات. فعبّرﷺ عن هذه الصفات بتقليب القلوب؛ لأنّها مهاد الأرواح والعقول والنفوس، وأنّ الله تعالى سيّرها بصفاته ونفاذ قدرته فيها بنعت مشقته في عالم المعارف والنكرات؛ لتبلغ بالمعرفة أسرار الذات والصفات، وتذوب وتفنى بنيران النكرة من غيرة الحقّ على الحدوث، وتضمحلّ في بقاء القدم حتى لايبقى إلّا هو تعالى به عليه له. فخاف ـ عليه الصلاة والسلام ـ من فناء قلبه في عالم النكرة بقهر الغيرة، فقال: «ثبّت قلبي إلهى على دينك» أي على رؤيتك ومحبّتك بنعت المعرفة والتوحيد.

فاستغاث منه إليه، وعرف به ما منه لديه. و أصل المراد منه ـ عليه الصلاة والسلام ـ زيادة المعرفة؛ لأنّ القلوب في تقلّبها تتطرّق بكلّ طريق إلىٰ الله، فكلّ تقلبيه منها رشد و توفيق، ثم مع كلّ تقليب زيادةٌ ووصلة أو محق ونقصان، لأنّها تتقلّب بمراد الله في القهريّات واللطفيّات. فسأل ـ عليه الصلاة والسلام ـ به مزيد القربة واستعاذ بالله من النقصان، كما قال: «أعوذ بالله من الحَور بعد الكور» فالحور النقصان والكور الزيادة، فعلم الحقّ تعالى اضطرابَ قلب نبيّه عليه الصلاة والسلام. فأمره بتفويض أمره إليه بنعت التوكّل والرضى فقال ﴿وتوكّلْ على العزيز الرحيم الذي يراك حين تقوم وتقلبك في الساجدين﴾ أي تقلّب قلبك من بدء الأمر مع قلوب الأنبياء بتقليبي أيّاماً في عيون صفاتي، وهذه القلوب محل مرقومات أسرار الغيوب التي أودعها إليها لايطّلع عليها غير الله، كما قالﷺ: «لله أوانٍ ألا و هي القلوب».

ثم وصف تلك العلوم التي فيها مدّخرة من كنوز الغيب فقال في جواب حذيفة حين سأله عن علم الباطن فقال: «علم من الله عزوجل ومن أوليائه لم يطلّع عليه ملك مقرب».

أفهم الخلقَ ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ أولياء الله أعرف بالله وأعلم بالله من الملائكة المقرّبين، وعندهم علم الغيب الذي لايجوز كشفه إلاّ لأهله، كما روي في الحديث أنّ النبيّ ﷺ كان يصف الملائكة ليلَة أُسري به فأمسك عن بعض وصفه، وقال: «إلى ههنا أُمرت أن أُخبركم» عرف ضعفَ خواطر الخلق عن حمل وارد صفة أهل الغيب، فأمسك بعض وصف أسرار الملكوت لأنّها ممتنعة عن مطالعة إدراك الطالبين خاصٌ ما عنده ـ عليه الصلاة والسلام ـ من مكرمات الحقّ وعلم غيبه الذي استأثره الله به دون غيره من الأنبياء والأولياء؛ لأنّه ـ عليه الصلاة والسلام ـ لو أخبر عنه لزالت الجبال و اضمحلّت الكائنات في باده أسراره.

١١٣ ـ وقال ﷺ: الفقر فخري وأنا [أفتخربه][1].

أي تجريدُ التوحيد، وإفراد القدم عن الحدوث، والإعراض عمّا دون الله، موهبةُ الله لي، وهي فخري من الله.

وأيضاً الفقر نعتُ العبوديّة والافتقار إلى الربوبيّة، والعبوديّة فخري لأنّي عبد، والعبوديةِ لي فخر إذا أراد الله فناء الوجود في بقائه. وإذا كان هو تعالى موصوفاً بالغنى وهو غنيّ فاحتياجي إليه فخري، إذ لا فخر أحسن من فخري إذا كان فخري به لا بالغنى والفقر.

١١٤ ـ وقال ﷺ: كاد الفقر أن يكون كفراً[2].

إذا كان الفقير يفتخر بفقره دون الفقر إليه وهو الحقّ تعالى فهو محجوب بفقره، والمحجوب بشيءٍ دونه فهو مستور عن رؤية غنى القِدَم، فيبعّده فقره عن قرب

---

١. لم يوجد في مصادر العامة و وجد في مصادر الخاصة منها: جامع الأخبار، ص ١١١؛ نص النصوص للسيد حيدر الآملي، ص ١٠؛ عدة الداعي لابن فهد الحلي، ص ١١٣؛ عوالي اللئالي لابن جمهور الاحسايي، ج ١، ص ٣٩؛ بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٣٠

٢. الكافي، ج ٢، ص ٣٠٧؛ الامالي، ج ١، ص ٢٤٣؛ الخصال، ص ١٢؛ كنزالعمّال، ج ٦، ص ٤٩٢

الله.

وأيضاً أي كاد الفقر عن الله بحجاب النفس أن يكون كفراً بالله.

وأيضاً أي من لم يعرف غنى الله واحتجب بغناه وفقرُه كفره.والفقر إذا كان امتحاناً من الله تعالى فيورث النكرة لأنّ صاحبه يحتجب بقهر الفناء والأسباب الأفعاليّة، ويسقط عن رؤية القدّر السابق بنعت التوحيد، فيرى السبب دون المسبِّب فيكاد فقره أن يزيله عن درجة الإيمان. ولذلك استعاذ منه النبيّ ﷺ فقال: «أعوذ بالله من الفقر» وإذا كان سبب الوُصلة والزُلفة فيورث الافتقار إلى الله بنعت تنزيهه والفناء في ذاته فيكون فخر العارف.

۱۱۵ ـ وقال ﷺ لوابصة: دع مايريبك إلى ما لا يريبك[1].

ای آثر ما يستحسن قلبك، ودع مالم يستحسنه

وأيضاً أي خذ ما يقبله قلبك ولا تأخذ ما تقبله نفسك، لأنّ القلب محلّ الصدق والنفس محل الشكّ.

وأيضاً أي دع ما يريب نفسك إلى مالا يريب قلبك؛ فإنّ النفس تعمي عن الفرق بين الإثم والبرّ، والقلب يبصر بنور الحق فيفرق به بين البرّ والإثم، لذلك قال ﷺ: «الإثم ما حاك في صدرك، والبرّ ما اطمأنّ به قلبك».

وأيضاً أي دع أمرَ الشبهة التي لم ترفي نصّ الأحكام شيئاً يوافقه ولا في قلبك قبوله، إلى شيء يوافق حكم الظاهر والباطن من الكتاب والسنّة وإلهام الحق في القلب. عرّفه ـ عليه الصلاة والسلام ـ ملقيات القلب من الملائكة والشياطين والنفس والعقل وأحكام غلطاتها وصوابها، أي إذا كنت صحيح الخاطر طاهر الباطن مراقباً للغيب، وتعرف لمّة الملك من لمّة الشيطان وإلهام الخاص من الله

---

۱. جامع الأحاديث، ص ۷۷؛ الانتصار، ص ۱۰۷؛ نزهة الناظر، ص ۲۸؛ مستدرك الحاكم، ج ۱، ص ۵۱

من حديث النفس، وكنتَ مميّزاً بين الحقّ والباطل ونور الفراسة وسنا العقل وصفاء القلب بعد معرفتك صفات هذه الجنود المتفرقه، دع ما يريبك من الأغلوطات و الشبهات النفسانيّة الشيطانيّة إلى مالايريبك ممّا ينزل بقلبك وعقلك وروحك من الوحي والإلهام. فلمّا رآهﷺ في معرفة هذه الأحوال متمكّنا عارفاً صادقاً قال: «استفت قلبك ولو أفتاك المفتون» أي إذا بلغت مقام الخطاب مع الله تعالىٰ والحديث والكلام اتبع ما وقع في قلبك من خطاب الله تعالى، ولا تقلّد قول أحد، فإنّ المجتهد لايجوز أن يقلّد غيره.

١١٦ ـ وقالﷺ: المؤمن مألوف، ولاخير في من لايَألف ولايُؤلف[١].

أي المؤمن عروس الله منوّر بنور الله، منقوش منه بنقش الخاتم الأزليّ، متخلّق بخُلق الله، متّصف بصفاته، متوّج بتاج الوقار، ملبّس بلبس الجمال، محبّر بوَشي الصفاء، محبوب في قلوب جميع الخلائق، باطنه مطيّب بطيب مسك المحبّة، مجذوب بسلسلة الشوق، فيطلب حسن الأزليّ من باكورة جنان المؤمنين، ويقتبس نور الصفات والأفعال من أرواحهم وأشباحهم، فيألف المؤمنين بالله وهو مألوف عندهم بمحبّة الله. ثم أثبت الخيريّة ـ عليه الصلاة والسلام ـ فيمن كان بهذه الصفة، ونفى الخيرية عمّن لايألف ولايُؤلف، لأنّه يكون كثيف الجسم، وكيك الهيبة خبيث الباطن، متفرقاً غير مجموع، ﴿عتلّ بعد ذلك زنيم﴾. وفيه إشارة إلى عشق الطباعيّ وعشق الإنساني، وألفة الحيوانيّ، واستئناس الصورتي، وعشق الروحانيّ، واتّصال الأسرار بالأسرار. وفيه إشارة إلى استحسان عشق العموم والخصوص. وعندنا من هذه الحقايق أسرار لايجوز كشفها لهذا الخلق.

---

١. الكافي، ج ٢، ص ١٠٢؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ٢٥؛ مستدرك الحكام، ج ١، ص ٢٣. وفيه: «إن المؤمن من يألف، و لا خير في من لا يألف ولا يؤلف».

١١٧ـ وقال ﷺ: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه[١].

كريم القوم هو العارف المحبّ الصادق الوليّ المقرّب، الذي هو سيّد المرسلين، وشاهد الصدّيقين، وأُستاذ المحبّين. إكرامه الخضوع بين يديه، وخدمتُه بحسن الأدب، وإعظامه وتوقيره كتوقير الملوك؛ لأنّ العارفين ملوك الدنيا والآخرة. وروي أنّه ﷺ كان أكثر الناس ضحكاً وتبسّماً وأحسنهم خلقاً، فتبسّمه كان من طلوع صبح المشاهدة في قلبه وسطوع أنوار القِدَم في روحه، فيطيب قلبه بحسن الخلق في رؤية جماله الأزليّ وجلاله الأبديّ، ويصير بَشّاشاً برؤية بشر الصفة، ضحكه من ضحك روحه في تبسم مبسِم وجه البقاء تعالى من التشبيه والتعطيل، فكان أكثر نعته في البسط الفرح بالله من الله.

١١٨ـ وقال ﷺ: كرم المرء دينُه، ومروءتُه عقلُه، وحسبه خلقُه[٢].

أي معرفة الله بنعت المحبّة كرم الكرام بنعت الوفاء، ومتابعة أمره. والعقل الصافي مروءته إذا كان عقله موافقاً لقلبه مؤيّداً لأمره. وخلقه حسبُه إذ خُلقه تخلّقه بخلق الخالق، ولايكون ميراثاً وشرفاً منه لعباده أحسن من التخلّق به والاتّصاف بصفته.

١١٩ـ وقال ﷺ: العلم علمان: علم ثابت بالقلب، وعلم ثابت باللسان، وذلك حجّة الله على خلقه[٣].

أشار إلى علم الشريعة وعلم الحقيقة، وبيّن أنّهما حجّتان على خلق الله؛ لأنّ

---

١. الكافي، ج ٢، ص ٦٥٩؛ الأشعثيات، ص ١٦٨؛ الوافي، ج ٥، ص ٥٤٥؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٨، ص ١٥ و ١٦.

٢. المحجة البيضاء، ج ٥، ص ٩١؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٣٦، وج ١٠، ص ١٩٥.

٣. تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٢٣٨؛ تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٢٣٨؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ١٠٢؛ كنزالعمّال، ج ١٠، ص ١٣٣ وفيها: «العلم علمان فعلم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجّة الله على ابن آدم».

علم الظاهر شاهد علم الباطن، وعلم الباطن حقيقة علم الظاهر، وهما هاديان إلى طريق الحقّ. وعلم الظاهر يهدي إلى سبيل المعاملات والمقامات وعلم الباطن يهدي إلى طريق الأحوال والمعارف والكواشف. فإذا كانا كذلك فالعلم من العلماء والحقيقة من الأولياء حجّة الله على الطالبين والمريدين والمؤمنين الصادقين، بذلك ﴿قد تبيّن الرشد من الغيّ﴾ و ﴿ما[ذا] بعد الحق إلا الضلال﴾. ومن لم يؤمن بعلم الباطن لم يقتدِ بعلم الظاهر، فعلم الظاهر حجّة على ظاهره في الأحكام، وعلم الباطن حجّة على باطنه في الأحوال والمقامات.

وأيضاً علم الشريعة بلسان الظاهر حجة على من ليس له سير الباطن في طلب المعرفة، و علم الباطن علم الأسرار المكتومة. وليس ذلك من علم التكليف، هو موهبَةٌ خاصّةٌ اصطفاها الله تعالى لأوليائه، وذلك العلم علم الخَضِر والإلياس عليهما السلام.

١٢٠ ـ وقال ﷺ: حُمّى يومٍ كفّارة سنة[1].

إذا وقع العبد في امتحان الله الذي يؤذي للعبد سرّه، المعاصي أو البعد، فهو في أوائل الامتحان مضطرب عند دخوله في المعصية، فأبى جميع وجوده ظاهره وباطنه من فرقه إلى قدمه أن يباشر شيئاً من شهوات الدنيا وشبهاتها، فالعقل يخاصمه والروح يدفعه والقلب ينكره والسرّ يزجره، وجميع جوارحه من لحمه وشحمه ودمه وعروقه وعصبه يستغيث من الله ويستعيذ بالله من نفاذ شهوته.

فإذاباشر العبد معصية الله نفرت منه هذه الجنود، فإذا أصرّ دخل شهوته وعصيانُه في كلّ يوم عرقاً من عروقه ومايتعلق به من الجوارح ظاهراً وباطناً في المعصية كرحاً، حتى دخل جميع عروقه من الفرق إلى القدم بهذه الصفة في شرّة النفس من أوّل السنة إلى آخر السنة، فإذا تمّت المدّة استغرق جميع العروق في

---

١. طب الأئمة لابنا بسطام، ص ١٦؛ التمحيص لسعيد أهوازي للكوفي، ص ٤٢، دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢١٧؛ بحار الأنوار، ج ١٨، ص ١٧٦؛ مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٥١.

المعصية، حتى أثّرت الشهوة في القلب والنفس والروح والعقل وجميع الحواسّ.

فإذا كمل انغماسُه في بحر الشهوة فتح الله تعالىٰ ثقباً من الجحيم في كبد هذا العبد حتى يدخل شررَ من نيرانها، فباشرت النارُ في جميع مواضع الشهوة من قلبه ونفسه وروحه وعقله وعروقه وعصبه ولحمه وشحمه وعظمه وجلده وشعره وبشره من الصباح إلى الرواح، فتُحرق ما اجتمع من المعصية فيه مع الشهوات النفسانيّة والخطوات الشيطانيّة، فاذا احترقت هذه العلل رجعت النار إلى معدنها فأغرقت جميع وجوده من حميمها واغتسلت جوارحه وظاهره وباطنه بذلك العرق، فيخرجُ من حمّام الحمّي طاهراً نقياً من الذنوب ومن ألم الحمّى الذي قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ وأشار إلى ما ذكرناه: **«الحمّى من فيح جهنّم»**[1].

فإذا كان كذلك ورد العبد على نار الآخرة ومرّ على الصراط الذي طول مسافة ثلاثة آلاف سنة ـ كما روي ـ في يوم واحد وحلت قسم الله تعالى الذي قال: ﴿وإن منكم إلاّ واردها﴾ فحصل له وروده؛ لأنّ النبيّ ﷺ قال: **«الحمّى تحلّةِ القسم»**.

أي من حُمّ بالحمّي في الدنيا يوماً جاز على صراط جهنّم ولم يحتج في الآخرة إلى الورود عليها، ويدخل الجنة بلا رؤية النار إن شاء الله تعالى. وهذا من كرم الله وفضله ليس بمستبعد، لأنه تعالىٰ لو يدخل جميع الكفّار في الجنّة لايزيد ولاينقص في ملكه ذرّة؛ لأنّ فضله عميم وكرمه قديم.

۱۲۱ ـ وقال ﷺ: إنّ من كنوز البرّ كتمان المصائب[2].

المصائب أمانات الله تعالى أودعها إلى أوليائه ليحفظوها عن نظر الأغيار؛ لأنّ فيها عجائب مكنونات فضله من الكشف والأسرار والملك والخطاب والمشاهدة

---

۱. مختصر أصل علاء بن زرين، ص ۱۵۰؛ طب الأئمة، ص ٤۹؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱٤٦؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۹۱؛ سنن الدارمي، ج ۲، ص ۳۱٦.

۲. الدعوات للراوندي، ص ۱٦۷؛ كنز العمّال، ج ۳، ص ۲۹۹

والكرامات، والمصائب ظروف الكشوف ونجائب الغيوب تسير بالقلوب إلى عالم الأبد، ومن عرف حقائقها فهو عارف، ومن كتم عجائبها فهو صدّيق صدقه معادن بر الباري تعالى، وإخلاصه مفتاح كنوز لطائف برّ الحق. فإذا عرف برّه وانفرد بالإخلاص وصدق في المحبّة كتم ضرب الحبيب عن العدوّ؛ لأنّه خازن كنوز كرمه، وصاحب معادن بره، وبرّه من برّه، وصدقه من محبّته، وصبره من شوقه، وبلاؤه من عشقه، وكتمان امتحانه من رعاية الحقّ تعالى صدق قلبه وإخلاص نفسه.

١٢٢ـ قالت عايشة ـ رضي الله عنها ـ: كان آخر كلام رسول الله ﷺ كلمة سمعتُها منه، وهو أنّه كان يقول: **بل الرفيق الأعلى من الجنّة**[1]. قلتُ: إذاً والله لاتختارنا.

إذا حان وقت خروجه ـ عليه الصلاة والسلام ـ امتحنه الحقّ تعالى بخزائن الملكوت والجبروت من العرش إلى الثرىٰ، كما امتحنه بملكه فوق العُلَى حين أخبر عن سرّه وصدق رؤيته وإخلاص توحيده عن غبار الحدثان فقال: ﴿ما كذَب الفؤاد ما راى﴾ و ﴿مازاغ البصر وماطغى﴾ فأبى عن كلّ شيء دون الحقّ، ورفاقة كلّ ملك ونبيّ ووليّ دون رفاقته، فاختار التجرّد عن الكونين وانفراده بالحقّ من غيره، فقال لرسول الامتحان: **لا أختار غيره بل الرفيق الأعلى** لأنّه غواصّ بحر الأزليّات، وبريد بيداء الأبديّات: طريقي من الذات إلى الصفات ومن الصفات إلى الذات، ولم يكن في سيري رفيقي غيره؛ لأنّي أعرف به نفسه تعالى عن ممازجة الحدثان، وتقدّست صفاته عن ملاصقة الإنسان.

١٢٣ـ قال أنس رضي الله عنه: **كان أحبّ الألوان إلى رسول الله ﷺ الخضرة**[2].

في الخضرة طراوةٌ مِن صنيع الحقّ تعالى وكريم لطفه مِن فعله أشدّ ما في كل

---

١. رياض السالكين، ج ٦، ص ٧٠؛ مسند أحمد، ج ٦، ص ٢٧٤؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٩، ص ٣٦.
٢. كنزالعمّال، ج ٧، ص ١١٨.

لون، ولأنّها لباس أهل الملكوت والجنان كان يراهم في لباس الخضرة، ويرى أيضاً قوام الخضرة بلون الخضرة، فمحبّته إيّاها من ذلك. روي أنّ ثياب أهل الجنة خضر، قال تعالى ﴿عليهم ثياب سندس خضر﴾ ولأنّ الروح الروحانيّ تلطّف في رؤية الخضرة، وأبصر فيها أنوارَ قدس الفردوس الأعلى، فزاد نور بصرها من لون الخضرة، لأنّ من صفاتها الرَّوحُ في الإنس، والفرح بالقدس، والرفاهية بالحُسن والخضرة وأمثالها.

١٢٤ ـ لذلك قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: النظر إلى الوجه [الحسن] يزيد في البصر، والنظر إلى الخضرة والماء الجاري يزيد في البصر[١].

بصر الظاهر متّصل ببصر الباطن، وبصر الظاهر يقتبس النور من بصر الباطن، وبينهما مسلك و منفذٌ، فرأى الروح من روزنة بصر الظاهر ملكوت الظاهر، وينظر ببصر العقل ملكوت الغيب الباطن، فإذا رأى هذه الصفات في الملكوتين زادت نوره واستئناسُها بالحقّ واشتد شوقها إلى معادنها من وصله الحقّ، لأنّ في الحسن نور الفعلِ الخاصّ الذي التبس به نور الذات والصفات، وفي صفاء الخضرة والمياه نور الفعل العامّ الذي يتجلّي الحقّ نور الفعل الخاصّ بوصفه فيه، فمن هذه المعاني يزيد في بصر الظاهر والباطن رؤيتها. وهذا من مقام عين الجمع.

وفي هذا إشارة إلى مقام الالتباس، فان احتجّ محتجّ بقوله ﷺ: «خير ثيابكم البيض»[٢] نقول: أراد به خير الدنيا لا خير الآخرة، وكلّ متاع الدنيا يسمى خيراً، لكن من أراد خير الآخرة ترك خير الدنيا، قال تعالى: ﴿قل ءأنبئكم بخير من ذلكم للذين اتقوا عند ربهم﴾ بعد ما وصف خير الدنيا بقوله تعالى: ﴿زين للناس حبّ

---

١. الخصال، ص ٢٣٧ مع اختلاف يسير و ورد في كنزالعمّال، ج ١٠، ص ٥١ حديث يشابهه وهو هذا: «ثلاث يجلين البصر: النظر إلى الخضرة وإلى الماء الجاري وإلى الوجه الحسن».

٢. فلاح السائل، ص ٦٩؛ مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٢٣.

الشهوات من النساء والبنين﴾ وأراد بقوله ـ عليه الصلاة والسلام ـ: «**خير ثيابكم البيض**» أي أجمل ثيابكم وأحسنُها البيضُ من سائر أجناس الثياب التي تجمّلون بها لاعلى الخضرة. أ لاترى أنّ ثياب أهل الجنّة خضر، وثياب الملائكة خضر، وسمي الخضر عليه السلام خضراً لخضرة ثيابه.

وأيضاً أي خير ثيابكم من الإبريسميّة والقطنيّة البيض، وذلك حين رأى جبريل عليه السلام بثوب أبيض حين اطّلع عليه وسأله عن الإيمان والإسلام والإحسان، برواية عمر ـ رضي الله عنه ـ بقوله: **اطّلع علينا رجل شديد بياض الثياب فالخيريّة** عنده عليه السلام ما رأى على أهل الملكوت.

وأيضاً أراد الثياب البيض القطنيّة، أي خير ثيابكم القطن من ألوان الإبريسميّة؛ لأنه حلال على الرجال والنساء.

وأيضاً أضاف إليهم الثياب البيض ولم يقل خير ثيابي وثياب رفقائي و [الحور] الرفيقات.

١٢٥ ـ وقال ﷺ: اختلاف العلماء رحمة[١].

اختلاف العلماء من فنون الحكم الذي يقع في محلّ استنباطهم من الغيب، وكلّها إلهام الله تعالى وهو رحمة على عباده، فبعضه عزائم وبعضه رُخَص، فالعزائم للأقوياء والرخص للضعفاء ﴿ولكل قوم هادٍ﴾ ﴿يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أُمّ الكتاب﴾.

١٢٦ ـ وقال ﷺ: لو وُزِن إيمان عليّ عليه السلام بإيمان أهل الأرض لرجح بهم[٢].

أشار إلى ما وقر في صدره من المعرفة والمحبّة؛ لأنّه كان نهراً من مجرى النبوّة،

١. الايضاح للفضل بن شاذان، ص ٣٩؛ الاحتجاج للطبرسي، ص ٣٥٥، عوالي اللئالي، ج ١، ص ٢٨٦؛ كنزالعمّال، ج ١٠، ص ١٣٦ وفيه «أمتي» بدل «العلماء».

٢. روض الجنان وروح الجنان، ص ٨٤؛ جامع الأخبار، ص ١٤؛ منهج الصادقين، ج ٤، ص ٣٣٥

وعيناً من عيون الرسالة، أثبته الله تعالى في كمال المعرفة باصطفائيّته الخاصّة. هو قد وقع في نور الإجلال فاستنار سرُّه بنور القِدَم، فصار إيمانه ومعرفته أكثر من إيمان عموم الخلق سوى الأنبياء والمرسلين؛ فلذلك تحصل له مشاهدة الحقّ بقدر إيمانه ومعرفته يوم يكشف الغطاء، كما قال ﷺ: **إن الله تعالى يتجلّى للمؤمنين عاماً ويتجلّى لأبي بكر خاصاً**[1] رضوان الله عليه.

فيه إشارة إلى غيرة أبي بكر وسلطنته في مقام المعرفة والتوحيد، وهذا من كمال العشق والمحبة من الله لأبي بكر حتى غار الحقّ على أبي بكر وغار أبوبكر على الحقّ.

١٢٧ ـ وقال ﷺ: المرء على دين خليله، فلينظر أحدكم من يخالل[2].

إنّ الله تعالى خلق الطباع والعقول والأجساد والقلوب والأرواح في بدء أمره جنوداً بعضها من بعض، واختار بعضها بالمعرفة وخذل بعضها بالنكرة. فمال المنكرون إلى المنكرين، ومال العارفون إلى العارفين، فائتلفت أرواح العرفاء، وتناكرت أرواح الأشقياء إلى الآباد.

١٢٨ ـ قال ﷺ: سافروا تصحّوا وتغنموا[3].

السّفر سفران: سفر الأرواح وسفر الأبدان. فصحّة الأرواح وغنيمتها من سفر الملكوت وطلب أنوار الجبروت، فتصحّ بالمشاهدة وتغنم بالمكاشفة بنعت المعرفة والمحبّة. وصحّة الأبدان في تقلّبها في بلاد الله لطلب عباد الله، بنعت تنفّسها في عجائب الله والتفكر في آلاء الله، وتلطيفها باستنشاقها نسيم الهوى، و

---

١. لم يوجد في المصادر.

٢. الأمالي، ج ٢، ص ١٣٢؛ المحجة البيضاء، ج ٣، ص ٣٠٩؛ مسند احمد، ج ٢، ص ٣٠٣ وص ٣٣٤؛ مستدرك الحاكم، ج ٤، ص ١٧١.

٣. السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٠٢؛ كنز العمّال، ج ٦، ص ٧٠١.

غنيمتها رؤية الأولياء واستماع كلام الأصفياء.

١٢٩ ـ وقال ﷺ: النظافة من الإيمان[١].

يعني طهارة القلب عمّا دون الله، وطهارة الصورة عن الجرائم والآثام.

١٣٠ ـ وقال ﷺ: الأكل مع الإخوان شفاء[٢].

أكل موائد تحف الغيب من إخوان الصفاء وفيها شفاء أرواحهم من علل الحجاب وسقم الامتحان، وأكلهم الحلال من خزائن التوكل على طبق القناعة بملح التسليم وفيه شفاء أبدانهم من علّة الحرام وسُقم الآثام، ولأنّ رؤيتهم عقاقير أنوار الحق ومفرّحة قربه ومحبّته لمرضى المريدين ومبتلى الطالبين.

١٣١ ـ وقال ﷺ: إن الله يحبّ أن تُؤتى رُخصه كما يحبّ أن تُؤتى عزائمه[٣].

العزائم لأهل الامتحان في أوائل العرفان. والرّخص جنّة الأمن للأمناء من أهل الانتهاء، جزاهم الله تعالى بها بعد احتراقهم بنيران المجاهدات والمكابدات. وهي لأهل الاضطرار من العاشقين في بيداء المحبّة إذ يحتاجون إلى إبقاء وجودهم بعد فنائهم في أسفار القِدَم، قال تعالى: ﴿فمن اضطر غير باغ ولاعاد فلا إثم عليه﴾.

١٣٢ ـ وقال ﷺ: من تشبّه بقوم فهو منهم[٤].

أراد التشبيه بسيرتهم لابلبستهم، وبأعمالهم لابمقالهم، ولايتهيأ التشبّه إلا لمن كان منهم. والتشبّه التأدّب بآداب القوم في جميع أحوالهم محبّةً لهم.

١٣٣ ـ وقال ﷺ: من أحبّ قوماً فهو منهم[٥].

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٢، ص ٢٩١؛ مستدرك الوسائل، ج ١٦، ص ٣١٩

٢. لم يوجد في المصادر

٣. المحجة البيضاء، ج٧، ص٤٢٥

٤. نص النصوص، ص ٢١٨؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ١٦٥؛ مسند أحمد، ج٢، ص ٥٠ و ٩٢؛ سنن أبي داود، ج٢، ص٢٥٥

٥. بشارة المصطفى، ص ٧٥، وفيه «... حشر معهم»؛ مستدرك الحاكم، ج٣، ص١٨ وفيه «... فهو منهم»

محبّته لهم أهليّته معهم من جهة طينة الأشباح وجوهر الأرواح، وشرب محبّة الأصليّة الصفاتيّة في بدء الأزل، إذاشربتها أرواح العارفين من بحار تجلّي الذات حين عرّفها الحق نفسه بوصف خطابه صفاته، حيث قال: ﴿ألست بربكم﴾ فمحّبة القوم ميراث تلك الأهليّة في سابق الحال.

۱۳۴ ـ وقال ﷺ حين دفن إبراهيم ابنه ـ عليه الصلاة والسلام ـ: وإنّا بفراقك يا إبراهيم لمحزونون[۱].

الحزن في مصيبة الأهل من أهليّة الجسم والروح، كأنّه ينقطع منهما قطعة فيحزن القلب لألم الفراق، وإن علم صاحبُها وصولها إلى الراحة صدقاً.

وأيضاً الولد فيه رِيح من أرواح الجنة، ووقوع الحزن في القلوب من فقدانه. وفيه أيضاً من عطر الحضرة طيب كما كان في يوسف ﷺ كذلك حكى الله تعالى عن يعقوب ﷺ بقوله: ﴿إنّي لأجد ريح يوسف﴾ شوق يعقوبُ إلى يوسف وحزنُه به لما في يوسف من حسن معدن الجلال والجمال وطيب نور الوصال، لذلك عميت عيناه لأجلها لا لأجل يوسف.

۱۳۵ ـ وقال ﷺ: لوكان موسى حيّاً لما وَسِعَهُ إلاّ اتّباعي[۲].

هذا من مقام الانبساط ومعرفة ما خصّ الله تعالى به، فهيّجه سلطان عزّته إلى إسقاط من يدخل بينه وبين حبيبه. ولأنّه كان صاحب الرؤية الأصليّة والخطاب من وراء الحجاب، أي لو كان موسى حيّا لم يكن وسعه إلاّ بمتابعتي لأنّي آخر الأنبياء ولانبيّ بعدي. وهذا مقام الصَّولة في الوُصلة، ومثل ذلك قوله ـ عليه الصلاة والسلام: أنا سيّد ولد آدم، وآدم ومن دونه تحت لوائي[۳].

---

۱. صحيح البخاري، ج۲، ص۸۵؛ كنزالعمّال، ج۱۵، ص ۶۲۱

۲. عوالي اللئالي، ج ٤، ص ۱۲۱؛ منهج الصادقين، ج ۱، ص ۲۵٤؛ كنزالعمّال، ج ۱، ص ۲۰۱

۳. الصراط المستقيم، ج ۱، ص ۲۵۱

وقرأ رسول الله ﷺ على المنبر **«والسموات مطويّات بيمينه»**[١] قال: في يمينه ثمّ يرمي بها كما يرمي الغلام بالكُرَة؛ ثم يقول: **أنا الملك أنا العزيز**[٢]. قال الراوي: قد رأيتُ رسول الله ﷺ يتحرك على المنبر حتى كاد يسقط كان قد وقع في بحر الألوهيّة، وجلال الصمديّة، وكبرياء العظمة، ورؤية صفات الخاصّ في لباس المتشابهات، فيفنى في سطوات العظمة وبقاء العزّة بنعت الغيبة والوجد والمكاشفات.

١٣٦ ـ وقال ﷺ: يجيء القرآن يوم القيامة كالرجل الشابّ فيقول لصاحبه: هل تعرفني الخبر.

أشار إلى عالم الالتباس ومتشابهات المكاشفة فإذا كانت الصفات تتجلّى في صورة حسنة فكذلك الذات، وهو تعالى منزّه عن التشبيه والشكل والمثل، لكن يُرى جلاله وجماله حمل واردات مشاهدات الأزليّات.

١٣٧ ـ وقال ﷺ: إن الله يُرى هيئة ذاته كيف[٣]. وقال: رأيت ربّي في أحسن صورة[٤].

هذا من فرط العشق إذا عشق العبد بربّه رآه في صورة حسنة ليستوفي حظّ المشاهدة من رؤيته، فإذا بلغ إلى مقام التوحيد يفنى في أوّل باديٍ يبدو من جلال القِدَم حيث لايبقى من رسوم العشق والأفعال شيء، الاترى إلى صاحب المعراج الأعظم صلواتُ الله عليه كيف كان في رؤية صرف الوحدانيّة وجمال الأبديّة، خرج من رسوم الأفعال وتحيّر في كمال الكمال وانقطع عن الثناء والمقال، فقال: **لاأُحصي ثناءً عليك**[٥]. فإذا كان في سرمديّة التوحيد يخرج من الخليقة ورؤية

---

١. مسند أحمد، ج٢، ص٧٢، ج٦، ص١١٧؛ صحيح البخاري، ج٦، ص٣٣؛ سنن الترمذي، ج٥، ص٥١

٢. مسند أحمد، ج٢، ص٧٢

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. مفاتيح الغيب، ص ٢٥٥؛ سنن الدارمي، ج٢، ص١٢٦؛ كنزالعمّال، ج١، ص٢٢٨

٥. نضد القواعد الفقهية، ص ٩٢؛ مرآة العقول، ج ١، ص ٣٥٠؛ مسند أحمد، ج٦، ص٢٠١؛ مستدرك الحاكم،

الإنسانيّة، فإذا عاد إلى منزل العشق يشمّ تلك الرائحة من الطيب والجمال شوقاً منه إلى ذلك الحال، لذلك كان يقول: **حُبّبَ إليَّ من دنياكم ثلاث الطيبُ والنسآء وقرّة عيني في الصلاة** يطلب أنوار المشاهدة في مرآة صفة الفعل، ولاهناك تهمة الحلول، لكن يتجلّى الحقّ في الحسن والمستحسن لطلاّب مشاهدته كان يُواسي فراقَه من طيب الوصال بطيب المسك والورد والريحان، ويضع الباكورة على عينيه ويقبّلها ويستنشق رائحتها، وينظر إلى الورد الأحمر يتجلى صفة القدم وبهآء الجلال في طراوة الورد الأحمر، كما تجلّى من الشجرة لموسى والجبل. وهذا إشارة إلى عين الجمع لايعرفها إلاّ العشّاق. ويطلب من رؤية نسائه صفاء حُسن معدن الأزل الذي أورثهنّ الله من حوّاء، وللعاشق حال في مقام العشق من روح مباشرة الجلال في روحه يهيّجه إلى الشهوة الرّوحانيّة، وفيه من الأسرار المكنونة ما فيه. ويطلب من مقام الصلاة طيب المناجاة وجمال المشاهدات، وذلك قرة عيون الأنبياء والأولياء. وبمواساة حاله ـ عليه الصلوة والسلام ـ استئناسه بالوجه الحسن، كما روى أنه **يحبّ الوجه الحَسَن** لأنّ من استأنس بالله استأنس بكلّ شيء مليح ووجه صبيح، بغير تهمة البشريّة كما كان ينظر إلى وجوه أصحابه طلباً لمواساة حاله بحسن ولايتهم. كما اشتاق ـ عليه الصلاة والسلام ـ إلى لقاء عشّاق أُمّته لمّا بكى وتأوّه وقال: **واشوقاه إلى لقاء إخواني**، كان شوقه من معرفة أشواقهم إلى لقائه العزيز، لأنّ في رؤية الأنبياء والأولياء ما هيّج أسرارهم إلى معالي رؤية قدس الصفات من نور المشاهدة ولمعان سرور أنوار القدم، كما سئل ـ عليه الصلاة والسلام ـ عن الأولياء قال: **من تذكّر الله رؤيتُهم** لأنّ في رؤيتهم نور الصمديّة الذي يتلألأ من بشرة وجوههم.

ج ۱، ص۳۰٦؛ السنن الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۷

١٣٨ ـ وقال ﷺ: إذا أحبّ الله عبداً ابتلاه، فإن صبر اجتباه، وإن رضي اصطفاه[1].

اصطفى الولي في الأزل لمحبّته ثم ابتلاه بطلب وصلة محبوبه، إذ المحبّة في نفسها بلاء، مَن صبر فيها وفي جريان أثقالها عليه وشدة آلامها اجتباه الحقّ حتى يغلب عليه شوقه فيطير بجناح الشوق في مهمه الحيرة، فأوقعه الحقّ بعد ذلك في بحار نيران عشقه. فإن رضي باحتراقه والتهابه في منازل الفقدان اصطفاه بمعرفته وتوحيده حتى يكون منبسطا بأنسه متصرّفاً في ملكه، لايبقى عليه من غرابة غرامةُ ذنبٍ ولاوحشة بُعدٍ ولاغبار معصية، فَصارت سيّآته حسناتٍ وبليّاته درجات وامتحانه قربات وحركاته كفارات وطاعاته تعلقاتٍ، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ في وصف هذا المحبوب: **إذا أحبّ الله تعالى عبداً لم يضرّه ذنب.** ذنبه تحيره عن إدراك كنه القدم وهو سبب عرفان البقاء إذ العجز عن درك الإدراك إدراك. وكيف يضرّه وهو به يفنى في الحياء وجلال الجلال وإجلال الإجلال، مع أنّه يعلم أنّه في امتحان محبوبه،وامتحانه منه اختياره الأزليّ، وهو يرضى باختياره بنعت محبّته فناء وجوده في حياته. فهذا الذنب صار تربيةً له في المحبّة، وذلك حسنة الأبرار وسيّئة المقربين،

كما قيل **ذنوب المقرّبين حسنات الأبرار.** ذنوبهم في المعرفة قلّة إدراك معرفتهم والالتفات من المعطي إلى العطاء، وملاحظة نفوسهم لحظة إذا هم يسيرون في مقامات المعرفة، وهذا من الحق تعالى حذف حصيّات في قوارير محبّتهم ليكسرها في قلوبهم، ويعاتبهم بها ثم يمنّ عليهم بعفو الهجران ووصل الوصال، كما أشار إلى حبيبه ـ عليه الصلاة والسلام ـ «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر». أسقط عنه حقّ ربوبيّته الذي هو صفته الواجبة في القِدَم على

---

١. الحقائق للفيض الكاشاني، ص١٨٩؛ المحجة البيضاء، ج٨، ص٦٧؛ بحار الأنوار، ج٨٢، ص١٤٢؛ مستدرك الوسائل، ج٢، ص٤٢٧.

عبده قبل كونه وبعد كونه، فلزم عليه ذنب عدمه في القِدَم وذنب وجوده في البقاء فغفر الذنب الأوّل وهو عدمه في القِدَم، والذنب الآخر وهو كونه في بقاء الحقّ ووجوده؛ لأنّ في الحقيقة كأنّه ينبغي أن يكون هذا العبد في عبوديّة خالقه دائماً [اداءً] لحقّ ربوبيّته عليه وإن كان مستحيلاً، وكأنّه لاينبغي أن تكون حدوثيّته في عزّته القديم، حتى كان الحقّ كما لم يزل كان موجوداً بلا حدث، ويكون العبد معدوماً كما لم يكن في القِدَم.

١٣٩ ـ وقال ﷺ: النفس هي الصنم لأكبر[1].

كلّ الأصنام دون النفس هي تماثيل إبليس تكسرها بضربة واحدة من المحبّة من الخليل، قال الله تعالى: ﴿فجعلهم جذاذاً﴾ بأنها صغار والنفس لمعة من لمعان قهر القِدَم وهي باقية على المحبّ لبقاء امتحانه في محبّته، ولايطيق أن يكسرها لأنّ الحدث لايوازي بأفعال القِدَم. ألا ترى كيف استثنى الله تعالى من الأصنام الصنم الأكبر وقال: ﴿إلاّ كبيرهم﴾ فإن الكبير من قهر كبرياء، ولاينقطع عنه إلى الممات.

١٤٠ ـ وقال ﷺ في حديثٍ: واعلم أنّ النصر مع الصبر، وأنّ مع الكرب الفرج، وأنّ مع العسر يسراً[2].

إذا نزل جندُ الصبر في القلب وتمكّن فيه وتفرّق الجزع صار الصبر يقيناً، فإذا قوي الحال شاهد القلبُ مقام الرضى في البلاء، ثم انتقل من رَوح الرضى إلى صفاء الأنس فيكون محفوظاً برعاية الله عن قهر الله في امتحان الله، وينزل عليه السكينة فيكون منصوراً بنصر الله. فإذا نظرتَ في الحقيقة فعلمت أنّ الصبر بريد النصر، وينزل النصر حيث ينزل الصبر معاً، فإذا أراد الحقّ تعالى أن ينصر عبداً

---

١. لم يوجد في المصادر.

٢. مسند أحمد، ج١، ص٣٠٧؛ مستدرك الحاكم، ج٣، ص٥٤٢

جعله صابراً؛ لأنّ الكرب والعسر من فعله وامتحانه، فإذا صبر العبد في أوائل آلامهما فيكون صبره مفتاح كنز الراحة. والإشارة فيه أنّ الله تعالى إذا أراد أن يفتح لعبده باباً من فضله النادر ابتلاه بشيء من بلائه، ثم يخصّه بنعمة من نعمائه، وما رأيت منه شيئاً من الامتحان إلا ورأيتُ بعده ومعه نوادر لطائف برّه. وإذا أردتَ أن تجرّب ما قلنا فراقب أحكام الغيب و طُرق الأسرار ومنازلات الأحوال.

١٤١ ـ وقال ﷺ: ما فتح رجل على نفسه باب مسألة إلا فتح الله عليه باب فقرٍ[١].

سؤال المرء إذا كان من حرصه يكون له قنطرة تهمة الدنيا، فإذا سأل من غير الله حرصاً وجمعاً أسقطه الحقّ إلى بحر فقر النفس الأمّارة غيرةً عليه وعقوبة له، حتى لاينجو من فقر نفسه ولايجد رَوحَ غِنى الله تعالى، لأنّ من توكّل على غيره فيكون محبوساً بنفسه، ولاينسدّ بابُ فقره، ويكون فقره في نفسه أوسع.

١٤٢ ـ وقال ﷺ: اللهم أحيني وأمتني مسكيناً، واحشرني في زمرة المساكين[٢].

امتحن الله تعالى نبيّه ـ عليه الصلاة والسلام ـ بالدنيا فاختار الآخرة، وامتحنه بالولاية فاختار الخشوع والبذاذة، وامتحنه بالنبوّة فاختار التواضع، وامتحنه بالربوبيّة فاختار العبودية والمسكنة، فخلع ثوب الربوبيّة عن نفسه بعد إذ أغرقه الحقّ في بحارالأنانيّة وأسرار الاتّحاد؛ لأنّه قد علم أنّ جميع ذلك مكرٌ فاستعاذ منه إليه.

١٤٣ ـ وقال: أعوذ بك منك[٣].

لمعرفته بغيرته، وبأنّ الحدث لايكون قديماً، فأفرد القِدَم عن الحدث، ورجع

---

١. جامع الأخبار، ص ١٣٧ ؛ مسند أحمد، ج ١، ص ١٩٣؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٣٨٥؛ مع اختلاف يسير.

٢. روضة الواعظين، ص ٤٥٤ ؛ منهاج البراعة، ج ٣، ص ٣٩٣؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٨١ و ١٣٨٢؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٨؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٢

٣. تنبيه الغافلين، ص ٣٣٤؛ مجمع البحرين، ج ١، ص ١٨٦؛ مفاتيح الغيب، ص ١٥٨؛ بحار الأنوار: ج ٦٣، ص ٢٣٧

من الأنانيّة وعين الجمع إلى مقام الفناء، وهذا من غاية معرفته بربّه. ولم يفعل كما فعل أهل الجمع الذين اغترّوا من الحقّ به وادّعوا الأنانيّه، فإنهم محجوبون عنه. و كان عليه الصلاة والسلام غير مستدرج به عنه، لاجرم تواضع لجبروته وخضع لملكوته، وجعل نفسه من جملة مساكينه المفتقرين بنعت المعرفة إلى مشاهدة ربّهم، المُقِرّين بفنائهم في بقائه، العطشين إلى أوّليّته وعرفان أحديّته، بعد ما شربوا أبحُر المعارف والكواشف، وشاهدوا عين الجمع وعين الكلّ بعين الحقّ. فأراد ـ عليه الصلاة والسلام ـ أن يبلغ معهم مشاهد القِدَم بنعت الفناء والعدم علماً بغيرة بقائه.

١٤٤ ـ وقال ﷺ: لعن الله فقيراً تواضع لغنيّ لأجل ماله، مَن فعل ذلك منهم فقد ذهب ثلثا دينه[1].

ذهب ثلثا دينه في ذلك الوقت، فإن تاب الله عليه رجع دينه إليه، فإنّه غُمّة وإبهام واحتجاب النفس بغيره. وإشارته ـ عليه الصلاة والسلام ـ في «ثلثا دينه» إلى أنّ الدين ثلاثة أقسام: ثلث إيمان، وثلث إيقان، وثلث عرفان. فإذا نظر صاحبُها إلى صاحب الدنيا واستحسن حاله وتواضع له للدنيا، فقد احتجب عن العرفان والإيقان، وبقي في قلبه إيمانه الذي به حقن دمَه؛ لأنّ من عرف الله لم ينظر إلى الكون بعين استحسانه، ولم يأت بعينه جميع الوجود.

١٤٥ ـ وقال ﷺ: النظر إلى وجه الإخوان على الشوق إليهم أحبُّ إليّ من ألف ركعة تطوّعاً[2].

العبادة مركب المحبّة، تسير بها إلى عالم المحبوب بعد خروج صاحبها من الكون ورؤية الإخوان من شوق الرحمن يوجب النظر إلى مشاهدته في ذلك

١. كنز العمّال، ج ٣، ص ٢٣٠

٢. لم يوجد في المصادر.

الوقت؛ لأنّ في وجوههم تتلألأ أنوار القِدَم، والعبادة للثواب، والنظر إلى وجوههم لرفع الحجاب والشوق من العرفان، والطاعة من الإيمان، والمعرفة من المشاهدة، والعبادة من المجاهدة. ومحبّة أولياء الله لاتكون إلاّ من شوق الله. وأين مقام العبادة من مقام الشوق، وهو الغاية القصوىٰ من أحوال العارف.

١٤٦ ـ وقال ﷺ: الشيخ في قومه كالنبيّ في أُمّته[١].

أشار إلى أنّ الولاية [من] جنس النبوة، وأنّ الوليّ قريب من النبيّ وهو خليفته، يجب أمره لأنّه يحكم بخطاب الله ويقضي بأمر الله. وإنّ هذه الأحوال لاتكون إلاّ في درجة الشيخوخة؛ لأنّ فيها تمكين الأحوال وسكون الأسرار، وفيه نزول بركات الله من خصائص التجلّي والخطاب؛ لذلك قال ـ عليه الصلاة والسلام : **البركة مع أكابركم الكبراء أبواب الأنبياء**؛ لأنّهم محل المكاشفه والمحبّة والمعرفة والعلم اللدنّي، يربّون الأمّة كتربيتهم ويهدوهم إلى طريقتهم، كما قال ـ عليه الصلوة والسلام ـ **علماء أُمّتي كأنبياء بني إسرائيل**.

١٤٧ ـ وقال ﷺ: ليس منّا من لم يرحم صغيرنا ولم يوقّر كبيرنا[٢].

الكبير العارف والصغير المريد، ومن لم يوقر العارف يسقط من عين المعروف، ومن لم يرحم المريدَ لم يبلغ إلى درجة المشايخ.

١٤٨ ـ وكان ﷺ يقول في دعائه: اللهم أَشْرِبِ الإيمان قلبي كما أشربته روحي

أشرق نور المعرفة في سرّ السرّ، ثمّ يؤثر في السرّ، ثمّ يباشر بالروح، ثمّ يظهر بالقلب والعقل واللّب والفؤاد ومنظر الصفا. فإذا لم يصل من الروح إلى القلب لم يكن القلب سيّاراً في الملكوت وطيّاراً في الجبروت. وقد بيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ الروح ليس بقلب.

---

١. مفاتيح الغيب، ص ٤٨٢؛ المحجة البيضاء، ج ١، ص ١٧٠؛ مشكاة الأنوار، ص ١٦٩

٢. الكافي، ج ٢، ص ١٦٥؛ الأشعثيات، ص ١٨٣؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٢١٥ و ص ٢١٦

١٤٩ ـ وقال ﷺ: إنّ الله تعالى إذا تجلّي لشيء من خلقه خشع له [١].

إنّ الله تعالى يتجلّى بفعله ويتجلّى بصفته ويتجلّى بذاته، الفعل للأكوان عامّاً وفي الأشباح خاصّاً، والصفة للقلوب عامّاً وللعقول خاصّاً، والذات للأرواح عامّاً وللأسرار خاصّاً. فإذا تجلّى بالفعل اقشعرّت الجلود من هيبته، وإذا تجلّى بالصفة وَجِلَتِ القلوبُ من عظمته، وإذا تجلّى بالذات ذابت الأرواح من سطوات كبريائه. وكلّ ذلك موجود في تجلّي موسى ﷺ قال تعالى: ﴿فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّا وخرّ موسى صعقاً﴾.

١٥٠ ـ قال ﷺ: حبّك الشيء يعمي ويُصمّ [٢].

يعمي العين من رؤية عيب المحبوب، وترى ما يأتي منه مستحسناً، ويُصمّ الأذُنَ من استماع عيبه، وتسمع من كلّ صفاته حمداً وثناءً؛ لأنّ المحبة مقدّسة عن العلل لايَبقى لصاحبها نقصان، كأنّ المحبّ إذا رأى محبوبه كأنّه يرى نفسه.

١٥١ ـ وقال ﷺ: لكلّ شيء معدن ومعدن التقوى قلوب العارفين [٣].

المعرفة توجب الخشية، والخشية توجب التقوى عمّا دون الله؛ لأنّ العارف غائب في عظمة الله، شائق إلى لقاء الله، هائم في محبّة الله، تجري عيون التقوى من بحار معرفته من روحه إلى قلبه، ومن قلبه إلى صورته. وسِرُّه معدن التوحيد لأنّ الحقّ يتجلّى فيه بنعت القِدَم، وروحه معدن المعرفة لأنّ الحقّ يتجلّى فيها بوصف البقاء، وقلبه معدن الخوف والخشية والتقوىٰ لأنّ الله تعالى يتجلّى فيه بنعت الكبرياء والعظمة والجلال والهيبة. فالتوحيد من عين القِدَم، والمعرفة من عين البقاء، والتقوى من عين الكبريآء. وللتقوى حقيقة وطريقة، طريقتها في قلوب

---

١. مستدرك الحاكم، ج١، ص٣٣٢؛ السنن الكبرى، ج٣، ص٣٣٣

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٠؛ السرائر، ج ٣، ص ٢٩٥؛ مسند أحمد، ج٦، ص ٤٥٠

٣. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج١٠، ص٢٦٨؛ كنزالعمّال، ج٣، ص ٩٠

جميع الخلق، و حقيقتها في صدر محمّدﷺ لأنّه محلّ عين الجمع ومرآة كشوف الغيب.

وروى أبو هريره ـ رضي الله عنه ـ في هذا المعنى أنّ النبيّﷺ قال: **التقوى هاهنا**. يشير بيده إلى صدره. أي حقيقة التقوى في صدري، وفرعها في قلوب جميع الخلائق. كما قال عليه الصلاة والسلام: **أنا أعرفكم بالله وأخوفكم منه** بيّن عليه الصلاة والسلام أنّ من زادت معرفته زادت خشيته وتقواه، وليس في الكونين أعرف منّي.

١٥٢ ـ وقالﷺ: لو أنّ العُسر دخل حجراً لتبعَهُ اليُسر حتى يدخل عليه[١].

العُسر من قهر العظمة وهو قبضه تعالى واليُسر من لطف جماله وهو بسطه تعالى، قال تعالى: ﴿والله يقبض ويبسط﴾ يُرَبّي العباد بهاتين الصفتين، بمحنتهم بالقبض تمحيصاً لجناياتهم، وينيلهم بالبسط شوقاً إلى جلاله وتمكيناً في مقاماته، لكن يزيد عليهم كرامة البسط وُسعاً لطريق عشقهم وزيادة لمحبّتهم كما قال تعالى ﴿فإنّ مع العسر يسراً إنّ مع العسر يسرا﴾ وكما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ في حديث آخر: **ما دخل العسر في حجر إلا ومعه يسران**[٢] وتربية الحقّ بهذه المعاني عُرفاءَه ليُطلعهم بتجلّي جميع صفاته.

١٥٣ ـ وجاء رجل إلى النبيّﷺ فقال: جئتك لتعلّمني من غرائب العلم. قال ـ عليه الصلاة والسلام: ـ **هل عرفتَ ربّك؟** قال: نعم. قال: **ما صنعت في حقّه؟** قال: ما شاء الله. قال: **هل عرفتَ الموتَ؟** قال: نعم. قال: **ما أعددتَ لها؟** قال: ما شاء الله. قال: **فاذهب فأحكِم ما هناك ثم تعال أُعلّمك من غرائب العلم.**

قد بيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ غرائب العلم معرفة الله تعالى ومعرفة

---

١. الفرج بعد الشدة، ص٤٣ مع اختلاف يسير.

٢. لم يوجد في المصادر.

الموت؛ لأنّ في معرفة الله رؤية صفاته وذاته وعجائب جلاله وجماله وقربه ووصاله، واستماع خطابه وكلامه، والعلم بنوادر ملكه وحكمته، وكشوف أسراره وبروز لمعات أنباء عجيب صنيعه ولطائف صُنعه، ومن وقع في معرفة القديم الأزليّ صار عارفاً بمكنونات علمه ومطّلعاً بغرائب أنبائه. ومن عرف الموت عرف فناءَه، ومن عَرفَ فناءه عرف بقاء الحقّ، ومن عرف بقاء الحقّ علم أفعاله وصفاته المباشرة بنعت نفاذ القدرة في كلّ ذرّة من العرش إلى الثرى. وأفهمنا ـ عليه الصلاة والسلام ـ أن من لم يبلغ هذه الدرجات التي وصفناها لم يُطِق أن يسمع كلمةً من علم الغيب وغريب الأسرار.

۱۵۴ ـ وقال ﷺ: إنّ في الجسد مضغةً إذا صلحت صلح بها سائر الجسد، وإذا فسدت فسدبها سائر الجسد[1]. ألا وهي القلب.

المضغة الجوفانيّة هي هدف سهام القهر واللطف، وهي متقلّبة في قبض خالقها. فإذا وقعت في بحار النكرات مالت من تأثير القهريّات إلى عالم الشهوات، و أفاضت إلى الحسّ والجوارح مباشرة الآثام. وإذا وقعت في بحار المعارف مالت بنعت المحبّة والشوق إلى مشاهدة الله تعالى، فاستنارت بنورها فنوّرت العقلَ والنفسَ والروحَ والصورةَ، فيتولّد من حسن جوارحها خشوع الصورة في طاعة الله، وصلاح الجوارح في خدمته ومراقبته.

۱۵۵ ـ وقال ﷺ ليس [منّا] من لم يَتَغَنَّ بالقرآن[2].

القرآن صفة القديم تجلّى القديم قبل نزوله لأرواح العشاق فتلقفت الأرواح من الحقّ خطابه بنعت التغنّي، فطربَت من سماع الحق وفرحت بطيب كلامه،

---

۱. منية المريد، ص ۲۲٤؛ بحارالانوار، ج ٦١، ص ۲۳؛ صحيح البخاري، ج ۱، ص۱۹؛ صحيح مسلم، ج ۵، ص ۵۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص۱۳۱۹؛ مع اختلاف يسير.

۲. معانى الاخبار، ص ۲۷۹؛ الأمالي، ج ۱، ص ۳۱؛ سنن الدارمي، ج ۱، ص ۳۵۰

فبقيت عليها تلك الطيّبات إلى الآباد. فإذا قرأ الصادق كتاب الله يتغنّي روحه، ويترنّم قلبه، ويرقصُ عقله، ويطيب خلقهُ، ويلطف لسانه من طيب نزول القرآن في مشاهدة الرحمن. فإشارته ـ عليه الصلاة والسلام ـ إلىٰ أنّ الأرواح مع روحه كانت في الأزل مترنّمة بخطاب الحقّ في بدء الأمر باقية على تلك الأحوال من الفناء والسماع، ومن لم يتغنّ بالقرآن لم يكن روحه مع روحه وأرواح السعداء هناك. وما ذكر «ليس منّا» عبارته أي ليس مَعنا حين سمعنا قول الحقّ ﴿ألستُ بربّكم﴾.

١٥٦ ـ وقال ﷺ: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه[1].

حسن الوجه كسوة الله من نور جلاله، كساهُ وجه كلّ متخلّق بخلقه، ومن خلقه العالي السخا والكرم، فمن اتصف بحسنه اتّصف بسخائه وكرمه، وهما صفتان من نعوت القِدَم لايفارقان أحدهما عن الآخر أبداً. وفيه إشارة اُخرى، أي اطلبوا صفاء تجلّي الحقّ من وجوه الحسان فإنها محل بروز أنوار الجلال والجمال، حتّى تعشقوا الله بوسيلة فعله وتعرفوا حقائق صنعه في الأرواح القدسيه و الأشباح الطاهرة فتبلغوا بها معرفة أسرار الصفات و حقائق الذات. وهذا الأمر خطاب مع من بلغ عين الجمع. وإنّه تعالى إذا خصّ عبداً بحسن الظاهر والباطن، وألبسه لباس محبّته، صيَّره مشكاة تجلّي جلاله وجماله، فيبرز نوره من نوره، ويتجلّى منه لعباده. فمن أدركه أدرك الحقّ حيث كان في جميع الأحوال، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ يقول الله تعالى: **ابن آدم مرضتُ فَلم تعدني؟ قال: يا رب كيف أعودك؟ وأنت ربّ العالمين؟! فيقول: أما علمتَ أنّ عبدي فلاناً مرض فلم تعده، أما**

---

١. عيون أخبار الرضا، ج ٢، ص ٧٤؛ الأمالي، ج ٢، ص ٨؛ الرواشح السماوية، ص ٢٠١؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج٨، ص١٩٤ و ص١٩٥؛ كنز العمّال، ج٦، ص٥١٦

إنّك لوعُدته لوجدتني عنده[۱]. فيه إشارة إلى عين الجمع من هاهنا يدّعون سكارى المحبّة والمعرفة والتوحيد الأنانيّة والاتّحاد في مقام عين الجمع، إذ الحقّ تعالىٰ باشر أسرارهم بقدس القِدَم، وتجلّى بنفسه من أسرارهم لأرواحهم، ومن أرواحهم لقلوبهم، ومن قلوبهم لعقولهم، ومن عقولهم لهمومهم، ومن همومهم لأشباحهم، ومن أشباحهم لنفوسهم، حتى يصيروا بجميع أوصافهم مستغرقين في الحقّ للحقّ بالحقّ تعالى كبرياؤه عن ممازجة الحدثان.

۱۵۷ ـ وقال ﷺ: عليكم بالحزن فإنّه مفتاح القلب[۲]. قالوا: يا رسول الله، وكيف الحزن؟ قال: أجيعوها وأظمئوها.

أشار عليه الصلاة والسلام إلى أنّ الجوع والعطش يجلبان الحزن و ذلک أنّه إذا ذاب اللحم و الشحم في بدن الانسان بالجوع و العطش يرقّ القلب ويصفى، ويذهب عن عين السرّ والعقل والروح قَذَى الشهوات والهوى وغبار الطبيعة، فتبصر أبصارهم عيوب النفس و ما فسدت من عمارات القلب، وتبصر أيضاً عجائب ملك الغيب من الثواب والعقاب، فتحزن بذلك حزناً طويلا لاينقطع دوامُه، وتغلب عليه أفكار متراكمة من جهة مافات عنه ومالم يُدرك من فيض الله وكرمه. لذلك كان ـ عليه الصلاة والسلام ـ دائم الفكر متواصل الاحزان إذ رأى تقصير عبوديّته في ربوبيّة الخالق، وكان مستغرقاً في بحار عظمة الله يزيد حزنه على حزنه من قلّة إدراكه حقيقة المعرفة بكنه القِدَم. وأكثر حزن القلب من جهة جريان قهر الحقّ في النفس، وهو شركها وسوءُ ظنّها بالله وميلها إلى ما دون الله. وذلك ما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: الشرك أخفى من دبيب النمل والذّر على

---

۱. الأمالي، ج ۲، ص ۲٤۳؛ وسايل الشيعه، ج ۲، ص ٦۳٦؛ بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۲۰
۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ كنزالعمّال، ج ۳، ص۱٤۳ و ج ٦، ص ٤۹۰

الصفا[1] أراد بهذا الشرك ما ألقى الشيطان في نفس العارف من الكفريّات والشكيّات في بدء معرفته عند خوضه في طلب مشاهدة القِدَم، وما ذكر النفس في خفايا سرّها من الشهوة الخفيّة، وذكر المخلوق بنعت الرّياء والسُّمعة.

١٥٨ ـ وقال ﷺ السخّي الجهول أحبّ إلى الله من العابد البخيل[2].

السخاء صفة الحقّ، والبخل صفة الشيطان. فمن اتّصف بصفة الله فهو حبيب الله، ومن اتصف بصفة الشيطان فهو قرين الجنّ. ولايبالي الله تعالى بظاهر السخّي وظاهر العابد، إنّه ينظر إلى نيّتهما وصفاء قلبها.

كان لرسول الله ﷺ حادٍ حسنُ الصوت، فقال له عليه الصلاة والسلام: **رويدك يا فلان لاتكسر القوارير**[3] أراد بالقوارير النساء كما قيلَ. وما تراءى لي أراد بالقوارير زجاج أحكام النبوّة أي لاتهيّجني إلى عشق القِدَم، ولاتشدد على شوقي فأخاف أن أستغرق في بحار التوحيد، وأُلقي قارورات الحكم فتكسر بأحجار الوجد، فيشوّش كسرها شرائع الدين على أُمّتي فيبقون في مقام العشق، ويخرجون من حكم الطريقة من شدة المحبّة.

١٥٩ ـ وقال ﷺ: مُثّلت لي أُمّتي في الطين، وعُلّمتُ أسماءها كما علّم آدم الأسماء كلّها[4] الحديث.

علّم الله آدم ـ عليه الصلاة والسلام ـ الأسماء بعد أن نفخ فيه روحه، فلمّا نفخ روحه فيه عُلّم بروحه أسماء جميع المخلوقات؛ لأنها تجلّي علم الأولي فيه، فإذا

---

١. وسايل الشيعه، ج ١١، ص ٤٩٨؛ مع اختلاف يسير. معاني الأخبار، ص ٣٧٩؛ مجمع البيان، ج ٢، ص ٣٤٧؛ منهج الصادقين، ج ٣، ص ٤٣٢

٢. اخلاق محتشمى، ص ٣٢١؛ المحجة البيضاء، ج ٦، ص ٧٤؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٣، ص ١٢٧ وفيه «الجاهل السخي» بدل «السخي الجهول».

٣. صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٢٢؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٧٩؛ السنن الكبرى، ج ١٠، ص ٢٢٧

٤. بصائر الدرجات، ص ٨٤؛ مع اختلاف يسير. كنز العمّال، ج ١٢، ص ١٨٥ «... في الماء والطين ...».

اتّصف بذلك اتّصف بصفة الربوبيّة، فصار قلبه يعقل بالله إذ هو قلبه؛ لانه وقع في أوّل حاله في مجمع عين الجمع فيما أخبر الحقّ تعالى عن الصفتين الخاصّتين ـ صفة الذات وصفه الفعل اللتين تبرزان فيه من عين القِدَم ـ بقوله ﴿ونفخت فيه من روحي﴾ و﴿خلقت بيديّ﴾.

أمّا المصطفىﷺ فأعلمه الله الأسماء كلها، وعلّمه حقائق صنعه فيما مضى من الخلق ومايمضي قبل خلق صورةٍ بعد كونه صورةً وروحاً.

وهذا خاصيّته على آدم إذ علّم روحَه قبل خلق السموات والأرض علم الأشياء بعد كونها في الصورة، فإنّه قبل خلق الصورة بروحه متّصفاً بروح الحقّ، وبعد خلق صورته متصفاً بخلق الحقّ، ففي كلتا الحالتين هو في عين الجمع، لاجرم أخبر عمّا كان وما يكون، وأعلمنا أنّه رأى أُمّته في الماء والطين إذ كانت هي ممزوجة في طينة آدمﷺ حيث طرح بين مكّة والطائف على هيئتها وصفتها، وأفهمنا أنّه رآها قبل خلقها وعَلِم أسماءَها قبل كونها وآدمﷺ بين الماء والطين. وهذا إشارته بقوله: **كنتُ نبيّاً وآدم بين الماء والطين** أي كنتُ عالماً بآدم وذرّيته إذ هو معهم مختلطا بالماء والطين، وعلّم آدم الأسماء بعد تمكينه في صورته.

ومن خاصيّة المصطفىﷺ بلوغُه مقام كشف الغيب قبل كونه صورةً وبعد كونه نبيّاً، إذ أخبر عن المقامين معاً.

ومن ذلك قوله ـ عليه الصلاة والسلام ـ **أُوتيتُ بمقاليد الدنيا على فَرس أبلق على قطيفة أرجوان** أي أشرفت على خزائن غيب الحقّ التي في ملكوت الأرض بعد ما أعطاني مفاتيحها، وهي نور من نور علمه، فرأيتُ به كنوز الأرض. وهذا مكاشفةٌ حقيقيّة، وليست بمثَل. إنّ الله تعالى أرى أولياءه وأنبياءه من هذا القبيل على تحقيق المعنى والصورة لاعلى مثل ومجاز، وفي مكاشفتهم كثير من هذا. وإنّ الله تعالى قد خصّ أهل المكاشفة برؤية ملكه في الغيب وحسن صنائعه في

العالم؛ ليجذب قلوبهم بها إلى مقام محبّته ومعرفته، وهم رَأوا ملكوته بقلوب ملكوتية ملكيّة نبويّة إلهيّة بصيرة بنور الحق، وقد وصف هذه القلوب ـ عليه الصلاة والسلام ـ وقال: **إنّ لله تعالىٰ على وجه الأرض ثلاثمائة قلوبهم على قلب آدمﷺ، وأربعين قلوبهم على قلب إبراهيمﷺ، وسبعة قلوبهم على قلب جبرائيلﷺ، وخمسة قلوبهم على قلب ميكائيلﷺ، وثلاثة قلوبهم على قلب إسرافيلﷺ، وواحد قلبه على قلب عزرائيلﷺ الحديث.**

بين فضله عليه الصلاة والسلام على آدم وإبراهيم وجبريل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيلﷺ إذ شبّه قلوب بدلاء أمّته بقلوبهم، وأخبر أنّهم بقلوبهم ما رأى قلوبُ سادة الأنبياء والملائكة، ولم يشبّه قلوبهم بقلبه إذ ليس من العرش إلى الثرىٰ مثل قلبه ﷺ لأنّ قلوب جميع الأنبياء و الأولياء قلبه ـ عليه الصلاة والسلام ـ يجول فوق العرش في ميادين الجبروت وأنوار القِدَم.

ثم أفهمنا ـ عليه الصلاة والسلام ـ أن قلوب ثلثمائة أوعية علم الأسماء وخاصّيّة الاصطفاء، وترى من مقامات الملكوت ما رأى قلبُ آدمﷺ وهي محلّ حُزْن المحبّة والنّدم على الدّوام والحياء والوجل والاحتشام والحرمة، وهذه خاصيّة قلب آدم عليه الصلاة.

وخبر أنّ قلوب الأربعين أوعية الخلّة ومصابيح اليقين والمكاشفة والمشاهدة، كما كان في قلب إبراهيمﷺ لأنّ قلبه كان مختاراً بالخلّة والمحبّة واليقين والمكاشفة والمشاهدة ورؤية الملكوت، وذلك ما أخبر الله تعالى عن مقامه ـ عليه الصلاة والسلام ـ بقوله: ﴿وكذلك نري إبراهيم ملكوت السموات والأرض﴾.

ثمّ أخبر أنّ قلوب السبعة موضع الجلال والإجلال والهيبة والخوف والمعرفة، كما كان في قلب جبريلﷺ وهم أهل تقليب الأعيان، وهذا خاصية جبريل ـ عليه الصلاة والسلام ـ.

وأخبر أنّ قلوب الخمسة محلّ الرجاء والبسط والانبساط وعلم الغيب، كما غلبت هذه الصفات على قلب ميكائيل؊ لأنّه خازن الأمطار والنبات.

وأخبر أنّ قلوب الثلاثة محل الوحي والإلهام ورؤية العظمة وسلطان الكبرياء؛ لأنّ هذه صفة قلب إسرافيل وهم أهل القوة والتمكين والاحتشام، وهذه خاصيّة إسرافيل ـ عليه الصلاة والسلام ـ.

وأخبر أنّ قلب القطب؊ محلّ علم الأسرار ومشكاة الأنوار ورؤية علم القضاء والقدرِ من اللّوح المحفوظ، وهذه صفة عزرائيل؊ والقطب صاحب الهيبة والسلطنة، وهذا خاصية عزرائيل؊. وفيه بيان أنّ القطب؊ فوق هؤلاء الأولياء، وأنّ عزرائيل في العلم فوق هؤلاء الملائكة، وهم جميعا في علم النبيّ؆ كقطرة في البحار أو ذرّة في الهواء؛ لأنّه كان ـ عليه الصلاة والسلام ـ يعلم الكلّ بعلم الله، ويَعرف الأشياء بنور الله، وهو في مشهد عين الجمع في جميع أحواله، ولايغيب عن سرّه ما كان وما يكون من أفعال الخلق، كما قال؊: **مايتقلب جناح طائر في الهواء إلاّ وعندنا علم.** قلبه ـ عليه الصلاة والسلام ـ قلب الكلّ، وهو مرآة الوجود، تتلألأ فيها أفعال القضاء والقدر من العرش إلى الثرىٰ في جميع الأحيان ـ صلوات الله وسلامه عليه.

١٦٠ ـ قال؆: الموت ريحانةُ المؤمن[١].

الموت انفتاح أبواب الغيب، يرى المؤمن فيها لقاء حبيبه عزّوجلّ، وهو أعظم مُراده في الدنيا والآخرة. والموت بَريد الحقّ إليه، معه شمامة الوصلة وهو ريحان الوُصلة.

١٦١ ـ وكان؊ يقول: اللّهم [ارزقني] عينين هطّالتين تبكيان من خشيتك.

---

١. دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢١؛ الاشعثيات، ص ١٩٠؛ النوادر، ص ١٠؛ كنزالعمّال، ج ١٥، ص ٥٥١

الحديث[١]

البكاء نهر الحكمة من بحر الرحمة يجري في أودية القلب، مشربها عين العارف الذي في قلبه بحور نيران المحبّة والشوق والخوف والخشية، والبكاءُ حال الأنبياء والأولياء والملائكة من بدء وجودهم إلى يوم ميعادِ كشف اللقا شوقاً إلى مشاهدة جلال الله تعالى، التي إذ انكشفت لهم صار بكاؤهم ضحكاً وحزنُهم فرحاً. فسأل ـ عليه الصلاة والسلام ـ عينين هطّالتين لمعرفته بأنّ البكاء من عرق الروح إذ اتجلّى الحقّ لها بنعوت القِدَم ووصف البقآء، فتصير مذابةً في جمال الحقّ أول بكائها من خشيةٍ مِن معرفتها بعظمة الحقّ بنعت رؤيتها أنوار الصفات والذات، والخشية آخر درجات أهل العلم بالله. قال تعالىٰ: ﴿إنّما يخشى الله من عباده العلماء﴾ لذلك أشار ـ عليه الصلوة والسلام ـ في سؤاله إلى الخشية فقال: **عينين هطالتين تبكيان من خشيتك** لأنّ بكاء الخشية من مقام الفناء، وبكاء الفرح من مقام البقاء، وكان ـ عليه الصلاة والسلام ـ يطلب حَظّ الحقّ منه ويترك حظّه من الحقّ لخضوع عبوديّته في ربوبيّته. وإذا دنا العارف من مقام الوصلة، وشمّ رائحة الأنس من رياحين القدس، فرح روحُه من نشاط المشاهدة فصار حزنه فرحاً، وينفصل من طيب عيشها بنسيم القربة عرقاً فيكون عرقها معجوناً بطيب وَرد الوصال، فيجري تحت شعرات الصورة على عيون الصفاء، فيخلق الله تعالىٰ منه خَلُوقَ أهل العصمة من الملائكة ورياحين الصفاء لأهل الخليقة خصوصاً وعموماً، ليشمّوها ويستشفوا منها نسيم الألفة والمحبّة. وفي هذا المعنى روي عن النبيّ ﷺ أنه قال: **خُلق الورد الأبيض من عرقي ليلة المعراج**، وخلق الورد الأحمر من عرق جبرئيل، وخلق الورد الأصفر من عرق البراق. الورد الأبيض ألطف من الأحمر

---

١. المحجة البيضاء، ج٧، ص ٢٨٠؛ مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٤٠؛ كنزالعمّال، ج ٢، ص ١٨٥ وفيه «اللّهم ارزقني عينين هطالتين، تشفيان القلب بذروف الدموع من خشيتك قبل أن تكون الدموع دماً».

والأصفر؛ لأنّه من عرقه، وعرقه من مقام الأنس، وعرق جبريل من مقام رؤية الحسن بنعت الحرمة، وعرق البراق من مقام الهيبة. وهكذا يكون لمن كان يطير في الملكوت الأعلى والجبروت الكبرىٰ، فيصير تراب قدمه مسكاً، وعرقه ورداً وريحاً، وأُجاجه عذباً فراتاً.

إذا نـزلت سلمي بـوادٍ فـماؤها   زلال وسلسال وشيحانها وردُ

١٦٢ ـ وقال ﷺ: لما عُرِج بي إلى السمآء بكت الأرض فأبنت الله فيه الكبر[1]، ولمّا هبطتُ ضحكت فأنبت الله فيه الورد. ولقد أصابني في المعراج صفوته شديدة فعرقت وقطر منّي إلى الأرض قطرة فأنبت الله منها ريحان البنفسج[2].

إشارة الضحك والبكاء إلى الأرض إشارة خوف فراقه ورجاء وصاله، والأرض في الرسم جماد وفي الحقيقة من أهل العقول لما فيها من روح فعل القديم، قال تعالىٰ: ﴿وإن من شيء إلا يسبح بحمده﴾ تسبيحها من معرفتها بخالقها، ومعرفتها من موضع عقلها. وعقلها نظر الحق فيها على تسرمُد الأحكام من الحقّ بنعت تصرفه فيها، وتصرّف الحق يكسيها في كلّ لحظة كلّ ذرة منها نوراً من فعله، فيعمل بنور الحقّ ما للحقّ. بكاء الفراق مالح ينبت النبت الحارّ، وبكاء الوصال عذب يُنبت النبتَ الرطب البارد مثل البنفسج والورد الأبيض، ويمكن أنّ الورد والبنفسج لم يكن في العالم قبل معراج النبيّ ﷺ ويمكن أن كان، فهذا الورد والبنفسج خلقاً خاصّاً من عَرقه وعرق جبرئيل وعرق البراق.

وقال في موضع آخر ـ عليه الصلاة والسلام : **الورد الأحمر من عَرقي من أراد أن يشمّني فليشمّ الورد الأحمر[3].**

---

١. «الكَبَر» بفتح الكاف و الباء نوع من النبات.

٢. ضيافة الإخوان، ص ١٣٠

٣. مكارم الاخلاق، ص ٤٤؛ بحارالانوار، ج ٦٢، ص ٢٩٩ و فيهما: «من أراد أن يشم رائحتى، فليشم الورد

عرقه وعرق جبرئيل من عين واحد وهي من بحر بهاء الله تعالىٰ وتجلّيه منه لهما، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام : **الورد الأحمر من بهاء الله، من أراد أن ينظر إلى بهاء الله فلينظر إلى الورد الأحمر.** فإذا كان كذلك فأوّل الورد وآخره من عرقهم، وعرقهم من بحر البهاء. وفي قوله ـ عليه الصلاة والسلام ـ **الورد الأحمر من بهاء الله** إشارة التجلّي وعين الجمع، أي تجلّى الحقّ سبحانه بنعت البهاء في الجنة، فأنبتت الجنّة الورد الأحمر.

قال ﷺ: **الورد الأحمر سيّد ريحان الجنّة بعد الآس**[1] قد باشر أنوار تجلّي الذات في الورد فصيّره الحق مرآةً لحسن بهائه لأهل أنسه ومحبّته، كذلك الورد الأحمر أحبّ الرياحين إلى أوليائه حتى كان ـ عليه الصلاة والسلام ـ يحبّه ويقبّله ويضع على عينه ويقول ﷺ: **هذا حديث عهدٍ بربّه** وهكذا يفعل بالباكورة الجديدة والرياحين.

وروي أنّه ـ عليه الصلاة والسلام ـ أخذ بكلتا يديه حُزمة مرزنجوش وشمّها مراراً، وقال: **مرحباً بشجرة تنبت تَحت العرش.**

العارف الصادق المحبّ مثل الورد والريحان، لأنّه خلق جسمه من تراب الجنان وروحه من نور ملكوت الرحمن، يحبّه جميع الخلائق، ويستأنس به كلّ شيء؛ لأنّ الخلق يجدون منه نسيمَ الحقّ فيتطيّبون بطيبه. فمن كان مقبولاً عند الخلائق فمحبّتهم له دلالة معرفته بالله، ومن كان بخلاف ذلك فبغضهم له علامة شقاوته، نعوذ بالله، كما أخبر أبو سعيد الخدري ـ رضي الله عنه ـ عن رسول الله ﷺ قال: **ألا أُخبركم بأحبّكم إلى الله؟ قالوا: بلى يا رسول الله.** وظننّا أنه يسمّي رجلاً. قال: **إنّ أحبّكم إلى الله أحبّكم إلى الناس.** ثمّ قال: **ألا أُخبركم بأبغضكم إلى الله؟** قلنا:

«الأحمر».

١. الفصول المهمة في اصول الائمة، ص٤٩٩، مع اختلاف يسير.

بلى يا رسول الله. وظننّا أنّه يسمّي رجلاً. فقال: **إنّ أبغضكم إلى الله أبغضكم إلى الناس.** أفهمنا أنّ قلوب الناس من محبّتها لأحدٍ هي شواهد محبّة الله له؛ لأنّ القلوب تميل إلى من عليه كسوة الربوبيّة وتحبّ من له حقيقة المعرفة، وتُبصر مواهب الله في سمات العارفين. وإنّ الله تعالى إذا أحبّ عبداً حبّبه في قلوب جميع الخلائق من العرش إلى الثرى، قال تعالى ﴿سيجعل لهم الرحمن ودّا﴾.

۱۶۳ ـ وقالﷺ: إنّ لله تعالى عباداً يعرفون الناس بالتوسّم[۱].

التوسّم استدلال الفراسة بوسم الصورة، وهو أحد علامات الفراسة، قال تعالى: ﴿تعرفهم بسيماهم﴾ وهكذا المعرفة بألحان في لحن قوله تعالىٰ ﴿ولتعرفنّهم في الحسن القول﴾ وهذه ليست بالفراسة المحضة لما فيها نوع من الاكتساب وهو التأمّل والتفكّر، وهذا درجة المريدين في الفراسة. ودرجةُ العارفين فيها أنّهم يعرفون الخلق بمعرفة الجبّار، ويبصرون ما في قلوبهم من نور الله، وإذا أراد الله تعالى أن يعرّف المريد ضمائر الخلق يبرز ما في قلوبهم في سيماهم، فإذاً رأوا وجوههم يرون ما في قلوبهم بما أثّرمن ضمائرهم في وجوههم.

۱۶۴ ـ وقالﷺ لعمّه العباس ـ رضي الله عنه ـ: يعجبني جمالك[۲]! قال: وما جمال الرجل؟ قال: فصاحة لسانه. وروي أنه قال: ما الجمال؟ فقال: **صواب القول بالحقّ. قال: فما الكمال؟ فقال: حسنُ الفعال بالصدق[۳].**

بيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ الجمال فصل الخطاب في بيان الحقيقة، والكمال استعمال ما وقع من البيان بنعت وجدان لذّته في صدق النية، فالجمال

---

۱. مرآة العقول، ج۳، ص۱؛ بحارالأنوار، ج۲۴، ص۱۲۳؛ كنزالعمّال، ج۱۱، ص۸۸

۲. كنزالعمّال، ج۱۰، ص۱۵۲، فيه: «جمال الرجل فصاحة لسانه».

۳. كنزالعمّال، ج۳، ص۳۴۴ و ج۱۰، ص۱۵۲، فيهما: «الجمال صواب القول بالحق والكمال حسن الفعال بالصدق».

إشارة إلى فصاحة العارفين، والكمال إشارة إلى استقامة الموحدين. وإذا أطلق الله لسان العارف بحكمة باطنه زيّن بها جميع وجوده؛ لأنّ الحكمة نور من إلهام الحقّ يضيء وجه الحكيم بجلاله، ويحسنُ عند فصاحة قوله بلطافة بيانه عند الناظرين إليه فيكون عظيماً في عيونهم. وإذا رسخ علمُه في قلبه ودخل في سول حقائقه بمركب صدق المعاملات صار ربّانيّاً والربّانيّ كامل من كلّ الوجوه في جميع المعاني، فإذا كان كذلك بلغ الذروة العليا من مقام الاستقامة. وعلامة الاستقامتة أن لايتمنّى مقام أحد من العرش إلى الثرى؛ لاستغراقه في الحق. وينظر إلى جميع الخلق بعين الاستحصان لعلمه بأنّ الكلّ من عند الله. وهذا إشارة النبيّ ﷺ حيث قال: **لايكون العبد عالماً حتى لايحسدُ مَن فوقه، ولايحتقر من هو دونه**[1]. نَفَى الحسد من مقامه والكبر من خُلقه؛ لأنّ العالم الربّانيّ لم يبلغ مقام حقيقة المعرفة حتى خرج من وجوده مساوئ أخلاق النفس الأمّارة. وكيف يحسُد العارف مَن فوقه وهو لايرى في سلطنة التوحيد وإحاطة أنوار القِدَم به غير نفسه. وإذا كان في مقام الفناء من سلطنة كبرياء الحقّ فلايرى من العرش إلى الثرى أحقر من نفسه. الأوّل إشارته ـ عليه الصلاة والسلام ـ **آدم ومن دونه تحت لوائي**. والثاني إشارة قوله ـ عليه الصلاة والسلام: **أنا ابن امرأة من قريش كانت تأكل القديد**[2].

١٦٥ ـ وروى أنّ النبيّ ﷺ قال حين رجع من بعض غزواته: **رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر**[3].

الجهاد الأكبر مجاهدة النفس الأمّارة وهي الصنم الأكبر ـ كما قال عليه الصلوة والسلام ـ وهي معك في جميع أنفاسك تطلب منك الربوبيّة ولاتقرّ بالعبوديّة،

١. الاشعثيات، ص ٢٣٣؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٩
٢. قد مر هذا الحديث في رقم ١٠٦.
٣. إرشاد القلوب، ص ٤٠٤؛ بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٤٤ وفيهما «يا علي إن الله خلقني وإياك من نوره».

فكسرها بأحجار التوحيد، وإذابتُها بنيران التجريد، وحبسها في سجن التفريد خيرٌ لك من أن تقتل ألف كافرٍ حربيّ.

۱۶۶ ـ وقال ﷺ: إنّ الله خلقني من نوره الحديث.

بيّن ﷺ أنّ أنوار النبوّة والولاية والإيمان برقت من مصباح صباح شمس شرق القِدَم، إذا طلعت على العدم وتجلّت بكشوفها لقلوب المصطفين في الأزل بمحبته، وأسرجت من نوره سرُج الأرواح والعقول، فأبصرت الأرواح والعقول بنور نوره. قال تعالى: ﴿مثل نوره كمشكاة فيها مصباح﴾ فمن غاب في مهمه القِدَم عن أنوار العدم سقط من درجة المحبّة ولايزال أعمى عن نوره ﴿فمن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور﴾.

وإشارة هذا الحديث إشارة عين الجمع، إذ الكلّ فعله، والفعل يكون بقدرته، وقدرته تقوم بذاته لأنّها صفته، وذاته وصفاته واحد من كلّ الوجوه لايتجزّى ولايتبعّض، وهو منزّه عن الأقسام والتجزّي والحلول في الأماكن. أراد من نوره أي من رحمته، ورحمتُه أفعاله لكنّها في نفسه لها خاصيّة على جميع الكون. وممّا فيه أنّ الله تعالى خلق محمداً ﷺ من نور ملكوته، وتجلّى له من جلاله، فصار نور فعله مقدّساً بقدس نور صفته، وخلق أنوار جميع الأنبياء والأولياء والصديقين والملائكة والمؤمنين والمؤمنات من نوره، فصارت أرواح كلّهم أهلاً له في المحبّة والمشاهدة من الآزال إلى الآباد. ومن لم يخلق من نوره لم يهتد إلى طريقه ولم يجد محبّته ومحبّة أصحابه في قلبه، فمن كان بهذه الصفة لم يكن مؤمناً وإن تحلّى بحلية الإسلام. وفيه بيان شرفه وتقدّمه على جميع الأنبياء.

۱۶۷ ـ وقال ﷺ: من يتصبّر يصبّره الله[1].

---

۱. مسند احمد، ج۳، ص۱۲؛ سنن الدارمي، ج۱، ص۳۸۸؛ صحيح البخاري، ج۲، ص۱۲۹؛ سنن أبي داود، ج۱، ص۳۷۲

أي إذا أراد الله تعالى من عبده إرادة بذل الوجود في تحمل بلائه من محبّته مع ضعفه وقلّة حاله، أعطاه الله سكينة من حسن الرضى حتى يسكن من جريان القضاء والقدرِ عليه، ويكون متلذّذاً ببلائه كما يكون متلذّذاً بنعمائه.

١٦٨ ـ وقالﷺ: المرء كثير بأخيه[١].

أي أخوه إذا كان من أهل معرفة الله يكون له معيناً في طاعة الله، ورِدءاً لغلبته على عدوّه إبليس والنفس والهوىٰ؛ لأنّه سائسه من الحقّ ومعلّمهُ منه، ويكون له ظهراً في الدنيا وشفيعاً يوم القيامة.

١٦٩ ـ وقالﷺ: لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه[٢].

وكان رجلاً رآه في الصلاة يلعب بلحيته وثوبه. بيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ الخشوع في القلب، وهو منبع المعرفة، وهو أمير البدن والجوارحُ جنده، فإذا سكن القلب في طاعة الله بلذّة المحبة تخشع الجوارح في مقام الأدب وحضرة السياسة، وأفهم أنّ منبع الخير والشرّ هو القلب، ومارمي من سهام القضاء والقدر في العالم إلاّ والقلب هدفها.

١٧٠ ـ وقالﷺ: إنّ الله عزوجل يتجلّى للشمس والقمر فيخشع فإذا خشع انكشف.

وحَقٌّ لشيء يتجلّى له الرّب أن يخشع. تجلّيه للشمس والقمر من نعوت عظمته وعزّة قهره لينكسفا ويذهب نورهما إظهاراً لقدرته وسلطنة كبريائه وعبرة لخلقه؛ ولأنّ الشمس طلعت على عصاة النهار، والقمرَ على عصاة الليل؛ ولأنّ بعض الكفرة اتّخذوهما إلهين فقسرهما رغماً لهم. وأيضاً غار على خليله لقوله

---

١. مروج الذهب، ج٢، ص٣٠١؛ مستدرک الوسائل،ج٩، ص٧٠؛ كنزالعمّال، ج٩، ص١١ و ج١١، ص٦٦٣ و ج١٣، ص٤٤٧

٢. منتهى المطلب، ج١، ص٣١٢؛ روض الجنان، ج١، ص٣٣٧؛ المحجة البيضاء، ج١، ص٣٥٥؛ كنزالعمّال، ج٨، ص١٩٧

﴿هذا ربّي﴾ فطمسهما لرفع الوسائط من بين المحبّ والحبيب، ولو تجلّى الحقّ لهما باللطف والجلال صار نورهما زيادة ولم يطق الخلق أن ينظروا إليهما من صولة سبحاتهما.

١٧١ ـ قال ﷺ: أوّل شيءٍ خطه الله في الكتاب الأوّل: إنّي أنا الله لا إله إلاّ أنا سبقت رحمتي غضبي، من شهد أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمداً عبده ورسوله فله الجنة[١].

أوجب التوحيد في بدء أمره على الموحّدين إذ ظهر بجلاله العالم بوصف الوحدانيّة؛ لأنّه أصل المعرفة والمحبّة والعبادة، ثم أخبر أنّ عنايته سبقت لأهل التوحيد على غضبه لأهل الإنكار، فابتدأ بالجمع وإفراد القِدَم عن الحدوث بقوله: «لا إله إلاّ الله». ثم أخبر عن تفرقة الوسائط بقوله: «أنّ محمداً عبده» فمن شاهد الجمع فله جنّة المشاهدة، ومن شاهد الوسائط والتفرقه فله جنّة الفردوس. أمّا الرحمة والغضب هاهنا [فهي] صفات الفعل، فيجوز سبق الرحمة على الغضب؛ لأنّ عين الذات منزّه عن تقدّم صفة على صفة، ويجوز أنّ الرحمة صفة الذات والغضب صفة الفعل.

١٧٢ ـ وقال ﷺ: كتب الله مقادير الخلائق قبل أن يخلق السموات والأرض بخمسين ألف سنة[٢].

يعني على اللوح المحفوظ لإظهار حكمته أن يواري أعمال أهل القدم بعلم العدم يوم القيامة عند الأوّلين والآخرين، فيوزن أعمالهم بمقاديرهم حتى تستوي أعمال الخلق بمقاديرهم السابقة، فيعرفون صدق حكمته وجلال ربوبيته المحيطة بجميع الأشياء. وأيضاً كتب لعذر عباده يوم القيامة، وليكون لهم حجّة في عجزهم وعصيانهم. وأيضاً كتب لمطالعة سفرة السموات لينسخوا منه ما يؤمرون به من

---

١. روض الجنان، ص٢٥٨؛ كنز العمّال، ج١، ص٥٢

٢. كنز العمّال، ج١، ص١٠٨

الحوادث الكائنه.

١٧٣ ـ قال ﷺ: أوّل ما خلق الله العقل[١].

العقل بساط الربوبيّة وهو عالم العرش، وعرشه محلّ علمه، فمن أُعطي من العقل شيئاً بسط على قلبه نور عرشه؛ لأنّه مرجع جميع العقول. ومن كان قلبه محلّ قائمة العرش تنزل في قلبه في كلّ نَفَس بركات علم القِدَم. وإنّ الله تعالى خلق عالم العقل في أوّل الأمر لاستواء علمه عليه، ولتصرّفه بقدرته فيه، فإذا تجلّى له تجلّى لكلّ فعل ولكلّ قلب ولكلّ روح ولكلّ عقل؛ لأنّه موضع تجلّي الاستواء، فإذا استوى بعلمه عليه استوى تجلّيه على قلوب جميع الأنبياء والأولياء والملائكة؛ لأنّ أنوار ما صدرت من نور العرش وهو منبع العقول جميعاً.

١٧٤ ـ وقال ﷺ: أول من جَحد آدم، لمّا عرض عليه ذريّته استصغر عمر داود ﷺ فوهب له من عمره أربعين سنة، فلمّا كان وقت القبض جحد[٢].

جُحودُ آدم لأجل نظره على سابق القدر، فيوافق مراد الحقّ منه في إتمام عمره على وفق ما قدّر. وأيضاً أعطى عمره في بدء الأمر شوقاً إلى حبيبه، فإذا وصل في الدنيا [إلى] مقام المشاهدة جحد لاستيفائه حظّه من الله. وأيضاً أعطى في أول الإرادة، فإذا بلغ إلى مقام المحبّة غار على حبيبه. وأيضاً أعطى قبل عصيانه فإذا باشر المعصية جحد؛ لأنّه كان يريد أن يعذّب نفسه بطول الاهتمام تطهيراً وتقديساً من مقام المخالفة فيرى نفسه بطول العمر. وأيضاً لم يعرف داود في أوّل

---

١. سعد السعود، ص٢٠٢؛ نص النصوص، ص٤٤؛ عوالي اللئالي، ج٤، ص٩٩

٢. مسند أحمد، ج١، ص٢٥٢ وورد فيه بهذه العبارة: «... أول من جحد آدم أن الله عزوجل لما خلق آدم مسح ظهره فأخرج منه ما هو من ذراري إلى يوم القيامة فجعل يعرض ذريته عليه فرأى فيهم رجلاً يزهر فقال: أى رب من هذا؟ قال: هذا إبنك داود. قال: أي رب كم عمره؟ قال: ستون عاماً. قال: رب زد في عمره. قال: لا إلا أن أزيده من عمرك وكان عمر آدم ألف عام فزاده أربعين عاماً فكتب الله عزوجل عليه...» وورد في مصادر أخر بعبارة أخرى.

نظره، فعرفه في آخر عمره أنّه يكون محترقاً بنيران الشوق، فيريد أن يطلقه من حبس الدنيا ويوصله إلى مراده، ومن ذلك يجوز استرداد الأب من الابن ما وهب إليه.

۱۷۵ـ وقال ﷺ: أوّل طعام يأكله أهل الجنة زيادة كبد حوت، يأكل منه سبعون ألفاً[۱].

إن الله تعالى يتجلّى كلّ يوم سبعين ألف مرة بجلاله، إلى حوت الأرض، فيربّي قلبه وكبده بسناء مشاهدته وطيب جماله فتكون زيادة كبده ألذّ من طعام جميع الجنّة؛ لكونها هدف سهام تجلّي الحقّ، فيُطعِمها الله عباده ويُضيفهم بها في أوّل دخولهم في الجنّة.

۱۷۶ـ وقال ﷺ: أوّل العلم معرفة الجبار، وآخر الأمر تفويض الأمر[۲].

بيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ أفضل العلم معرفة الله تعالى بنعت مشاهدته، بعد العبور على بحر الاستدلال والوصول إلى عالم اليقين، فإذا تمّ على العارف معرفته أيقن أنّ جميع الحركات من العرش إلى الثرىٰ قائمة بالحقّ، فرفع تكلفه من بين قضاء الحقّ ومشيئته. ومَن اتّصف بهاتين الصفتين قد بلغ إلى مقام المعرفة واليقين، وصار علمه معرفةً وعمله توكّلاً وعطشه رضى.

۱۷۷ـ وقال ﷺ: أنا محمّد بن عبدالله رسول الله، والله [ما] أُحبّ أن يرفعوني فوق ما يرفعني الله[۳].

أظهر من نفسه ـ عليه الصلاة والسلام ـ حسن العبوديّة، وشرّف بالتواضع في

---

۱. بحارالأنوار، ج۸، ص۱۷۳؛ كنزالدقائق، ص۴۱۷؛ مسند أحمد، ج۳، ص۱۸۹؛ صحيح البخاري، ج۷، ص۲۰۰؛ ولم يوجد فيهما ذيل الحديث أي لفظة: «يأكل منه سبعون ألفاً».

۲. لم يوجد في المصادر.

۳. لم يوجد في المصادر.

الربوبيّة نفسه. وأشار إلى أنّ مدح الخلق دون حبّه، وأنّهم لايَبلغون في مدحته إلى ما رفعه الله، لأنّ وصفه لايطيقه إلاّ الله تعالى.

١٧٨ ـ وقال ﷺ: إذا أراد الله بعبدٍ خيراً جعل غناه في نفسه و تُقاه في قلبه[١].

عرف الله تعالى النفس الأمّارة وفقرها وجبنها وعجزها، وجعل غناه فيها لتطمئنّ. وعرف القلب بأنّه مجبول بنعت الرضى، ووضع نور التقى فيه ليخرج به من ظلمات النفس. وبيّن ـ عليه الصلاة والسلام ـ أنّ النفس غير القلب.

١٧٩ ـ وقال ﷺ: إذا أراد الله أن ينتقم لوليّه انتقم بعدوّه، وإذا أراد أن ينتقم لنفسه انتقم بوليّه[٢].

من آذى وليّه سلّطه الله عليه عدوّه؛ لأنّ عدوّه أبعد الخلق منه، وأغلظ القلب من جميع الخلق في تعذيب أسيره، لايرحم مَن دونه، وتسلّطه على مؤذى الوليّ جزاء إيذائه. وهذا كما انتقم لوليّه يحيى بن زكريّا عليه السلام بعدوّه بُخت نصّر وكان أشدّ الخلق في القتل والأسر. ومن آذى الله تعالى انتقم منه بوليّه وسلّط على عدوّه وليّه؛ لأنّه منزّه عن الضّر والنفع، يسلّط على عدوّه أرحمَ خلقه لئلّا يشدّد عليه في قتله، ويدعوه إلى خالقه بالرفق والتؤدة؛ لأنّ الله تعالىٰ أشدّ في انتقام الوليّ من العدوّ من انتقام نفسه منه، لأنّه رؤف رحيم. كما انتقم لنفسه من فرعون بوليّه موسى عليه السلام وكان أرحم الخلق، علّمه الله تعالىٰ الرفق في دعاء فرعون. قال تعالى ﴿فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً﴾.

١٨٠ ـ وقال ﷺ: إذا أراد الله إنفاذ قضائه وقَدَره سلَب ذوي العقول عقولهم حتى يُنفِذ فيهم قضاءهُ وقدره[٣].

---

١. كنزالعمّال، ج ٣، ص ٣٨٩ و ص ٣٩٦ و ج ١٥، ص ٩٠٠

٢. لم يوجد في المصادر

٣. كنزالعمّال، ج ١، ص ١٠٩

العقل جوهر الاصطفائيّة لايقبل المعصية لاستعداده للعبوديّة، ولايفعل إلاّ ما يوافق الرضى، فأراد الله تعالى أن يزكّي عباده بنيران امتحانه، فيذهب عقولهم ليجري عليهم العصيان بعد العصمة، لوقوع الندامة، وليعرّفهم نفوسهم بالعجز والفناء إذا وصلوا إلى الآخرة. ويكون ذهاب عقولهم عند الهمّ في عصيانهم، لأنّهم في زمان المعصية على محلّ المجانين مرفوعون القلم، يقول الله تعالى يوم القيامة: **يا عبادي أنتم في أوقات العصيان غير مكلّفين إذ ذهب عنكم عقولكم، وأنا أرحم الراحمين وأعدل العادلين لا أُعذّب من لاعقل له.**

١٨١ ـ وقال ﷺ: إذا أحسستم من أنفسكم رقّةً اغتنموا الدعاء واسألوه أن يفتح عقد ألسنتكم وأثقال قلوبكم، واسألوه من الدنيا الكفاف والتبلّغ منها بالعفاف[١].

أشار إلى وقت انفتاح أبواب الغيوب في القلوب وانتشار أنوارها فيها، وهو وقت الشهود ونفحات اللقاء، فإذا تمّ غليان القلب بصفاء الشوق في مقام القرب، يتعرّض له في أثناء جريان السرّ من غيب الغيب بَردُ إجابة الدعوة، فهناك يجاب الدعوة في أثناء سكون السرّ لافي الغلبات. وأحسن هنالك ذهاب اللكنة عن لسان الفصاحة، وارتفاع أثقال البُعد عن قلوب أهل القرب، ليتكلّم اللسان بعبارات التوحيد ولطائف التجريد، ويبلغ القلب عيان العيان. الكفاف من الدنيا معرفة الله، والعفاف الخروج عمّا دون الله.

١٨٢ ـ وقال ﷺ: أنا الشاهد على الله أن لايعثر عاقل إلاّ رفعه، ثم لايعثر إلاّ رفعه، ثمّ لايعثر إلاّ رفعه ثم لايعثر الاّ رفعه، حتى يصيّره إلى الجنة[٢].

وصف وليّ الله الذي عثراتهُ سبب درجاته، كلّ عثرة منه تربية من الله له يُعرّف بها نفسه إليه، ويلزمه مقام العبودية بنعت التواضع والفناء، وذلك منه حقيقة معرفة

---

١. الدعوات، ص ٣٠؛ كنزالعمّال، ج ٢، ص ١٠٢ وفيه: «اغتنموا الدعاء عند الرقة فإنّها رحمة».

٢. كنزالعمّال، ج ٣، ص ٣٨٠

الله سقط الحبيب من يد حبيبه إلى حجر حبيبه بلطفه، ويعتذر منه بأحسن الشفقة، ولاينبغي أن ينظر المريد إلى عثرة المشايخ لئلاً يقع في موضع الإنكار فيهلك؛ لأنّ معصيتهم زيارة الزلفة من تأثير الاصطفائيّة الأزليّه. قال تعالى: ﴿وإنّ له عندنا لزلفى وحسن مآب﴾.

١٨٣ـ وقال ﷺ: تفكّروا في خلق الله ولا تفكّروا في الله، فإنّكم إن تقدروا قدره فإنّ من السماء السابعة إلى كرسيّه سبعة آلاف، وهو فوقَ ذلك[١].

التفكّر في الخلق يورث زيادة اليقين في وحدانية الله تعالى، إذا طار القلب بجناح العقل في عالم الملك، وأبصر حسن اصطناع الخالق فيها بنور الإيمان، حتى يبلغ حقائق الأشياء. فإذا تمكّن في معرفة المقادير والدلائل يتطرّق منها إلى سبل علم القِدَم، فيبلغ بمراكب الأفكار عالم الأنوار، فيشاهد مشاهدة الحقّ فيعشق بجماله فيهيّجه عشقه إلى طلب معرفة كنه القِدَم، فيتحيّر في أول إشراق جلال الوحدانيّة، وتفنى أفهامه دون إدراك سطوات العظمة، فيرجع منه إلى خلقه متحيّراً فانياً عاجزاً عن إدراك حقيقة الألوهيّة. فلمّا راى ﷺ حرص العارف في طلب معرفة كنه الذات أمَرَه بإسقاط التفكّر في ذاته تعالى؛ لعلمه بأنّ الحديث لايدرك القديم بالحقيقة كما هو، لكن يبلغ بالتفكّر في خلقه مقام العجز بالمعرفة بفنائه في وحدانية الله، وعجزُه عن الإدراك إدراكٌ في قول الصديق ـ رضي الله عنه.

فإذا كان تفكّر العارف بهذه المثابة فلحظة منه خير من عبادة الثقلين، كما قال ـ عليه الصلوة والسلام: **تفكّر ساعة في اختلاف الليل والنهار خير من عبادة ثمانين سنة[٢].**

---

١. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام . ، ص ٢٥٠؛ المحجة البيضاء، ٨٩٠ ص ١٩٣؛ كنزالعمّال، ج ٣، ص ١٠٦

٢. لم يوجد بهذه العبارة في المصادر و لكن ورد في مجمع البيان، ج ٥، ص ٢٨٥: « تفكر ساعة خيرٌ من عبادة سنة» و في أوصاف الأشراف، ص ٤٧: «تفكر ساعة خير من عبادة سبعين سنة».

العبادة صفة الأبدان في عالم الأمر، والتفكر في الآلآء والنعمآء صفة القلوب والعقول والأرواح والأسرار. فالعبادة تورث درجات الجنان، والتفكر يورث محبّة الرحمن ومعرفته. فيبلغ العبد المتعبّد بعد ثمانين سنة وقت خروجه من الدنيا إلى بداية معرفة الله، ويبلغ العارف في بدء أمره إلى معرفته بساعة من تفكّره. فالساعة من العارف خير من طول عمر المتعبّد؛ لأن العابد أرضيّ والعارف سماويّ.

١٨۴ ـ قال ﷺ: الجنّة بالمشرق[١].

أراد ـ والله أعلم ـ جنّة الدنيا؛ لأن البلاد الطيّبة والأنهار العذبة والبساتين المنوّرة والفواكه اللطيفة أكثرها في بلاد الشرق. أو يريد ذلك الوجوه الحسان التي تأتي من الترك، وبلادهم في المشرق. أو يريد بذلك جنّة الأولياء التي خلقها الله في أرض المشرق، لايطّلع عليها أحد سوى الأبدال يدخلون فيها ويلبثون فيها أربعين يوما في كلّ سنة مرةً. أو يريد بذلك جنّة الآخرة لأن أبوابها من جانب المشرق وتأتي يوم القيامة من هناك إلى يمين العرش. وهذا أسرار في المكاشفات لايطّلع عليها إلاّ من رأى أنوارها في سطوع صفاء كلّ صباح.

١٨٥ ـ وقال ﷺ: الجماعة رحمة والفرقة عذاب[٢].

جماعة العارفين بركة الله للمريدين ورحمته وحصنه لهم، والفرقة عنهم عذاب البعد والحجاب إلاّ من كان معه الحقّ بنعت الرعاية والكفاية والمشاهدة والمحبّة والمعرفة، فإنّه في نفسه جماعة كما قال تعالى ﴿إنّ إبراهيم كان أمّةً قانتاً﴾.

١٨۶ ـ وقال ﷺ: الجبروت في القلب[٣].

---

١. كنزالعمّال، ج١٢، ص٣٠٣

٢. كنزالعمّال، ج٧، ص٥٥٨ وورد في نفس المصدر ج٣، ص٢٦٦ بهذا العبارة «في الجماعة رحمة وفي الفرقة عذاب».

٣. كنزالعمّال، ج٣، ص ٥٣٠

يعني جبروتُ الله وَضَعَ قَدم الاستواء على قلب العارف؛ لأنّه عرش العرفان وكنز الجِنان وكرسيّ السلطان، تجول أنوار الجبروت فيه والملكوت فيه.

وقال ﷺ: **الدعاء سلاح المؤمن، وعماد الدين، ونور السموات والأرض**[١].

الدعاء سلاحٌ مِن الله للمؤمن يخلص به من امتحانه. وهو ثمرة طاعته لما فيه صدق لذلك قال: عماد الدين، وهو نور السموات والأرض إذا تَنَفَّض العارف في وقت الدّعاء تضيء به السموات والأرض.

١٨٧ ـ وقال ﷺ: الدين راية الله الثقيلة، من هذا الذي يطيق حملها[٢].

هذا إشارة إلى كشف نور البهآء وظهور الربوبيّة في العالَم لأهل العبوديّة، وبسط الانقياد على العباد، وذلك راية الله التي عرضت على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان.

١٨٨ ـ وقال ﷺ: الدنيا حرام على أهل الآخرة، والآخرة حرام على أهل الدنيا، والدنيا والآخرة حرام على أهل الله[٣].

الدنيا لأهل الفضول والغرور، والأخرة لأهل السرور. ومشاهدة الله لأهل الهموم الذين عشقوا بجماله واستغرقوا في بحار شوقه و معرفته، وادعوا تجريد التوحيد، وحرّم الله عليهم النظر إلى ما دونها.

١٨٩ ـ وقال ﷺ: الدواءُ من القدر، وقد ينفع الله من شاء بما شاء[٤].

فيه إشارة التوحيد وعين الجمع بأنّ القدر علمه والدواء معلومه، لايعمل معلومه إلا بعلمه، وعلمه صفته كأنه واحد في واحد ﴿قل كل من عند الله﴾.

---

١. الكافي، ج٢، ص٤٦٨؛ عيون اخبارالرضا، ج٢، ص٣٧؛ جامع الاحاديث، ص٧٦؛ مستدرك الحاكم، ج١، ص٤٩٢

٢. كنزالعمّال، ج٦، ص٢٣٤

٣. أخلاق محتشمي، ١٦١؛ نص النصوص، ص ٣٢٠

٤. كنزالعمّال، ج١٠، ص٥

۱۹۰ ـ وقال ﷺ: الذكر الخفيّ الذي لاتسمعه الحفظة يفضل على الذكر الذي تسمعه سبعين ضعفاً[۱].

ذكر يتلفظه باللسان تسمعه الحفظة على أي وجه كان، وذكر القلب لايسمعه الحفظة لأنّه يجرى على لسان الروح فوق الملكوت، وذلك الذكر بروز نور المذكور في عين سرّ العارف. وفيه إشارة إلى أنّ المَلَك لايطّلع على ما في القلوب من الغيوب.

۱۹۱ ـ وقال ﷺ: رأيتُ ربّي ليس كمثله شيء[۲].

نَفَى التشبيه والتلبيس من ساحة العزّة، ونَفَض غبار الحدثان من جناب العرفان، إذ كان في صرف مشاهدة الرحمن، تبارك وتعالى عمّا أشار إليه أهل التنبيه من عبدة الخيال والتمثال.

۱۹۲ ـ وقال ﷺ: آمين خاتم رب العالمين على لسان عباده المؤمنين[۳].

يعنى اسم الله الأعظم الذي مكتوب بخاتمه، وهو آخر دعوات العباد، يحصل به جميع المراد، ليس فوقه دعاء وبه يكون المأمول، وبه يدفع جميع البلايا من قائله، ويصون الله لسانه من الكفر والشرك.

۱۹۳ ـ وقال ﷺ: أُحُد ركن من أركان الجنّة[۴].

يعني جبل أُحُدٍ لبركة نظره إليه ولحبّه له، وكان مخصوصاً بكسوة الحق وهو نوره، كما كان طور سينا مخصوصاً بالتجلّي. وفيه دليل على أنّ مِن هذا الكون أشياء هي تكون في الجنّة وإن كانت جماداً، لخصوصية موضعها في خطاب الحقّ

---

۱. كنزالعمّال، ج۱، ص۴۴۷

۲. لم يوجد في المصادر.

۳. كنزالعمّال، ج۱، ص۵۵۹

۴. السنن الكبرى، ج۶، ص۲۲۸ وفيه: «... إلى أحد... أنه ركن من أركان الدين».

ونوره وبركته.

١٩٤ ـ وقال ﷺ: اهتزّ عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ فرحاً به[١].

اهتزاز العرش من ثقل تجلّي عظمة الله حين قبض روح سعد إليه، وبُرَحاء روح سعد من حمل شوق الرحمن إليه وشوقها إلى الحقّ، فإذا وصل الحبيب إلى الحبيب اهتزّ العرش من عظمة الوُصلة، للفرح تارة وللغيرة تارة، فإنّه محتاج إلى مشاهدة الله التي شرّف العباد بها دون العرش.

١٩٥ ـ وقال ﷺ في دعائه: اللهم بك أحول، وبك أَصُول، وبك أُقاتل[٢].

كان في محل رؤية فردانيّة الله تعالى، ويرى جميع حركات الوجود قائمة بقدرته، فيرى من حوله وقوته في رؤية حول الحق وقوته.

١٩٦ ـ وقال: إنّي أعوذ بك من شرّ سمعي وبصري وشرّ لساني وشرّ قلبي[٣].

شرّ السمع لذتها في استماعها دون ذكر الله من الفضولات التي احتجت بها عن خطاب الله في مقام المناجات. وشرّ البصر شرّ ما جُبل فيها من شهواتها التي أطبقت عليها أبواب المكاشفة. وشرّ اللسان فضول الكلام الذي لايجد لأجله حلاوة ذكر الله. وشرّ القلب هواجِسُ النفس فيه التي تُرَيِّثُه عن مقام المشاهدة.

وقد ذكرنا قوله ﷺ: **اللهم ارزقني عينين هطالتين تبكيان، تذرفان الدموع وتشقيان من خشيتك[٤].**

أي ارزقني عينين باكيتين بجمالك في مقام أُنسك من الفرح بحسن جلالك،

---

١. صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢٢٧؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٥٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٦ ولم يرد فيها لفظة «فرحاً به».

٢. مجمع البحرين، ج ٥، ص ٣٥٩، مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢١٣، بحار الانوار، ج ٨٦، ص ١٧٤ السنن الكبرى، ج ٩، ص ١٥٣ فيه: «اللهم بك أقاتل وبك أحاول وبك أصاول».

٣. المحجة البيضاء، ج ٥، ص ١٧٦، مع اختلاف يسير.

٤. قد مر في رقم....

لتريحني من أثقال الخوف، وتشفينى من الخشية في رؤية عظمتك؛ لأن بكاء الأُنس والمشاهدة يستريح به قلب الخائف. لذلك لايستحسنُه العارفون بمريديهم، ليذوبوا في نيران الخوف والخشية؛ لأنّها تصلح للمريدين ليفوزوا بها من نكايات النفوس والهوى. ومقام الأُنس والبكاء فيه يليق بالعارف الذي تفتّت تحت رحا سطوات العظمة في دور عاصفات سبحات الكبرياء، ليأخذه بلطفه عن قهر الجبروت. وأراد عليه الصلاة والسلام أن يطير من مقام الخوف والفناء بجناح الرجاء إلى عالم البقاء، ويرى الحقّ بعين الصحو والصفاء بعد الشكر والغناء، ويستغرق في أنوار بحار الأُلوهيّة ملتبساً بها متنوّراً بنورها، ويجد حلاوة الاتّحاد في مقام الانبساط.

ولهذه الإشارات دليل من دعائه ـ عليه الصلاة والسلام ـ **[اللهم] اجعل لي نوراً في قلبي، ونوراً في قبري، ونوراً بين يديّ، ونوراً بين يديّ، ونوراً من خلفي، ونوراً عن يميني، ونوراً عن شمالي، ونوراً من فوقي، ونوراً من تحتي، ونوراً في سمعي، ونوراً في بصري، ونوراً في شعري، ونوراً في بشري، ونوراً في لحمي، ونوراً في دمي، ونوراً في عظامي. اللهم أعظم لي نوراً وأعطني نوراً**[1].

وفيه إشارة إلى استغراقه عليه الصلاة والسلام ـ في سبحات جلال الحقّ بنعت المباشرة والاتّحاد.

۱۹۷ ـ وقالﷺ: اللهم اغسلني من خطاياي بالماء والثلج والبرد[2].

خطاياه حظّ نفسه من حلاوة العبادات، وسكونها بصفاء المعاملات. وهذه بعينها التي أشار ـ عليه الصلاة والسلام ـ إليها بقوله: **لَيُغان على قلبي وإنّي لأستغفر الله في كلّ يوم سبعين مرة** فكلّ واحد من استغفاره له خطأ في مقامه ـ من رؤية

---

۱. من لايحضره الفقيه، ج۲، ص۵٤۳؛ مع اختلاف يسير؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۳٦٦

۲. صحيح البخاري، ج۷، ص۱۵۹ وفيه: «اللهم اغسل عنّي خطاياي بماء الثلج والبرد».

خطاياه، لأنّ خطأه خطأ عنده صواب عند الله، كما قد سبق به علمه. فإذا كان في رؤية الخطإ كأنّه احتجب في تلك الساعة به عن رؤية علم المقدَم بنعت المشاهدة والمباشرة، فيستغفر باستغفاره المارّ هاهنا مياه بحار القِدَم التي تجري في أنهار الكرم. والثلج صفاء تجلّي الجمال والبقاء على قلبه، وطور سينا روحه، والبرد لآلئ المكاشفة التي تناثرت من صفات الحسن وشوامخ الجلال تغسل بها نقاط أقلام الامتحان من قلوب أهل العرفان.

١٩٨ ـ وقال ﷺ: بكا الكبد والعين من الله وبكاء البدن واللسان من الشيطان[١].

حركات أهل الناموس في تمزيق ثيابهم بكاء الأبدان، وتأوّهم بكاء اللسان، وهذه من تعليم الشيطان. وبكاء الكبد من احتراق القلب بنيران المحبة، فإذا بكى العبد يجري عرقه في عين الصادقة.

١٩٩ ـ وقال ﷺ: الحدّة تعتري جُمّاع القرآن لعزّة القرآن[٢].

أشار إلى أهل الله وخاصّتة أنّ أفئدتهم بأنوار القرآن وقرّت بأحمال أسراره، ولايطيق حمل جفاء الجهال فتعتريهم الحدّة في الأحايين من رقّة قلوبهم وصفاء أسرارهم، فيفنون في ساعتهم إلى الصفا ويندمون بها، كما قال ـ عليه الصلاة والسلام ـ: **الحدّة لاتكون إلاّ في صالحي أُمّتي وأبرارها وأتقيائها ثم تقيٌّ.**

٢٠٠ ـ وقال ﷺ: إنّ الله لايملّ حتى تملّوا.

هو منزه عن علّة الملال. أراد مادام العبد في مقام العبادة بنشاط القلب رفع الحجاب عن مشاهدته له، فإذا ملّ العبد عن العبادة يُرخي الحقّ حجابَ الملك على وجه الملكوت.

---

١. لم يوجد في المصادر.

٢. كنزالعمّال، ج٣، ص١٢٨ «الحدة تعتري جمّاع القرآن في أجوافهم».

٢٠١ ـ وقال ﷺ: خير الصدقة ما كان عن ظهر غنًى[١].

يعني غنى القلب الذي يستغني بالله عمّا دون الله.

٢٠٢ ـ وقال ﷺ: السلطان ظلّ الله في الأرض، يأوي إليه كلّ مظلوم من عباد الله[٢].

السلطان نبيّ أو وليّ، وهما ظلاّ الله لأنّهما متخلّقان بخلق الله متّصفان بصفاته، مشكاتان من نور العظمة ينتشر منهما نور مصباح الأزل، عليهما لباس السلطنة والكبرياء، مستغرقان في عين الجمع، يأوي إليهما كلّ مظلوم من نفسه وشيطانه. وسلطان الظاهر عليه لباس سلطنة ملك الله لذلك يقهر على جميع العباد بنفسه، ولولا ذلك لايطيعه أحد من خلقه؛ لأنّه شخص واحد. وإنّ الله تعالى يفعل بأيدي الأولياء والأنبياء سنّة ربوبيّته في عبوديّة خلقه لاقتداء الجمهور، والسنّة لايقتضي من غيرهما، كما قال ﷺ: **السنّة سنّتان سنّة من نبيّ مرسل وسنّة من إمام عادل.** الإمام العادل وليّ الله ألبتّة.

٢٠٣ ـ وقال ﷺ: شيئان لا أُذكر فيهما الذبيحة والعطاس مخلصاً لله[٣]. وفي رواية: **لاتذكروني عند ثلاث: الذبيحة، والعطاس، والتعجّب**[٤].

عرف ـ عليه الصلاة والسلام ـ مواضع التوحيد من قلوب العارفين في رؤية الفردانيّة عند الحمد لله وحده، والتكبير لرؤية كبريائه، والتعظيم في رؤية صانع ملكه. قال تعالى: ﴿قل الله ثمّ ذرهم﴾ ليس في إفراد القِدَم عن الحدوث في رؤية القديم الأزليّ، وذكر أهل الحدثان يكون في مقام الأمر والتفرقة عن شهود عين

---

١. جامع الأحاديث، ص٧٥؛ اخلاق محتشمی، ص٧٧؛ سنن النسائي، ج٥، ص٦٢؛ مسند أحمد، ج٢، ص٢٧٨؛ صحيح البخاري، ج٢، ص١١٧

٢. الأمالي، ج٢، ص٢٤٧؛ عوالى اللئالي، ج١، ص٢٩٣؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج٥، ص١٩٦؛ كنزالعمّال، ج٦، ص٤

٣. كنزالعمّال، ج٦، ص٢٦٦

٤. با عبارت ديگرى آمده: منتهى المطلب، ج١، ص٣٨٨؛ كنزالعمّال، ج١، ص٥١٠

القربة.

٢٠٤ ـ وقالﷺ: الشاهد يرى ما لايرى الغائب[١].

الشاهد الحاضر في مشاهدة القرب، يرى من عالم الملكوت ما لايرى أهل ظاهر العلم والعبادة.

٢٠٥ ـ قالﷺ: صفوان بن المعطّل طيّبُ القلب، خبيث اللسان[٢]. وفي رواية: دَعوا صفوانَ فإنّه طيب القلب خبيث اللسان.

بيّنﷺ أنّ بعض العارفين ظاهرهم خلاف باطنهم، باطنهم في مشاهدة الله فيفرح بجماله فيؤثّر ذلك الفرح في ظاهر هم الشغب والعربدة والطيّبة والنشاط وقلّة المبالاة من ذهاب الخوف عن قلوبهم وهم أهل الملامة يلوم ظاهرهم باطنهم ويلوم باطنهم ظاهرهم في الله، لايخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

١. شرح شهاب الاخبار، ص ٢٩٠؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٨٣؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٤، ص ٣٢٩
٢. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٩، ص ٣٦٤؛ كنزالعمّال، ج ١١، ص ٦٩٤ و ج ١٣، ص ٤٣٧؛ مع اختلاف يسير.